

و اخوب بقوام آوردند و در قالبساخته سبیلر دادند قند اعلا بی خوش طعمی بعمل آمد
سردیهاتابه پانزدهم ماه ایلول دوام نمود . مهاجران دلتنگ شدند . اگر مهاجران
یک کتبخانه پیدا کنند گویا یکی از لوازمات علمتنهایی شان مکمل میبود . اما به این حاجت
نداشتند . زیرا مهندس شان یک کتابخانه جاندار و روانی بود . مهندس دایما از تطبیقات
فنونر با صنایع بحث را نده افکار رفقای خود را تنویر مینمود .

از شدت برودت از همه زیاده تر توپ به تنگ آمده است حیوان صادق ، در
ضرایتهاوز بهیچ صورت نمیگنجید . هر وقتیکه توپ بسوی چاه ضرایتهاوز میرفت
بموعود آغاز میکرد . سرپوش تختهیی که بر روی آن نهاده شده برداشتن میخواست
که این حالهای سنگ نظر دقت مهندس را خیلی بخود جلب مینمود . مهندس هیچ نمیدانست
که درین چاه آیا چه اسرار است . آیا ازین چاه بدیگر طرف جزیره کدام رابطه وجود
است ؟ آیا گاه گاه کدام جانور بزرگ دریایی درین چاه آمده تنفس میکند ؟ این است که
اینهمه اسرار مجهول مانده . تنها چیزی که معلوم است آثار تلاش و هیجان توپ است
از انچه . آیا تا یک سببی نباشد سنگ چرا این تلاش و هیجان را نشان میدهد ؟

نهایت سردیهامنقطع شده باران و برف بارید . طوفان شد اما آنها هم رفع گردید .
در نهایت ماه ایلول مهاجران شکار بسیاری کردند . یا نفرو ف همیشه برای تفنگ ساختن
از مهندس رجاء میکرد . ژه ده ثون نیز میگفت :

— اگر این جانورهای خونریزیکه اثرهای قدم شان در جزیره می بینیم . وجود
باشد به تفنگ احتیاج کلی دیده میشود زیرا محو کردن آنها را از جزیره قطعاً لازم باید شمرد .
حالا نکه فکر مهندس تفنگ را بسببی که آلات و ادوات ساختن آن مفقود است
بدرجه دوم وسوم لازم میدانند . ازان کرده ملبوسات را لازم می شمارد . لباسهاییکه
در بردارند بدرجه رسیده که از پوشیدن برآمده است . همه حال یک چاره آنرا باید
اندیشید . مهاجران به فکر ملبوسات بودند که یک واقعه دیگری ظهور کرده هر کس
را بمراف و اندیشه بزرگی انداخت .

واقعه مذکور از سنقر است که در ۲۴ تشرین اول پانقروف در اثنائیکه دامهارا
••• اینه میگرد در میان یکی از چقوریمهای گرگ دامیک به قاری ماده و دو جوچه آنرا یافت •
کشتیان بکمال ممنونیت بفرایتهاوز آمده بنابر عادت مزاحانه سیکه داشت گفت :
— موسیوسیروس ، اعزلیک ضیافت میکشیم • چسان موسیوزده ده تون ، شما هم
درین ضیافت داخل هستید یانی ؟

زده ده تون — بسیار خوب اما درین ضیافت چه میخوریم ؟

پانقروف — به قاری تازه •

زده ده تون — بگذار بابا! منبهم گمان کردم که درین ضیافت بجا کبکهای پرکرده سهاروق
دار میخورانی !

پانقروف — چه ؟ اگر شما گوشت به قاری را نمی پسندید ؟

زده ده تون — چرا نمی پسندم ، ولی خورده خورده دلزده شدم •

پانقروف — اخبار نویس افندی ، وقتیکه اول بجزیره افتاده بودید برای یک آنکه
گوشت (به قاری) جان میدادید حالا بدرجه رسید که گوشت به قاری را نمی پسندید ؟
زده ده تون — شما هم دانستیدنی ، انسان هیچ وقت شاکر نمیشود !

پانقروف — شما باشید که من و ناب در باب پختن آن ، هارت آشیزی خود را صرف
کنیم باز به بینید که اگر نتجاهی تا ترا با آن نخوردید باز بگوئید •

در وقت شام در دالان طعم مخوری غرانیتهاوز مهاجران بکمال خوشی و شطرت
بر سفره طعام جمع آمدند • کباب و کواج گوشت به قاری بسیار لذیذ شده بود ، ناب
یکنوع شیرینی بقولانهای از باداه وقتند نیز ساخته بود •

در انصای جویدن لقمه یکی یکبار پانقروف فریاد برآورد ده گفت :

— وای ، دندانم شکست ! وای ، وای !

•••هندس — چرا ، آیا در میان گوشت سنگ بود ؟

پانقروف — همچنین معلوم میشود که سنگ باشد •

اینرا گفته و چیزیکه در میان سوراخ دندانش رفته بود بیرون برآورد .
چیزیکه یا تقروف از دندان خود بیرون برآورده بود . سنگ فی بلکه يك دانه کاه
مسری کویک تفنگ بود .

— انتهای —

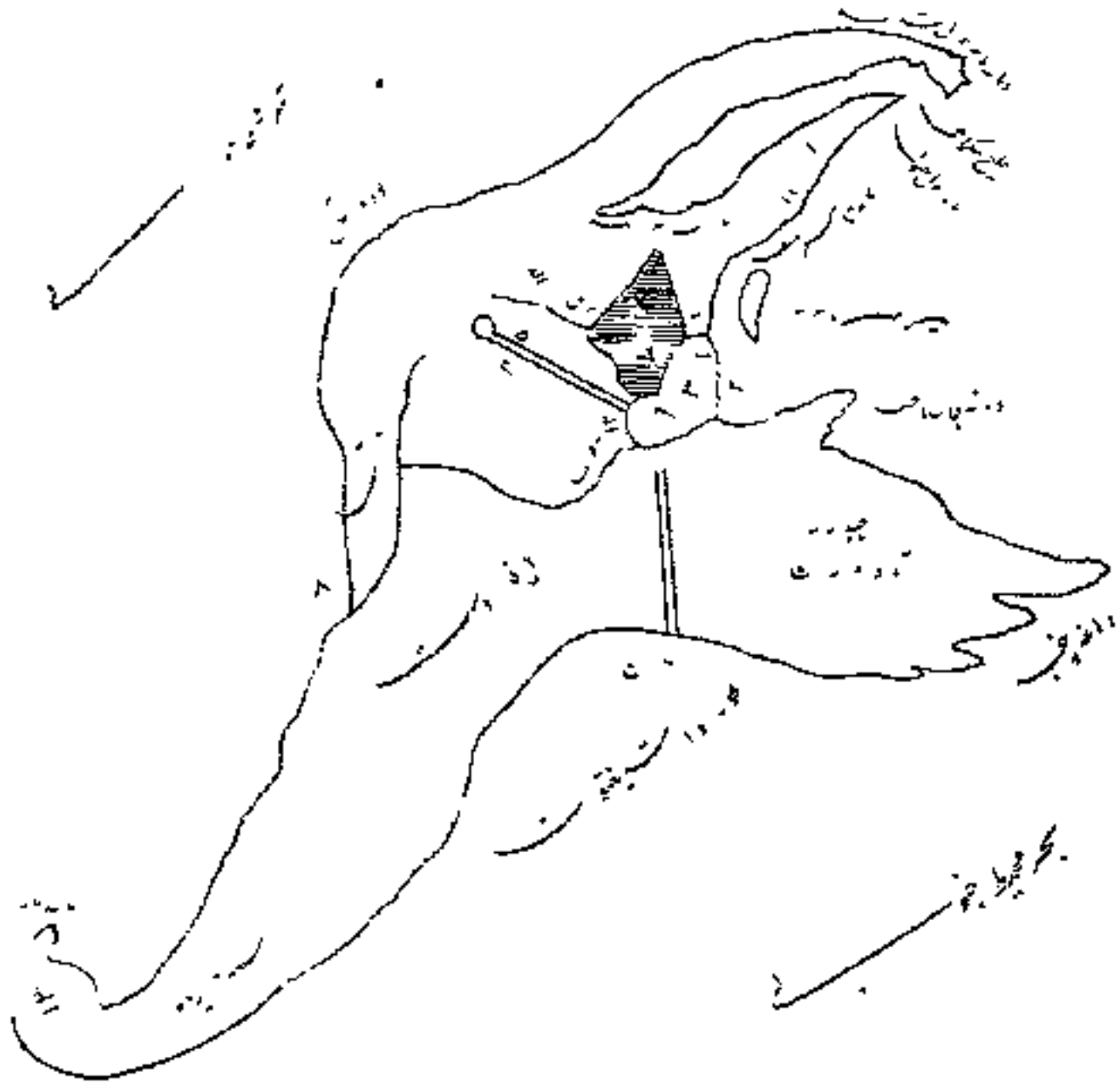
کتاب اول

مجموعه خطی



(جزیره پنهن) نام دیگر (جزیره لستون)

طول شرقی ۱۵۰ درجه ۳۰ دقیقه
عرض شمالی ۳۳ درجه ۵۵ دقیقه



- (۱) غرایق اند — (۲) سده — (۳) پشته کوه — (۴) تنگ
 (۵) دهانه — (۶) کوه — (۷) دریاچه — (۸) بندر
 (۹) دریاچه — (۱۰) کوه — (۱۱) سده
 (۱۲) کوه — (۱۳) تنگ کوه — (۱۴) کوه

مقیاس : ۱ : ۴۰۰۰ متر

۱ ۲ ۳ ۴

نقشه جزیره پنهن

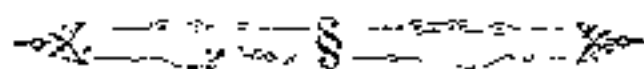


خزانه پنهان

کتاب دوم | آدم متروک |

— باب اول —

دانه گله — ساختن يك كشتی — شکارها — نيه — هيچ اثری
از انسان نیست — شکار ناب و هاربر — سنگ پشت چيه
شده — سنگ پشت گم میشود — ملاحظه مهندس



از وقتیکه به جبران به جزیره اینقولن افتاده اند تمام هفت ماه میشود از ابتدای
آمدن شان بجزیره تابه اینوقت هر طرف را پاییده اند ، جستجو کرده اند در جزیره
هیچ يك اثری که بودن انسان را نشان بدهد پیدا نشده است ، حتی از بسیار علامات چندان
دیده شده که نه جزیره مسکونست و نه هیچوقت پای انسان بران رسیده است ، اما
حالا که يك رنگ دیگری پیدا کرد : چونکه دره بین گوشت ران يك حیوانك كوچكى
يك دانه ص حبه كوچكى پیدا شد که به این سبب همه افکار ما بجز اثر از روز بر کرده .
این يك مسئله اشکار است که يك دانه گله البته از میان يك تفنگی برآمده و آن تفنگ
هم محله از طرف يك نسائی انداخته شده است .

پانقروف و چهار از دندان خود کشیده بره یز اند ، رفیقانش همه به حیرت افتاده اند .

سیروس سمیت دانه صاچه را بدست گرفته معاینه نموده پرسید :

— آیا فکر شما که این حیوانکی که این صاچه از وجودش برآمده سه ماهه يك حیوانیست نی؟

پانقروف — بلی، ووسیو سیروس ، زیرا او قتیکه از دام گرفتهش هنوز از سینه مادرش

شیره میخورد .

مهندس — چون چنینیست ، هیچ شبهه نیست که از سه ماه به اینطرف در جزیره

مایک تفنگ انداخته شده است .

ژه ده تون — نی بلکه ده تفنگ انداخته شده است تا يك صاچه آن بر حیوان

اصابت نموده است .

مهندس — پس ازین معلوم شد که یا جزیره ما مسکونست و یا آنکه در میان این سه

ماهه اینجایك کشتی بی انسان برآمده است ، و این را هم میدایم که جزیره ما مسکون

نیست . آمدیم برینکه بجزیره انسان آمده است : آیا این انسانها برضای خود آمده

اند یا اینکه طوفان آنها را در اینجا انداخته است ؟ این مسئله بسیار پنهان معلوم خواهد شد . آیا

آستدکن اوروپائیست ، یا مالیزیائی ؟ یعنی دوست هستند ، یا دشمن ؟ اینهم بعد از دیدن

آشکار خواهد شد . آیا درینوقت در جزیره هستند یا رفته اند ؟ اینست که مادر اول امر

به تحقیق این مسئله اخیره کوشش بایدورزیم . زیرا این مسئله ما را به تحقیق که بسیار

اندیشناك میکند .

پانقروف — نی ، ووسیو سیروس ، شما هیچ اندیشه نکنید ، جزیره ما مسکون نیست .

اگر میبود همه حال يك علامتی از انسان میدیدیم .

ژه ده تون — معافیه اینهم محققست که این حیوانك این گله را از شکم مادر با خود

نیاورده است .

ناب — بلکه در دهن ووسیو پانقروف

پانقروف — وای ، وای ناب ! مقصدت این است که گویا من از هفت هشت ماهه به

اینطرف از ریشه وند بدهن خود يك دانه گله را نگه داشته و هیچ خبر نشده ام ها !

ما شاء الله به این فراست • بیابین اگر درسی و دو دند نام یکش را چنان خراب یافتی که دانه صاچه در آن بگسجد در زوده دانه آنرا بکشیدن شرط میکنم •

مهندس — فکر ماب سراسر خطاست • بجز اینکه بگوئیم در ظرف این سه ماه در همین جزیره مایک تفکک نداخته شده و آن تفکک هم از طرف انسان انداخته شاه دگر هیچ سخنی معقولی نمی‌تیم • آه حالا آن انسان در کجاست ؟ و تا زمان در بخوابد تمدیا رفته اند ؟ این است که این را باید حل کنیم •

ژر د. اون — هم مجبوریم که درین باب بسیار احتیاط باید کنیم •

مهندس — بلی • باید همچنین کنیم • زیرا ما اولست که اینها در هنرمان مایر یابی شدند •

پ. قروف — موسیوسه روس اگر پیش از آنکه برای کشفیت برایش یک کشتی گشت کو چکی بسازیم • و آن با آن کشتی در داخل نهر مرسی و آن جنگل یک سیاحتی اجرا کنیم • و دیگر ساحله را نیز با آن یک گردش اجرا کنیم بدین نحو آمد بود ؟

مهندس — فکر خوب است • قروف • اما وقت برای انتظار کشیدن نداریم • برای ترمیم صندل بسازیم که اولی یکبار می‌گذارد •

پ. قروف — بلی صندل یک روز منظم همچنین است که سه میگوئیم • اما من برای گردش نهر مرسی یک صندل عادی را در ظرف پنجروز میتوانم بسازم •

ژر د. — آیا در پنجروز ؟

پ. قروف — بلی ژر د. به اصول هر یک صندل •

ژر د. — آیا از چوب ؟

پ. قروف — بلی از چوب • پوست درخت • موسیوسه روس سه مرتبه پنجروز مهلت بدهید در پنجروز صندل را زمین حاضر بگردید •

مهندس — بسیار خوب در پنجروز حاضر کن به بنام •

ژر د. — درین پنجروز مدعی خودمان را بدقت محافظه کنیم •

مهندس — بلی به بسپردت • حتی شکار را هم از اطراف غرانیتها و ز به بیرون

شاید اجرا کنیم .

به اینصورت برخلاف امید با قروف ضیافت امشب به بسیار کدورت و اندیشه در گذشت . ازین دانه صاچه به تحقیق پیوست که در جزیره همه حال غیر از مهاجران دیگر ساکنان هم موجود است که اینهم برای مهاجران مدار اندیشه بسیار بزرگی شمرده میشود . سروس سمیت و ژه ده تون پش از آنکه بخوابند درینباب بسیار مذاکره و مباحثه کردند . بعد از آنکه درباب واقعه رهایی یافتن مهندس و این مسئله دانه گله که آیا درما بین این هر دو مسئله يك رابطه هست یا نیست بسی گفتگو کردند آخر الامر مهندس گفت : — عزیزم مسئله آیا فکر مرا میخواهید که درینخصوص بچه سرکز است ؟

ژه ده تون — بلی ، میخواهم بدانم .

مهندس — چون چنینست محقق بدانید که اگر هرطرف جزیره را زیر و زیر سازیم هیچ کس را نخواهیم یافت .
پانقروف روز دیگر بکار آغاز نهاد . صندالیکه او میسازد بسیار آسانست . در ختان بزرگ تنه یی را که باد بر زمین غلظانیده پوستهای تنه آنها را بطرف دوسه روز باناب جدا کردند و پارچه های آنها را با یکدیگر ربط داده و میخ کاری و پرچیکاری آنها را به انجام رسانیده صندال را حاضر نمود .

در آشنای کشتی ساختن پانقروف ژه ده تون و هاربر بر شکار دوام میورزیدند و اگر چه از اطراف تالاب غرانت دوری نمیکردند باز هم بشکار بسیاری موفق میشدند . هاربر و ژه ده تون در آشنای شکار درباب دانه گله بحث میکردند . هاربر میگفت : — موسیوس پیاله ، اگر در جزیره بعضی مسافرانی افتاده میبودند ، آیا به اینطرفها دیده شدن آنها شایان حیرت نیست ؟

ژه ده تون — بلی اگر تابه اینوقت در جزیره باشند شایان حیرت است و اگر نباشند ؟ هاربر -- یعنی شهابه این فکر بد که رفته خواهند بود ؟

ژه ده تون — همچنین است میگویم . زیرا اگر نمیرفتند البته يك حادثه نیکه از

وجودشان نشان بدهد ظهور مینمود.

هاربر — امامیدانید که .وسیوسپروس بجای اینکه از ورود انسان بجزیره مامنون
شود بالعکس خیلی اندیشه ناک و غمگین میشود ؟

زه ده تون — بلی ،هندس میگوید که مطلقاً هر زبان دریائیت و از انبساط دریم می افتد .
درائتائیکه این کلمه میشد هازبر و زه ده تون در زیر درختان بسیار بلند جنگل
رسیده بودند که آن درختان را (قوری) مینامند و در بلندی مشهوراند هازبر بسوی
این درختان نظر کرده گفت :

— اگر برین درختها بالا برآیم تا بسیار جاها را خواهد دیدم .

زه ده تون — بسیار خوب اما درختها بسیار بلند است آیا برآمده میتوانید ؟

هاربر — شاید یکساعت صبر کنید تا یک تجربه بکنم .

اینرا گفته بر درخت بر آمدن گرفت . بعد از چند دقیقه بچستی و چالاکتی که داشت
تا بر تالاق درخت بالا برآمد . قسم اعظم جزیره از تالاق درخت پدیدار بود . یعنی
از حد دماغه پنجه تا بد دماغه مار هم اطراف معلوم میشد . تنها جهت شمال غریبی با کوه
فرانقان پوشیده شده بود .

هاربر نوجوان اول بسوی بحر چشم خود را بدوخت ، در هیچ طرف هیچ يك
چیزی که علامت کشتی را نشان بدهد ندید . در طرف جنگل فاروست و دماغه مار
و پنجه نیز چیزی معلوم نشد . پس هر گاه جزیره مسکون میدود در هیچ طرف هیچ يك
دودی که از لوازمات بشر است دیده نمیشد ؟

هاربر از درخت فرو آمد . هر دو شکاری بغرانیتها وز آمدند . سپروس سمیت
سخنان هازبر را در باب مشهوداتش شنیده بی آنکه چیزی بگوید سر خود را شور داد .
روز دیگر يك واقعه دیگری ظهور یافت که حل آن نیز مشکل يك ، ممانی شد :

هاربر و نوب از غر انیته وزیر ای آوردن استریدیه بساحل رفته بودند . در راه هازبر
يك سنگ پشت بسیار بزرگی را در ساحل دید . بر آب که پس تر بود فریاد کرد که زود خود

را برساند . هر دو نفر با عصا چو بهائیکه داشتند راه سنگ پشتك را از دریا بردند . ناب فریاد بر آورده گفت :

— واه واه ! چه خوب حیوانست . آیا چسان بگیریش ؟

هزار — بسیار آسانست ناب . سنگ پشت را چون یکبار به پشت بگیرد انیم دوباره خود را رسته کرده نمیتواند . هله چه کنیش .

سنگ پشت چون در اطراف خود نظر کرد خود را در کاسه خود پنهان کرده مانند يك سنگپاره ساکن بماند . ناب و هزار بر هزار جد و جهد سنگ پشت را به پشت چپه کردند . این حیوان بقدر يك متر درازی داشت که ثقلش بقدر چهار هزار کیلو تخمین میشد . ناب گفت :

— این است يك ماده نفیسه ، آیایا نقر وف چقدر ممنون خواهد شد .

بواقعیکه گوشت سنگ پشت بسیار لذیذ است . ناب و هزار بر از برنگشتن سنگ پشت خاطر جمع شده و برای احتیاط در دور آن يك دیوارك سنگی کشیده بسوی غرابانهاوز روانه شدند تا عرابه دستکی را آورده حیوان را بپارند . هزار بر از مسئله سنگ پشت به پانقر وف چیزی نگفت . میخواست که یکی یکبار یا نقر وف را نشان داده حیرانش کند . اما بعد از آنکه عرابه را گرفته بجائیکه سنگ پشت را چپه کرده بودند بیاوردند از حیوان اثری نیافتند . ناب پرسید که :

— و اگر سنگ پشتهها خود را رسته نمیتوانسته اند ها ؟

هزار بر — (بحیرت) ظاهر همین است که میبینم . اما وسوسه سمیت بسیار حیران خواهد ماند به بینم که اینرا چه گونه حل خواهد کرد !

هر دو رفیق با عرابه خالی پس های سر خود را خوارانیده در جائیکه کشتی میساختند آمدند رفقا آنجا بودند . هزار بر مسئله را بیکم و کاست بمنهتس بیان نمود .

پانقر وف — آه چه قدر بود لا آدمانی هستید . پنجاه بشقاب طعام را برای کمان از دست دادید ها !

ناب — قباحت بر ما نیست ، زیرا ما سنگ پشت را چیه کردیم . راسته شدن سنگ پشت چیه شده را کسی ندیده چکنیم ؟

پانقروف — مطلق شما خوب چیه نکرده اید ؟

هارپر — خوب چیه نکرده اید هم گی است ؟ حتی در اطراف آن سنگ غاله هم کردیم .

پانقروف — چون چنیدست درین مسئله يك معیای موجود است .

هارپر — موسیوسیروس ، آیا سنگ پشت را چون یکبار چیه کنند خود بخود را سته شدنش محال هست یانی ؟

سیروس — همچین است اولاد من .

هارپر — چون چنیدست آیا چسان شد که خود را راسته توانست ؟

مهندس بعد از ملاحظه پرسید که :

— جائیکه شما سنگ پشت را گذاشته بودید از دریا آیا چقدر دور بود ؟

هارپر — بقدر پنجاه قدم تخمین میشود .

مهندس — وقایکه سنگ پشت را چیه میکردید آیا بحر فرو نشسته بود یعنی در حالت جزر بود یانی ؟

گفتند — بلی .

مهندس — چون چنیدست اگر چه سنگ پشت در خشکه راسته نمیشود ولی در آب راسته شده میتواند . زیرا بعد از آنکه شما آمده اید دریا بالا برآمده سنگ پشت را شنا ور کرده است .

ناب — بر استیکه ما هم يك بودلایی بوده ایم .

پانقروف — من هر وقت بخد مت شما راست بودن این سخن را گفته کسب شرف مینمودم آقای من ! که شبهه دارد که شما بود لا نیستید !

مهندس مسئله سنگ پشت را نیز به اینصورتی که بیان شد حل نمود . لکن آیا خود او به این حل خود قطعاً قانع است یانی این است که این معلوم نیست .

— یاب دوم —

تجربه نخستین صندال — اشیائی که در ساحل یافت میشود — ربط
دادن اشیاء را بکشتی — دماغه بی صاحب — آلات ، اسلحه ،
ادوات ، ملبوسات ، کتاب و غیره — کبود پا نقروف
چیست ؟ — انجیل .

در (۲۹) تشریح اول صندال پوست تنه درخت پا نقروف حاضر شده بود در
طرف سرودنبال این کشتی تخته های محکمی برای نشستن ربط شده است . دو چفت
برهای کلفت و یک مکان از جمله متمات این صندال است . انداختن کشتی را بدریان نیز
بسیار آسان بود . صندال را در آسای جزر دریا بر ریگهای کنار ساحل دریا در پیش گام
غرائیها وز نهادند بمجرد شروع مد آب در زیر کشتی درآمد شناورش ساخت .
پا نقروف ها ندیدم در کشتی جهیده و یکمال . سرت نعره زده گفت :

— هور را !! هور را !! با این صندال دور

— عالم میخواهید بکنید ؟ چه قدره بالغه !

— فی تو بگذار که من سخن خود را تکمیل کنم . دور عالم فی دور جزیره میکنیم .
برای صفره آن یکچند سنگ میگذاریم و یک باد بانی هم از قماشیکه بعد ازین ، و سیو
سیروس بسازد چون کشیدیم دور جزیره را بخوبی باود دور کرده میتوانیم . حالا چرا
بایستاده اید در آید که به بنیم که آیا هر پنج ما را برداشته میتواند ؟

پا نقروف بیک بر صندال را بساحل نزدیک نمود . هر پنج رفیق در صندال در
مدند . و قرار دادند که تا بدماغه اول جنوب رفته یک تجربه اجرا کنند .

صندال از ساحل دور شدن گرفت . امر وزه و ابسیار لطیف بحر مانند یک حوضی
صاف و آرام بود . صندال بکمال سهولت به پیش رفتن آغاز نهاد . هار بر و تاب پر هارا
بدست گرفتند . پا نقروف سکانرا بدست گرفته بعد از آنکه آسای مابین جزیره کک سلامت

و جزیره لینگولن را عبور نمود سر کشتی را بسوی دماغه اولی که در طرف جنوب است
متوجه نمود . صندال را بقدر دو میل از ساحل دور کردند زیرا هندس میخواست که
جزیره را و علی الخصوص کوه فراقلن را از خارج بنظر غور تماشا کند .

پانقروف باز بسوی ساحل میل کرد . دماغه شیکه جبهه زار (تادورن) را در بر گرفته
بود دور نمودن گرفتند . بسی و همت پرز نهایی با غیرت صندال بکمال انتظام بساحل
نزدیک شده . یرفت . بعد از آنکه بقدر دو ساعت رفقا در دماغه شیکه . مطلوب بود رسیدند .
هندس بطرف وضعیت اراضی دیده بگرداب حیرت فرورفته بود در اثنائیکه میخواستند
دماغه را دور کنند هزار فریاد بر آورده گفت :

— به بیدید . در کنار ساحل يك چیز سپاهی می بینم آیا چه باشد ؟

همه رفقا نظرشان به آن طرف متوجه شد . مخبر گفت :

— بلی راست میگویید در اینجا یک چیزی هست . چنان گمان میبرم که یکبار بسته درو یک
فرورفته باشد .

پانقروف — من شنیده ام که چیست ؟

تاب — چیست ؟

پانقروف — پپ است . آه اگر پپ باشد !

هندس — همان بساحل نزدیک شویم .

بدو پر صندال بگزارد دریا نزدیک شد . کشتی نشینان بساحل برچسبند . حقیقتاً

پانقروف خطا نکرده بود . بواقعیکه دو پپ بزرگی بود که باریسم آنها يك صندوق بسته
شده بود که آن صندوق را این دو پپ خالی شناور ساخته بساحل انداخته و در ریگ
گور نموده است . هزار بر رسیدند که :

— آیا ازین معلوم نمیشود که کدام کشتی درین طرف غرق شده و این بار از آن باشد ؟

ژده تون — درین هیچ شبهه ندارد .

پانقروف — آیا درین صندوق چه خواهد بود ؟ صندوق بسته . اسباب بار کردن

آن نیز در پیش ما نیست .

اینرا گفته و يك سنگ بزرگی را گرفته میخواست که صندوق را بشکند ولی
مهندس مانع آمده گفت :

— دوست من یکساعت صبر کنید .

یا قروف — اما موسیو سمیت ، بلکه درین صندوق اسبابی که ما را لازم است ، و
جود باشد ؟

مهندس — خوبست فی ، ما هم آنرا بخود معلوم میکنیم . این صندوق را بغرانبها
وز میبریم . در اینجا بی آنکه بشکنیم باز میکنیم . مادام که صندوق را پیهایی خالی تا
به اینجا شناور نموده آ آورده است چون باز بدریا بیندازیم ، و با يك ریسمانی بکشتی
خود تریپت دهیم تا به ساحل غرانبها اوز به آسانی نقل میدهم .

یا قروف — حق دارید ، موسیو سمیت . من عجول يك آدمی هستم .

آیا این صندوق از کجا آمده باشد ؟ این است مسئله مهمه . مشکله ۱ .

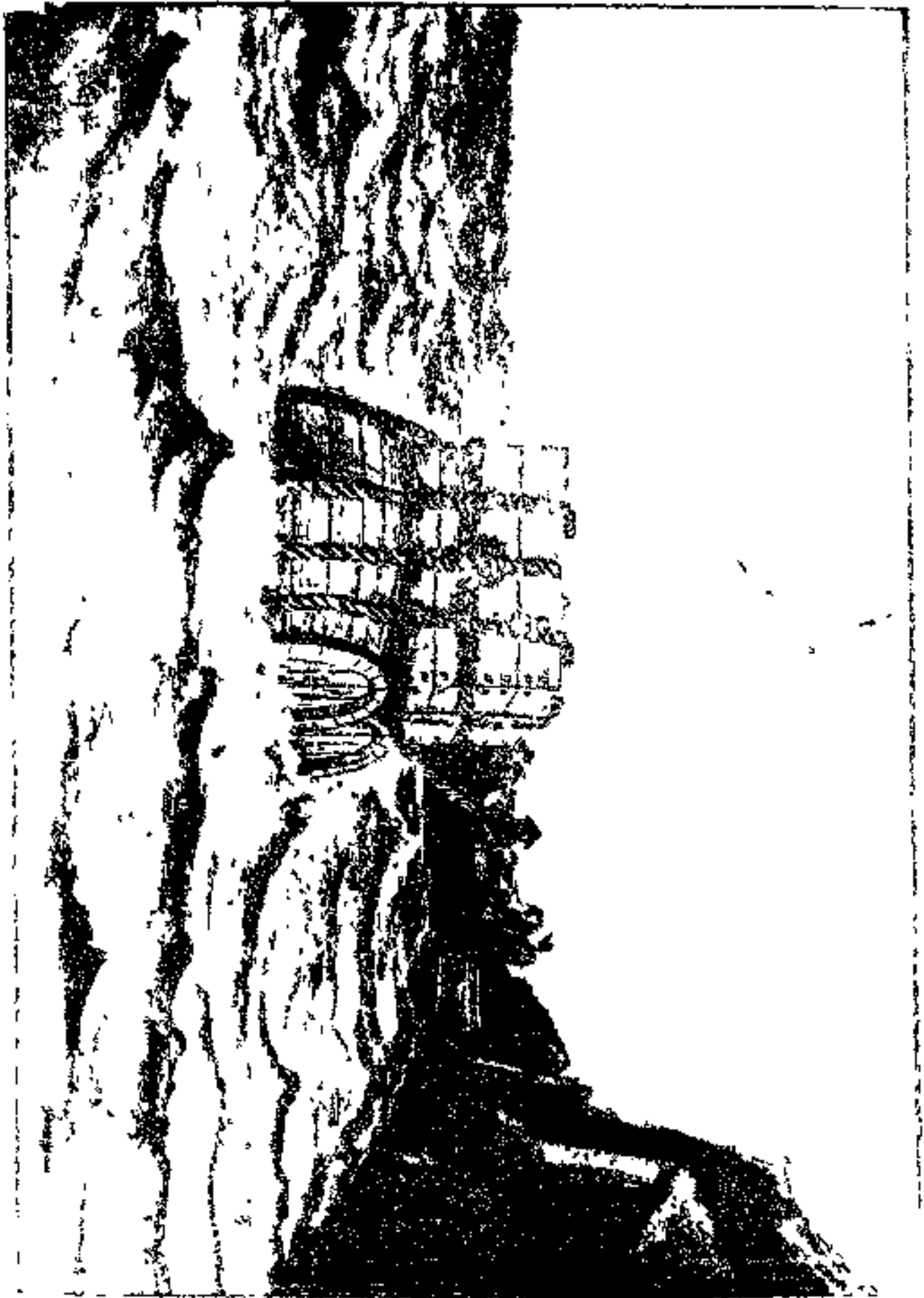
هاجران چار
طرف صندوق و پیهها را از نظر گذرانیدند . در هیچ طرف ساحل دیگر هیچ چیزیکه
بساحل افتاده باشد نیافتند . هاربر بر سر يك سنگ بلندی برآمده بهر طرف نظر اندا
خت . نه در دریانه در خشکه هیچ يك علامتی که غرق شدن يك کشتی را نشان بدهد
دیده نشد .

این يك محققست که يك کشتی غرق شده ! و این صندوق به آن کشتی بوده . زیرا خود

بخود این صندوق از هوا نیفتاده . بلکه مسئله این صندوق بادانه صاحبه يك مناسبتی
دارد . بلکه صاحبان صندوق بدیگر طرف جزیره برآمده باشند ؟ بلکه هنوز تا بحال در
جزیره باشند ؟ اما اینقدر دانستند که بیگانگان نوی که در جزیره برآمده اند رهزنان
مالیزی دریایی نیستند . چونکه در پیش آنها اینچنین صندوق پیدا نمیشود .

هاجران در نزد این صندوق یک بدرازی پنج قدم و عرض سه قدم بود آمدند .

صندوق از چوب پشه ساخته شده بود . بر روی آن چرم گرفته شده بود و به بسیار



در سی اشیا کرمه ده آثار مجاهد بود . آب تانیر صفا و با آمده بود

دقت میخ شده بود . دو پای سر بسته یک از زدن آن و صدائیکه از آن میرآمد خالی بودن آن معلوم میشد باز یسما نه‌ای بسیار کلفت و محکم از دو طرف به صندوق مربوط شده بود . یا نفرو ف چون به گره ریسما نهادید فهمید که گره کشتیبا ناست . اینرا هم دانستند که اشیای درون صندوق به بسیار خوبی محفوظ باشد . زیرا صندوق از هیچ طرف زده و زخمی نشده بود اینرا هم استدلال نموده توانستند که این صندوق در بحر بسیار وقت نمانده باشد . و هم معلوم میشد که یک قطره آب هم در درون صندوق ندراوده باشد .

از قرار تخمین و با جران چنان معلوم میشد که صاحبان کشتی چون دیده اند که کشتی شان غرق میشود اشیای لازمه خودشان را درین صندوق انداخته و یاد و پیب خالی آنرا بسته بدریا انداخته اند که اگر بساحل برسد بی اسباب نماند . مهندس گفت : — حالا ما این بار را تا به غرایتها و زکس کرده میبریم در اینجا آنرا باز کرده می بینیم . باز جزیره را دور می کنیم . اگر در دیگر طرف جزیره آدم یا قیم و صاحب صندوق بودند اشیای شان را دست شان میدهیم ، و اگر بیاقیم

یا نفرو ف — برای ما می ندنی ؟ اما آیا در میان صندوق چه خواهد بود ؟

درین اثنا بحر بعد آغاز نهاده بود . آب تازیر صندوق و پیپها آمده بود . یکی از ریسما هم شیکه باز به آن بسته شده بود باز کرده شد ، و ریسمن بکشتی ربطا گردید . ناب بود نفرو ف ریگم را از اطراف باریس کردند . هر کس به صندوق سوار شدند . و کشتی را از نده با را با خود کشیدند . نام این دماغه را (دماغه مال بیصاحب) نهادند .

باز خوب سگین بود . پیپه صندوق را بدشواری بر روی آب نگاه میداشت . یا نفرو ف از بیم آنکه مبادا ریسمن کسده شده باز بدریا غرق شود بر خود همیشه زید . نهایت بعد از یکساعت ساعت بساحل غرایتهم ورواصد شدند بحر چون بجزر آغاز نموده بود کشتی باز در ریگه ای کته در ری نشسته توقف نمود . ناب به سخت شده اسبور و چکش را از غرایتها و زبیاورد .

یا نقروف بسیار به تلاش است . اولاد و پپ را از صندوق باز نمود . بعد از آن قفل صندوق را بر اندند . سرپوش صندوق باز شد . در درون صندوق يك صندوق نازله جستی دیگر وجود بود . تاب نعره زده گفت :

— آیا این چه باشد که به استقدر دقت محافظه شده است ؟ آیا از خوار که بر خواهد بود ؟ مهندس — کمان نمیرم .

کشتیبان — اگر هیچ نباشد ایگاش چیز میبود

تاب — چه چیز ؟

یا نقروف — هیچ .

صندوق جستی را از میان بریدند . و بدو طرف لوله کردند . از صندوق اشیای مختلفی متنوعه بر آمدن گرفت که هر يك از آنها که میبر آمد . کشتیبان (هور را ؛) گفته فریاد میبر آورد . تاب هر بار چه اشیاء را که بدست میگرفت يك دقص مسرتانه میکرد . هزار بر کفهای شادی بهم میزد . از صندوق برای طبیعت هر کس . و افق اشیاء میبر آمد . زه ده تون قلم و کتابچه خود را گرفته اسامی اشیای موجوده را از دفتر ثبت دفتر نمود :

| آلات | عدد | آلات | عدد |
|---------------------|-----|-----------------|-----|
| چاقوی هزار پشه | ۳ | چکش | ۳ |
| قبر فولادی چوب شکنی | ۲ | پیچ | ۳ |
| قبر نجاری | ۲ | پیچ بزرگ | ۳ |
| دند | ۳ | میخ عادی | ۱۰ |
| تیشه خورد | ۲ | اره بزرگ و کوچک | ۳ |
| تیشه دو دمه | ۱ | قطعی سوزن | ۲ |
| انبور آهن بر | ۶ | قطعی نخ | ۳ |
| صوهان | ۲ | | |

| عدد | اسلحه | عدد | اسلحه |
|-----|-----------------------------------|-----|---|
| ۲۴ | زیر پیراهنی از قماش علی دریایی | ۲ | تفنگ چقمقی |
| ۳۶ | جراب از همان قماش | ۲ | تفنگ بتاقی |
| ۵ | دیگ مسی | ۲ | تفنگ چره انداز دور نشان |
| ۵ | قاب چودنی | ۶ | شمشیر و قه |
| ۱۵ | قاشق، پنجه، کار داز هر یک پنج پنج | ۲ | پیپ باروت دوسیره بی |
| ۲ | چایسک | ۱۲ | قطعی بتاقی |
| ۶ | کار د بزرگ | ۱ | سکستان نام آلت فن هیئت |
| ۱ | تورات شریف | ۱ | دور بین |
| ۱ | کتاب اطلس مکمل | ۱ | دور بین بزرگ |
| ۱ | لغت زبان مالیزی | ۱ | صندوقچه پرکار مکمل اسباب یا قلمهای سربی |
| ۱ | شش جلد لغت فنون طبیعی | ۱ | یو صله یعنی قطب نمای مکمل |
| ۳ | کاشد سفید سه دسته | ۱ | یزان الحراره |
| ۲ | کتابیجه سفید | ۱ | یزان الهوا |
| ۳۰ | قلم پندل | ۱ | ما سکنه فوتو گراف با همه لوازماتش |

اسبابهائیکه از صندوق برآمد عبارت از همین چیزهای بود که زده ده تون آزاد در

دفتر خود بموجب سیاهه مافوق قید و ثبت نموده گفت که :

— صاحب این صندوق حقیقتاً که مر دبسیار تجربه کاری بوده است که از همه

جنس اشیای لازمی صندوق خود را پر کرده است گو یا بخوبی میداندست که در چنین

جزیره خالی غیر مسکونی خواهد افتاد و این صندوق دفع احتیاجات او را خواهد نمود .

سیروس سمیت یک قدری تفکر و ملاحظه نموده گفت که :

— حقیقتاً که هیچ چیزی کم نیست .

هاربر — این يك بخوبی معلوم شد که صاحب این صندوق رهنان دریایی مالیزی نیست .
زده ثون — بگمان من می آید که يك سفینه اوروپائی یا امریکائی در نظر فها افتاده
باشد ، صاحب سفینه چون غرق شدن کشتی خود را دانسته این صندوق را به اسبابهای
لازمی برگردانده بدریا انداخته تا آنکه در خشک آنرا یافته دفع ضرورت نماید .

یا قروف بيك طور استهزا کارانه و تمسخرانه گفت :

— بلی بلی ! ما کینه فوتوگراف را نیز در چنان وقت تنگ غرق شدن در صندوق
مانده تا فوتوگراف غرق شدن کشتی خود را بگیرد !!

— اینست که من هم لازم بودن این آلت را ندانستم که چرا در صندوق نهاده اند؟

— آیا بر اسباب و اشیائی که ازین صندوق برآمده يك نشانی یا نمبری نخواهد بود که
بدانیم از کدام جهت و کدام مملکت وارد شده است ؟

مهاجران هم اسباب و اشیاء را بگمان بگان از نظر گذرانیدند . بر هیچ یکی از آنها
هیچ علامت و نشانی نیاقتند .

حالا : که بر چنین اسبابها عادتست که نام شهر و نمبر ماشینخانه که در آن ساخته میشود
نوشته میباشد و هم این اسباب و اشیاء خیلی نو هیچ استعمال نشده است . علی الخصوص
که هرگاه این اسباب در وقت طوفان و زمان غرق شدن کشتی و صندوق گذاشته میشود
باین وجه منتظم و به ترتیب چاپچامیگر دید ، و صندوق آهن حلبی بابت قدر خوبی و محکمی
نهم نمیشد که اینجمله هائیزانکار مهاجرانرا خیلی متحیر و سرگردان میباشد کتابها
اگرچه زبان امریکی نوشته شده ولی نام مؤلف و چاپخانه که در آن چاپ شده باز
معلوم نیست . اطلس نیز زبان فرانسوی فصیح نوشته شده بود و هر قسم کره زمین
جدا جدا بصورت بسیار کملی نقشه شده بود ولی در آن نیز نام مؤلف و چاپخانه آن
تصریح نشده بود . الحاصل هیچ معلوم نشد که این اسباب از کارخانه های کدام ملکها
بعمل آمده حتی اینهم مجهول ماند که آیا این صندوق از واپور یا سفینه کدام قوم و ملت
بدریا انداخته شده باشد . لاکن هر چه که باشد و از هر جائیکه آمده باشد اشیای مذکور

بسیار دردهای مهاجر اراد و اواز آنها بسی منفعت و فایده ها حاصل میشود. تا به اینوقت مجبور بودند که تنهایی و غیرت خود احتیاجات خود را رفع و دفع نمایند اما حالا چون شدن این صندوق مطهر و معارف الهیه بزرگ دیدند.

در همین روزها جبران تنهایی و غریب بسیار سرور و خوشنودند گرفته گشت:

— همه اینچیزها نیکه صندوقی بداد خیلی خوب و بسیار اعلا، یک چیزی که مسریکا

بود در آن پیدا کنند.

ب. — او هم خیلی مسکله. بی میکی. توجه میخواند. تی که براندازد:

— هرگاه یکتد. بی تو تون هم باید دستتون آید. طوسرور مرآتیه میگردی.

و چون برین باب قرار دادند. شرفی چیزی در گرفتش که او و گزینند

زده گن نوی ببند به آن. و در سر سوزر محبوب شریکین بختان بسیارند.

نیاز است به آنکه در آنجا بی مصرف خرید به بیده است نجوی نری.

پیدا کرده اند بیستی. خفتن کشتی و کله بی. آب در آنجا بسیار بیستی در آنجا

بگن گن بغر بفرورند. حقیقتاً در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

و محنت و نگرانی کردند.

— (باب سوم) —

— (فصل اول) —

برسان بری گشت و گم آرد. مد. در شب بی. در. —

نیرت بختند. — منقره جگ. — دردت اوقه سبوس. —

گله بو زینه. — بشر. — مزل. —

* ————— *

روزی دیگر یعنی در ۳۰ ماه تشرین اول. مهاجران بی سیر و گردش شرف جوی

حاضر گشتند. این فاز کتزدگان بچهاره که تپ. خودشان بیعت و انت و اندک

دیگران محتاج بودند امروز خودشان برای مدد. بی دیگر بیستی جنس از کت رسیده

خویش که بودن شان را در جزیره گمان و نخبه بر کرده اند میبرایند.

چنان قرار دادند که با کشتی پوست درختی خود اول تابسر چشمه نهر مرسی بروند که به اینوسیله دو طرفه نهر مذکور را تا بجاییکه آب نهر گنجایش کشتی را می راند داشته باشد تماشا کنند. باینسبب هم از مانده گی و امیر هندو هم تا بجهت غربی جزیره که تا بحال رفته اند میروند. لهذا در میان کشتی خود شان آذوقه سه روزه خود شان را مانند گوشت خشک کرده ، و شراب ، و چیزی شکر ، و سبزه که آنرا بجای چای استعمال میکنند و نقل و چایدانی را که از صندوق کشیده اند باز کردند . مهتدس مدت کشت و گذار خود را زیاد از سه روز امید نمیگرد اما اگر زیاد هم بشود در راه تدارک کردن غذا را با گوشت شکار امیدوار بود . برای راه کشادن در جنگل دو تبر بزرگ را نیز برداشتند قطب نما و دور بین را نیز فراموش نکردند . به دو تفنگ چاقماقی و یک تفنگ چرم انداز دور نشان و یک شمشیر و چهار قه خود را مسلح ساختند . اگر چه تفنگ پتاقی هم داشتند ولی بسبب صرف قشیدن پتاقی سرفه جوئی کرده تفنگ چاقماقی را برداشتند چرا که سنگ چاقماقی در جزیره بسیار است . یکمقدار باروت نیز برداشتند . مهتدس چون امید ساختن باروت و ادازد از آرزو با سراف کردن باروت خود داری نمی کنند . آنها جریان چون به این صورت مسلح باشند ، از چه پروا دارند ؟

صبح وقت کشتی را بدر با فرو آوردند . پنج رفیق که توپ هم با ایشان بود در کشتی قشاند ، و بر کنار کنار ساحل رانده تا بجاییکه نهر مرسی بدر یابی آمیخت رسیده اند ، باز ده دقیقه برای مابقی مانده بود صبر کردند . تا به بجز حاصل شد لهذا بی تکلف پر کشیدن در مجرای نهر داخل شدند . و در صرف چند دقیقه بجاییکه پیش از هفتماه اول بار پا نفرو ف جاله هیزم کسی را ترتیب داده بود و اصل گشتند . ازین نقطه هر چه که به بالا رفته ، میشود دو طرفه نهر بدر ختان بسیار بزرگ بزرگی مزین میگردد . و مجرای نهر رفته رفته بسوی غرب جنوبی میل مینماید . . نظره نهر مرسی حقیقتاً خیلی لطیف و نظر ریاست ، و مهاجران هر چه که پیشتر بر اندند بمنظره های بسیار و خفرائی بر میخورند . در بعضی جاها شاخه های سایه دارد در ختان نبروی آب نهر آویزان شده ، مهاجران

نفر و آوردن سرهای خود مجبور میشدند بر بعضی شاخهای فرو آمده درختان کونا کون آسیانهای سرنگان بوقلمون دیده میشد که به نزدیک شدن کشتی صداهای مختلف آهنگ عشاقانه ، و نواهای راستی آونگ صباخانه برآورده پرواز میکردند .

جنگ فاروست رفته رفته خیلی غلو و بهم پیوست میگردد . درختان نیز انواع مختلف پیدا میکند . درختانی که چوب شان برای کشتی سازی بکار می آید و در آب بسیار مدت می پایدیده میشد . و درختان شمشاد و آبنوس ، و بگونه درختی که از پوست آن بسیر زریسی نهایی محکم ساخته میشود ، و یکجنس با نامی که روغن بسیار قیمتمنداری از آن میبراید بکثرت پیدا میشود .

گاه گاه کشتی را بکثر ز نهر نزدیک میکردند ، ژنده اون ، و هار بر ، و ناب توپ را به پیش انداخته به جنگ میبراهند . و با تفنگ های خوشنمای خود شکار بسیاری کرده ، و نباتات بسیار فایده مند مختلفی جمع نموده بکشتی می آورند . مثلاً از نوع سوزی پالک ، و سیب زمینی ، و دیگر انواع سوزی کاری بیابانی را باریشه و گلابر کیده می آوردند که در پیه منظره وسیعه پرده بکارند ، و بعد از تریبه و پرورش باغچه سازی کاری مکه ای بوجود آرند . مهندس به تفکرات و ملاحظات دور و درازی فرورفته اصلاً از کشتی بیرون نمیبراید . یا تقریباً نزره آرزو و خیالات شیرین توتون کشی مستغرق گشته با خود رأی میزد که هر که از صندوق یافت شده کی شن یک عرابه منظم اعزاز بایش جوزه اسپان و یا تیز رفتار و دوسه پاکت توتون ظهور می یافت دگر هیچ نقصان و کمبودی برای شان باقی نمیند !!!

زه ده اون یک جنت مرغون قزم ستاد آبی را زنده بچنگ آورده پاهای ش را بسته در کشتی گذاشته تا آنکه در غرابه و زبرده پرورش دهد و چوچه گیری کنند . هر چه نام این مرغان را « پتا » و « نشاند » .

بعد از چهره عت کشتی را بی یک کناره نزدیک شده از کشتی بر آیدند . در زیر درختان با باد آبنوس و شمشاد طعم چشت خود را تناول کردند . بر نهر سرسبز

رفته رفته کم شده می رود . تا به ایجا بر نهر درمابین شصت و هفتاد قدم میبوده است ،
و چقوری آب آن تا بحال هیچگاه از پنج شش قدم کمتر نشده است . در نهر مذکور
آب دیگر جوهای کوچک کوچکی از اطراف نیز ریخته آب مرسی را زیاد میگرداند .
جنگل فاروست از دو طرفه نهر مذکور تا بجایی که چشم کار میکند بصورت بسیار غلو و
درختان بهم پیوسته دراز شده رفته است که آخر آنرا چشم دیده نمیتواند . در هیچطرف
جنگل از آثار و علامات آنی که وجود انسان نشان بدهد دیده نمیشود ، و نحو بی آشکار است
که هیچگاه انسان در جزیره داخل نشده باشد . چرا که هیچ نشانه ترو بر دیده شدن
شاخه در درختان جنگل دیده نمیشد هر گاه بعضی بیجار گانی در جزیره افتاده هم باشند
معلومست که تا بحال از کنار ساحلی که افتاده اند جدا نشده اند . بناء علیه ، پیوندس
میخواهد که یک آن اولتر بسا حل غربی برسد و اگر قلاکتزده در انجامعاً و نت محتاج
باشد زود تر مدد رسانی کند . ازین جائیکه مهاجران هکت و آرام کرده اند تا بسا حل
غربی تخمیا پنج میل مسافت دیگر باقی مانده است ، و فقط بعد از طعام خوردن و یک قدری
در جنگل گردش کردن باز در کشیا گنگ خود نشسته و بر آه عزیمت گردیدند . هر چه
که بالا تر میبر آمدند مجرای نهر از طرف ساحل غربی بسوی کوه قراقان دور مینمود
و بر نهر نیز که ز شده میرفت جریان آن نیز شدت پیدا میکرد چرا که زمین رو بسربالائی
مینهاد . خر سنگها نیز در مجرای نهر یگان یگان ظهور می یافت . مهاجران مجبور میشدند
که دو دو نفر بهر یک کشتی چسبیده بر کشتی نمایند . رفته رفته درختان جنگل نیز از غلو
و بهم پیوستگی آزاد میشد ، و یک یک شده کمتر شده میرفت . درختان هرا نقدر که کمتر
میشد آنقدر رجساعت و بزرگی پیدامیکردند که مهاجران را بحیرت می انداخت .
بزرگترین درختان جزیره لاند جدید ، و قلعه ، اوستراليا دیده میشد . حتی
درخت (اوقالیتپوس) نام که تا بسه صد قدم بلند میشود ، و تنه آن به کلفتی بیست
قدم میشود نیز دیده شد . هازر چون این درخت را دید فریاد بر آورده گفت که :

— ووسیوسمیت ، درخت معتبر اوقالیتپوس را به بینید .

پانقروف — بغیر از بزرگی و کلفتی چه اعتبار دارد که آنرا معتبر میگویند یسرمین .
هاربر — اوقالیپوس ارفصیه و جنس درختانیست که درختان بسیار نافع و کار
آمدنی درین فصیله میباشد . قرنفل ، دارچینی ، فلفل ، و غویاد نام میوه که از آن
شراب بسیار مفید و منفعت بخشی بعمل میآید و امثال آنها همه گی از درختانیست که
بهمین فصیله اوقالیپوس منسوب میشوند .

زه ده تون — چوب خود درخت اوقالیپوس نیز برای کارهای بسیار لطیف و
تازک مجاری بکار میآید .

مهندس — درخت اوقالیپوس چنان یک منفعت و خدمتی دارد که حقیقتاً انکار
شدنی نیست .

پانقروف — به بینیم که آن خدمت جناب اوقالیپوس آقای ماچه خواهد بود ؟
مهندس — آیامیدانی که این درخت را در زوال بد جدید و اوسترلیاچه نام یاده میکنند ؟

— فی ، نمیدانم ، و سیوسیت ،

— اینها را درخت تب میدانند .

— یعنی بسبی که تب آورست .

— فی ، بسبی که دفع کننده تب است .

— وجود بودن این درخت در جزیره مادلیس بزرگست بر لطافت هوای او ، من
چون جبه زارتادورن را دیده بودم خیلی به هراس افتادم که دره و سبزه گرم هوای
جزیره ماراخیلی زهرناک خواهد ساخت و تبی منی بعمل خواهد آورد و فی
چون درختهای اوقالیپوس ، دیده است که حضرت و و خمت هوای این درختهای
نافع دفع و دفع خواهد نمود . در بعضی شهرهای وزو که تب بسیار داشت زانفریقا
ازین درختها آورده کاشتم و فایده بسیار آن حاصل شده .

— واه ، واه ، چه جزیره ! ثمر غیر است ! تنها یک چیز نقصان اوست که توتون ندارد .

— آنرا نیز خواهد یافت پانقروف .

بگذرد و ساعت دیگر نیز بکشتی فی دریا میروند . تب بدوجه که رفته رگشتی خیب

پدشوارتی رسیدن را رفته رفته مجرای نهر بانندی و شالاله پیدا میکرد آب نیز کمتر شده
میرفت . سنگها نیز در مجرا بسیار میشد . باز جنگل غلو و پیوستگی پیدا کرده در یکطرف
نهر میان درختان غلوی جنگل يك کله بوزینه های بزرگ بزرگی دیده شد . که
از وضع و هیئت دیدن آنها بسوی مهاجران چنان معلوم میشد که این اول بار است که
انسان زامی بینند . زیرا هیچ آثار خوف و احتراز نشان نمیدادند ، و نمیدانستند که آنها
چگونه مخلوقیست . با نفرو ف خواست تا یکچند از آنها اهداف گلوله نماید ولی مهندس
مانع آمده گفت که :

— بوزینه ها بهیچ کار نمی آیند نه گوشت شان خورده نیست و نه پوست شان کار آمدنی .
علی الخصوص که این بوزینه ها از جنس اورانغ اوتانست که بزرگترین اجناس بوزینه
می باشند ، و خیلی قوتمند اند که هر گاه ضرزی به آنها برسانیم همه کی اتفاق کرده با
ضرر کلی میتوانست رسانید . نزدیک شام بود که پیش رفتن کشتی در میان نهر مشکلات
افزاد سنگها . و ریگها در مجرای نهر بسیار شد . با نفرو ف گفت :

— بعد از يك ربع ساعت به ایستادن مجبور خواهیم شد و سیوسیروس .

— بسیار خوب ، ما هم می ایستیم . شب را در اینجا میگذرانیم با نفرو ف .

هائبر — آیا از غساینها و زچقد دور شده خواهیم بود ؟

— گمان میبرم که بقدر هفت میل دور شده خواهیم بود .

بعد از کمی کشتی سراسر از بفتاز بماند . چرا که هم يك آیدار بانندی به پیش آمد
و هم زیر کشتی بریگهای درون نهر بند شد . لهذا کشتی را بيك کنار نهر بايك درختی
به یسمان محکم و مضبوط بسته کرده خود شان بیرون برآمدند .

مهاجران وقتی که از کشتی برآمدند آفتاب بغروب کردن نزدیکشاه بود . در جائیکه
برآمدند در زیر درختان بسیار بزرگ و بلندی يك چمنزار بسیار لطیف بود در اینجا آتشی
افروخته گذرانیدن شب خود را در اینجا بقراردادند . از درون جنگل بعضی صدا های
مدامه جانوران درنده شنیده میشد . لهذا برای رمدادن ، و نزدیک نمادن جانوران



گشتی را بیک کنار نهر بسته کرده خودشان بیرون پر آمدند

مذکور دورا دوره نزل گاه خود شانرا تا صبح آتش بسیار بزرگی افروختند . زیرا معلوم است که حیوانات وحشیه از آتش خیلی رم میخورند ، طعام شام خود را بکمال اشتها تناول کردند ، شب را بنوبت پاسبانی کرده بکمان راحت بیواقعه و حادثه بسر آوردند صبح بوقت از خواب برخواسته قرار دادند که کشتی را در همین جا بسته گذاشته بسوی ساحل غربی حرکت نمایند .

- { باب چهارم } -

بدر فہرست

حرکت بسوی ساحل غربی - حیوانات چاروا - یک نفر تو -
بحی ساحل یک جنگل - دماغه میلان - تانی و درنگ زده تون

مہاجران جای و طعام صباحی خود را صرف نموده براد افتانند ، آیا چه وقت بساحل خواهند رسید ؟ معلوم نیست اگر چه ، پندس دو ساعت تخمین نموده ولی اینهم بهم واری و خوبی راه ، و قوفست ، اینطرف جنگل و پوست همه کی پیش از سه پیوسته پرازش خاشاکست که به بر راه کشادن در آن لازمست ، و هر گاه جانورانی که دیشب صدزادی آنها را شنایده اند ضربه بخوردند ، آنها نیز جنگل و غنچه که گردن ضربه وری دیده ، شود . برای احتیاط کشتی خود را بیک ریسمان دیگری با محکمتری بسته ، و بقدر دوروزه خود ، کوساچه و نوارات ضروری خود را برداشته یکسر بسوی غرب برد ، پستی آغاز نمودند ، پندس قطب را بدست گرفته زمین را یکردم با تقرووف ، و نوب به ابراهام یکسند ، زده خون و بر تنگ ، را حاضر داشته پاسبانی میکردند هر چه که پیشتر میشدند درین پست بسوی نشی بر ، ایگر دیسه را ازین پست پیوسته تر دیدند ، در هر چه بود ، یک گاو نیز دیده میشود ، ولی بی آنکه حمه ، و تعرضی بره به اجران نماید بنظر حیرت و دیرینه تعجب بسوی شن گردسته یکسومیشند ، تقرووف گنیت : - ایگر این پست را در چنان خود دور ازین خورده ، پندس را که گنیت در حیرت بسوی ، دیگر گنیت

غیر از بوزینه بسی حیوانات دیگر مانند گراز جنگلی و قانقور و آهوان جنگلی، و قولا و غیرهم را نیز دیدند ولی چون مهندس رفقار از تفنگ انداختن و شکار کردن در وقت حاضر منع کرده است از اروپا تقرو ف بسوی آنها بیکنظر حسرتی دیده گفت :
— ای دوستان گوشت فریه من ! هنوز وقت شکار شما نرسیده ، حالا شما بکمال آزادی و خرمی خیزان و پویان باشید و خود را خوب فریه سازید . بعد ازین بسیار باهم ملاقات خواهیم کرد .

بعد از آنکه يك ساعت راه پیوندند دفعهٔ درپیش راه شان يك جوی آبی ظهور نمود که تا بحال مهاجران از وجود آن آگاه نبودند . آب این نهر به بسیار تنیدی و تیزی در جریان بود ، و بر آن بقدر سی قدم و چفوریش خیلی افزون مینمود . مجرای این نهر چون همه گی بر از سنگ ، و آبش نیز از بالائی به نشیبی به بسیار شدت و سرعت جاری میباشد از انسیب با کشتی در آن سیر و سیاحت میشود . ناب گفت :

— افسوس که در اینجا ندیم چرا که این جوی ما را گذر نخواهد داد .
هاربر — چرا بمانیم ازین نهر کوچک که ما به آب بازی نگذریم دگر چه خواهیم کرد .
مهندس — نی ، جان من ! حاجت به آب بازی نیست . زیرا آب این جوی رفته رفته البته به بحر میریزد که ما هم کنار جورا گرفته تا بساحل بحر به بروی آن خواهیم رسید .
ژده تون — ابروی این نهر باید که يك نامی بگذاریم تا نقشهٔ جغرافی جزیره ما تمام نماید
پانقروف — است گفتی . و سیوسه بیه .

مهندس — یسرمن ها بر ابرای این نهر تویك نامی بگذار .
هاربر — هر که باجائی که آب نهر بدریا میریزد برویم و بعد از آن يك نامی بر آن بنهیم
خوبتر نخواهد بود ؟

سیروس — خبم خوب . نه ایستیم برویم تا زود تر برسیم .

پانقروف — بکنه ای صبر کنید .

ژده تون — چه ؟ چیست ؟

پانقروف — آبرادر هر گاه شکار را منع کرده ایده‌های گیری را خود منع نکرده آید .
صبر کنید که یکچند تا ماهی بگیرم .

سیروس — وقت هم نیست اسباب ماهیگیری هم نیست برویم .
پانقروف — صاحب من ، شما يك پنج دقیقه صبر کنید به بینید که من چه ماهیانی
برای شما بگیرم .

مگر پانقروف در کنار نهر يك آگیری در میان دو خرسنگی بزرگی دیده بود که
يك دهته تنگی با نهر پیوسته بود ، و ماهیان بسیاری در آن گرد آمده بود . بچا یکی تمام
يك سنگی را بدهنه مذکور انداخته راه گریز ماهیان را بند کردانید ، و دستهای خود را
در آ بگیرد مذکور فرو برده بدو سه بار بقدرده پا نزده ماهیان بزرگی را بیرون آورد .
تاب نیز بچا یکی از خمیچه های باریك در ختانیك سبده ساخته ماهیان را در آن پنداخت ،
ژده تون گفت :

— الحق که همین قدر صبر می ارزید . هم چقدر ماهیان خوب و اغلا نیست .
پانقروف يك آهی کشیده گفت :

— جزیره ماهر چیزش خوب و اغلاست ولی هزار افسوس که توتون ندارد .
و ما جریان کنار نهر را گرفته به پیش رفتن آغاز نهاند . در راهی که میگذرانند هیچ
اثری از قدم انسان دیده نمیشود . تنها اثر پنجه های بعضی حیوانات درنده بزرگ
پنجه که برای آب خوردن بکنار نهر آمده دیده میشد پس چنان معیوس میگردید که دانه
ساجمه که از گوشت زان آخور برده در دهن پانقروف را دیده ازین نظر فریاد انداخته اند . است .
سیروس سمیت بسوی جریان نهر نظر کرده گفت که .

— حالا وقت در بحر است ، پس هر گاه بدو با نزدیک میبودی آب نهر نیز در وجه
شدت و سرعت جریان نمیداشت . زیرا آب نهر البته با بحر متصل میشد و هر گاه بحر
در مد باشد آب نهر دره پیدا کرده رو به لاپس میزد ولی چون در جریان علامت دهه
و پس زدن دیده نمیشود معیوس است که ساحل بحر هنوز بسیار دور خواهد بود .

زه ده تون — حال آنکه هر چه بیشتر ویر ویم بحرای نهر کشاده گی و وسعت پیدا میکند
که ازین نزدیک بودن بحر، معلوم میشود .
سیروس — منہم باین تعجب میکنم .
بعد از نیم ساعت هاربر که در پیش، برفت فریاد بر آورد که :
— دریا ! دریا !

ازین فریاد هاربر سیروس سمیت بسیار متحیر شد چرا که از نبودن علامات مد
در نهر باین درجه نزدیک بودن بحر را هیچ منتظر و امیدوار نبود ، بواقعی که بعد از چند
دقیقه مهاجران بر کنار دریا واصل شدند .

چه عجب حالیست ! در مابین این ساحل و آن ساحل که مهاجران اول بار در آن
افتاده اند چقدر فرق و ضدیتی ، وجود است ! این ساحل با دریا اتصالاً قطعاً بایک ریگ
زاری و کنار هواری بسته گی ندارد و بلکه ساحل عبارت از یک زه بن بسیار بلند است
که بیکبارگی از بحر بمانند یک دیواری بلند بر آمده است ، و در یاد پای آن دیوار در موج
زنی میباشد . اما این کنار بیشه زار پر از اشجار بدان درجه از آب دریا بلند است که اگر
هر قدر امواج بلند کوه آسان طوفان حاصل شود باز هم یک قطره از آن بکنار نمی رسد .
این کنار به درختان بسیار بلند و لطیفی زینت یافته که ریشه های بعضی از آنها از خاک
بیرون بر آمده بطرف دریا آویزان شده و شاخهای بعضی از آنها نیز میلی بسیاری بسوی
بحر پیدا کرده .

درین جائی که مهاجران رسیده اند چنان گمان میشود که بیک بام بسیار بلندی
ایستاده اند ، و در یاد زیر آنست . در اینجا در بایک حوضه کک کوچکی تشکیل داده است
که آب نهر مذکور از بلندی شصت هفتاد قدم بیکباره گی مانند دهنه ناو در میان
حوضه کک مذکور میریزد ، منظره این آبشار ، و لطافت دریای ذخار ، و بهم پیوستگی
اشجار بیشه زار کنار بلندی آثار آنقدر جلوه بدیع و نظریفی دارد که انسان از مشاهده
آن بحیرت می افتد .

این آبشار از آبشاری که بقوت نیتروغلیدسرین از تالاب خیرانت مهندس بعمل آورده خیلی بلندتر و آبش هم بیشتر و خیلی پر قوت تر است . در آشنای آمدن پیدانبودن علامت مدد در نهر بسبب همین آبشار بود که از آنرو مهندس را بقلط انداخته بود . هاربر نام نهر مذکور را بسبب همین آبشار (فالس ریور) که معنی « نهر آبشار » را بگیرد نهاد . ژده تون نیز در نقشه جزیره اسم این نهر را « نهر آبشار » قید و ثبت کرد . از جای که نهر را دیده اند تا به اینجا که آبشار حاصل شده جنگل خیلی بهم پیوسته و غامض شده . بعد از این نقطه کنار بلندی ساحل بقادر دو میال بطرف شمال یعنی بسوی کوه فرانقان همین بلندی و جنگلی اما کم درخت ترا تعداد یافته است . مسافتی که از حد آبشار تا به نقطه مذکور دراز شده رفته است نیز بقادر دو سه میل همچنین کنار باند و پر درخت است ، ولی بعد از این رفته رفته زمین هموار و خیلی از اشجار میشود . و ساحل با آب دریا متصل شده ساحل زیگزار می بعمل می آید . هر گاه انسان هنی فلاکت نزد مادر جزیره افتاده باشد در همین طرف ماجا و ماوائی پیدا کرده میتواند دیگر طرفه همه گی زمینهای خشک بی آب و عاقبت .

هو بسیار لطیف و آرام ، آسمان نیز صاف و براق بود . هوا جریان بربك جای بلندی بر کنار آبشار نشسته بهر طرف نظر اندازد قوت گردیدند . هیچ يك علامت و اثر انسان ، انه در دریاونه در صحرایونه در جنگل دیده توانستند . اما ، پندس تاده غوغا مار را گردش نكند به نبودن انسان قناعت حاصل نمیکنند . طعام چاشت را در آنجا خوردند بر کنار ساحل با مدیسه زار بسوی د . غوغا مار رهسپار گردیدند . هوا جریان هم قطع مسافه میکند . و هر طرف دریا نظاره . با يك يك دیرك . و با تخنه پاره گشتی غرق شده بنظر شن بر خورد . اگر گوئیم که هیچ گشتی بهر درین جزیره نیست . و وی هیچ اندکی بخاکش بر نخورد غوغا غوغا بود چرا که بسبب رد این و اموات درین پدیدار است . ولی چون یکبار بسوی صندوق پری که یافته شده . و واقعه دانه ساجه نظر کرده شود این فکر را سر از سر بر وزیر میسازد ، چرا که دانه ساجه بصورت قطعی

اثبات میکنند که پیش از سه ماه همه حال يك تفنگی در پنجزیره انداخته شده است .
از وقت زوال پنج ساعت گذشته بود . مهاجران بهمین ملاحظه ها و افکارها
قطع مسافه کرده میرفتند . تا به مار دماغه دومیل دیگر باقی مانده بود . این مسافه را نیز طی
نموده قریب بغروب بود که بدماغه مذکور رسیدند شب را در انجا بسر آوردن لازم آمد .
آزوقه و خوراکه کافی هم دارند . شکار هم در جنگل بسیار است دگر چه گمت مگر
تدارك يك . اوائی !

ازین دماغه عجیب الشكل با طرف شکل و هیئت ساحل تبدیل و زید . تا بحال
زمین خاکی و چنی بود اما بعد ازین سنگلاخی و ریگزار ی شده میرفت . مهاجران منزلگاه
خود را در همین جا که منتهای دماغه بود قرار دادند . هزار بر در میان درختان درخت
بانس را نیز درین طرف دید که بسیار است . با تقرو ف را مخاطب نموده گفت :
— این درخت بسیار درخت قیمتدار فوآند نثار است با تقرو ف .
— چه قیمت و چه فائده دارد ؟

— از پوست این درخت تراشه های باریک و نازک کشیده سبد ها و صندوقچه ها و
قطیها ، و رویهای چوکی ، و کلاه ها ، و بسی چیزهای دیگر ساخته میشود . و اگر
میده کرده محالت خیر در اید از آن کاغذ بسیار اعلای عمل می آید . از شاخهای باریک آن چوبهای
دست ، و لوله های توتون کشی و هزاران چیز دیگر ساخته میشود ، از ستونهای کلفت
اودیرکهای خیمه ، و لوله های نل آب ، و اگر تخته بریده شود برای سقچه ها و دیوارهای
خانه ها چوب بسیار محکم و تینی که اصلا کرم آنرا نزنند بوجود می آید اینرا هم بتو بگویم
که در هندستان شاخهای نارك و نازة آنرا میخورند . دیگر اینکه هرگاه تر که های
نارك آنرا در سر که بگذارند برای بعضی مرضها دوائی بسیار نافی میشود از برکهای
نورسته نازة آن يك شراب بسیار خوبی نیز بعمل می آید .

— آیا دگر چه میشود ؟

— همینقدر که اگر کافی نیست با تقرو ف ؟

— اینرا بگو که آیا مانند سیگاره کشیده میشود و بیانی ؟

— و اسفا که این نمیشود .

— چون چنینست بیک پسه هم قیمت ندارد چرا که در دسر ادوا نمیکند .

بعد ازین محاوره هار بر روی تقرووف در پی تدارك محل و ماوای شب گذرانی خود شان افتادند و در بناب بسیار زحمت نکشیدند زیرا در ساحل بسیار مغاره هایی یافتند که . وجه های بحر بر روی آبر اخورده و بعمل آورده بود . در یکی ازین مغاره ها که نسبت بدیگر مغاره های بزرگتر و کمتره این بود میخواستند که داخل شوند که ناگهان از درون مغاره يك صدای مهیب و دهشت آوری برآمده ایشانرا بخوف و دهشت انداخت . تا تقرووف گفت :

— پس بگریزم هار بر . چرا که تفکهای مابه ساجه پر است ، و این جانوری که

این صدرا کشیده آنچه ان مد هس جانور است که به ساجه هلاک شود .

اینرا گفته و از بازوی هار بر بدات کشیده در میان سنگهای سنگلاخ پنهان شدند . درین اشنايك حیوان بسیار بزرگ جثه مهیبی بر روی برآمد این جانور « ژا غار » نام یکنگ بسیار خورتیزی بود که موهای پوستش سفید . و خالهای سیاه بر آن بود . در حالتیکه چشمهایش برگشته ، و موهایش برخواست و دهش را کج کرده بود خریدن آغاز نموده و چندین « لوم دیدم که این لوم بازیست که انسان را دیده باشد بلکه نیستند که انسان چه مد هس ، و از خود او چقدر بیشتر خورتیز تر است .

درین اشتره ده لوم از کداریك سنگی رو بروی جانور مذکور بر روی آمد . هار بر چون اینحوات را دید چندین گمان کرده ژه ده لوم ژا غار را ندیده است لهذا خواست که فریاد دهد . ولی ژه ده لوم او را بخوشی اشترت کرده رو بروی جانور مد هس پیش رفت . بدرجه که ده قدم فاصله در بین او و ژا غار بقی . نده ژا غار خود را جمع نموده . و دهش خود را بقدریکه وجب از هم باز کرده . و دندانهای مد هس خود را بر یکدیگر سائیده بردشمن مقابل خود بنی حمله آوری را نمود ، و بجزردیکه میخواست بر جهد

تفنگ زه ده تون فریاد کرده حیوان مد هس بر خاك بغلطید .
رفقابتلاش تمام دریش جسد حیوان خو تر بزد وید ند کله تفنگ ژه ده تون در
مایین دو ابروی ژا غار خورده مغزش را از هم یا شانیده بود . ژه ده تون از شکار بیان
بسیار بخته و ما هر یست که در هندوستان و افریقا در بسیار شکارهای شیر و پلنگ اثبات شجاعت
و مهارت نموده است . هار بر اظهار حیرت نموده ژه ده تون را گفت :
— سبحان الله ! ان چقدر بی پروائی و درنگ ! و چقدر توانائی و دلاوری بود که از
شما ظهور نمود . بخدا که خیلی حیرت کردم .

— پسر من آنچه چیزی که من کردم شما هم میتوانید .
— آیا من ؟

— بلی ! هر گاه بخیمال خود محکم گردی که این ژا غار نیست آهوست ، و بهمان تصور
قشان گرفته آتش دهی تو نیز مانند من خواهی توانست .
یا تقرو ف — اگر چنین باشد چه آسان کاریست .
ژه ده تون — بغیر ازین دیگر چیزی نیست یا تقرو ف . دوستان من ! حالا ایستادن
بکار نیست ، شام هم شد ، ژا غار هم مغاره خود را تا ابد بماوا گذار شد . ما هم باید
مغاره را ضبط کرده شب خود را بکمال راحت در آن بسر آریم .

— اما اگر دیگر ژا غارها بیایند ؟

— در دهن مغاره آتش بزرگی می افروزم جانوران درنده از آتش دم میخورند
و تا نزدیک نمیشوند .

و مهاجران بسوی مغاره متوجه شدند . تنها ناب به پوست کردن ژا غار مشغول
بماند ، چونکه پوست ژا غار برای مغروشات غرانیتها و زفرش گرانیهائی سرده میشود
رفقا چوبهای خشکی بسیاری بدهن مغاره گرد آوردند درون مغاره پر از استخوان
بود . استخوان هزار ایکسرافکنده مغاره را پاك کردند . تفنگهای خود را نیز به گاه پر
کردند ، چو به از این آتش دادند . طعام شام خود را بکمال اشتها تناول کرده ، و پلک

يك نفر به نوبت به پاسبائی مقرر گردیدند .
سیروس سمیت از چو بهای خشك بانس نیز بسیار گرد آورده در آتش انداخت .
چو بهای بانس در آتشی سوختن بر هر بندی که میرسید ما تنديك تفنگی صدا میپراورد
که این صداها برای نزدیک نگذاشتن حیوانات و حشیه علاج کافی دیده میشود . این
ترتیب و اصول نوی نیست که سیروس سمیت تنها امشب آنرا بر وی کار آورده است .
بلکه تاتاریان در آسیای وسطی از عصرها برای دفع کردن حیوانات و حشیه چوب
بانس را میسوزانند . با نفرو ف چون اینصدا های گوش خراش چوب بانس را
شنید هار بر را گفت که :

— این فائده درخت بانس را نیز بقیمت بهائی آن بیفزای ! . .

— * — [باب پنجم] — *

— * (فهرست) * —

عودت برکنار ساحل — شکل و هیئت ساحل جنوبی — درخت قماش

میوه — يك لیجان طبیعی کوچک — رسیدن به نهر مرسی

در نیمشب پیدا شدن کشتی شان .

شکل و هیئت ساحل جنوبی

سیروس سمیت و رفیقانش در غارها و کجای استراحت تا بصبح بخوابیدند .

صبح بوقت هر کس از خواب برخواسته بکنار ساحل فرو آمدند . دیده های خود را

بسوی دریوکنار ساحل تابجویی که نظرشان کار میگردید و خنند و مهیند من بادوربین بهر

طرف بگردان وقت تمام کرد و بی هیچ يك آری از وجود کشتی و یا انسانی که با نظر آنها

افتده باشد نیفت .

حالا در جزیره تنديك سمت جنوبی باقی مانده که دیده نشده است . و بقی همه

اطراف گردش شده . درین دفعه که برای گشت و گذار برآمدند بواسطه کشتی در نهر

مرسی بسوی غرب جزیره برآمده و چون قضا زدگانی را که تخمین کرده اند در ساحل

غربی جستجو کردن خواستند . حالا نکه ساحل غربی را سر اسو گردش کردند از

وجود قضا زده گان . مظنون اثری نیافتند بلکه ساحل را نیز بیک وضعیت دیدند که هیچ کشتی در آن طرف نزدیک نشده نماند . ژه ده تون گفت .

— اگر بخوایم که مسئله مشکله وجود داشتن قضا زده گان را در جزیره حل و فصل نمایم . میباید که ساحل جنوبی را نیز بتمامها گردش کرده از راه دماغه پنجه به غسانیتهاوز برویم . آیا تابد دماغه پنجه از اینجا چقدر مسافه تخمین خواهد شد . موسیوس سروس ؟

— در آمده گیها و بر آمده گیهای ساحل را هم که داخل حساب کنیم بقدر سی میل تخمین میشود .

هارپر — اما از دماغه پنجه تا بغر انیتهاوز نیز بقدر ده میل مسافه موجود است .

ژه ده تون — همه را چهل میل فرض کرده بر همین راه رهسپار گردیم بهتر است . چرا که باین واسطه هم سواحلی را که تا به اینوقت ندیده ایم تحقیق و تقایش میکنیم و هم مسئله را که فکر ما را سر مشوش و پریشان داشته حل و خاتمه میدهم .

پانقروف — بسیار درست و خوب فرمودید اما کشتی خود ما را که در نهر صرسی گذاشته ایم چه خواهیم کرد ؟

ژه ده تون — کشتی ما از بیست و چهار ساعت که در هانجا که بسته ایم مانده . یک دوروز دیگر هم اگر بماند چه ضرر ندارد . چونکه دزد در جزیره ما نیست که ترسیم که بیاد اذدی شود .

— اما من هر وقت که مسئله سنگ پشت را بخاطر می آورم در نبودن دزد شبهه ناک میشوم .

— جان من تو هم چه فکرهای بدوئی ، مگر کاسه پشت را آب دریا ریخته کرده نبوده بود ؟ همچنین نیست موسیوس سروس ؟

مهندس ریسنخن کله « که میداند » را در میان لبهای خود زمزمه کرده دگر چیزی نگفت . تاب دهن خود را برای چیزی گفتن خواست باز کند ولی باز خواهش ماند .

مهندس گفت :

— بگو تاب چه میگفتی ؟

— اینرا عرض کردن میخواستم که هرگاه از راه ساحل جنوبی بغر انیتهاوز رفتن

خواهیم در پیش راه ما هر مسیری میآید که از آن بچه خواهیم گذشت ؟
ژده تون — یا به آب بازی و بایک جاله ساخته میگذریم . از بسکه در پای ما همیشه
بوسه باشد اگر یکقدری تر شویم باکی نیست .
همه رفقا بر همین یک قرار دادند که ساحل جنوبی را تمامها گردش نموده از راه
دماغه پنجه بغرانتهما و زیر بروند . لهذا صبر کردن هیچ جایز نیست باید که بزودی بر راه
افتند . چونکه چهل میل راه کمی نیست . نسیاعت پیش از طلوع مهاجران بر راه
افتادند . تفنگهای خود را با گله پر کردند . توپ مانند هر وقت در جلو افتاده روانه
شدند . از دماغه مار بقدر پنج میل مسافه را بر ساحل محدب طی نمودند در بقدر مسافه
باز هیچ اثر انسان و یا شکسته پاره کشتی نیافتند ، قسم محدب ساحل را بی مانده گی
و مشقت قطع کردند تا بقسم محقر ساحل که آخرهای کانه واشینگتون است و اصل شدند .
تابه این حدود قسم ساحل جنوبی جزیره را تمام نمودند که ازین حد به قسم جنوب
شرقی جزیره داخل شدند . تابه نصف کانه واشینگتون ساحل تمامه از یگانگ است که
یگانگان یگان درخت نزدیکه میشود . بعد از آن تابد ما شش پنجه زمین ساحل سنگستنی
غیره انتظمی میشود . مهاجران اینظر فهار این اول بر است که می بینند . با قروف
گفت که :

— ساحل در نظر فهار ای کشتیها بسید زانهما از و تها که گشت . هر کشتی که در نظر فهار
نزدیک شود بره حال در ریگ می نشیند و غرق میشود .
ژده تون — اگر غرق هم شود البته که یک تخمه پاره پذیرگی از آن معلوم خواهند شد .
— اگر کشتی در ساحل ریگان غرق شود هیچ اثری از آن معلوم نمیشود . اما اگر
در سنگلاخ غرق گردد پاره های آن معلوم می شود .

— چرا ؟

— چونکه در ریگان ربه بسید زودی کشتی ناپدید میگردد .
بعد از ظهر یک ساعت مهاجران در وسط کانه واشینگتون رسیدند که تابه اینجا تمامه

بیست میل مسافه را پیچوده اند . مهاجران برای طعام خوردن و استراحت کردن یکقدری آرام کردند . بعد از نیمساعت باز راه افتادند . هم راه میزنند و هم هر نقطه ساحل را بدقت از نظر میگذرانیدند . هر چیزی که بنظر ناب و یا تقروف میدرامد همان دویده آنرا ملاحظه و تدقیق میکردند . اما در هیچ طرف هیچ اثری از کشتی قضا زده نشان نمی یافتند . اگر کدام کشتی درین طرفهای آمد و یابی شکست چنانچه صندوق تاب ساحل رسیده یک تخته پاره یا یک علامه دیگر نیز پیدا میشد اما آن اثر و علامه کجاست ! بعد از دو ساعت زه پیمائی در کنار ساحل بلب یک لیمان یعنی حوض طبیعی دریائی رسیدند که در میان سنگلاخها بیک وضع بسیار لطیف پنهان شده مانده بود که این حوض نیز مانند حوض آبشار جهت غربی مینمود و لی درینحوض هیچیک نهر آبی نمی ریخت . در پشت اینحوض یک بلندی . وجود بود که این بلندی بتدریج بلند گردیده در میان جنگل تا به نظره وسیعه که نزدیک غرابتها و زاست امتداد می یابد . رفقا بر سر همین بلندی بر کنار حوض طبیعی دریائی برآمده یکقدری آرام کردن و طعام خوردن را قرار دادند مهاجران بسبب ماندگی و زه پیمائی باز بطعام خوردن مجبور گشتند . در جائیکه طعام میخوردند یک جائی بود که از سطح بحر شصت هفتاد قدم بلند یک زمین بلندی بود . و از طرف شرق بحوض طبیعی ، و از طرف غرب بجنگل محاطه بود . از اینجا هر طرف مشاهده میشد . مهندس بادور بین پهر سو نظر اندازدقت گردید . هیچیک علامه و نشانی نیافت . زه ده تون گفت که :

— در جزیره هیچ کس بغیر از مایان . وجود نیست لهذا کسی که صندوق یافته گی ما را دعوا کند وجود ندارد . ما هم بکمال آرازی بر استعمال کردن اشیای صندوق حق داریم .

هابر — اما دانه ساچه که از دهن پانقروف برآمده آنرا چه کنیم ؟

— اینهم مسئله مشکل ! درینباب چه بگوئیم ؟

مهندس — درینباب میگوئیم که پیش از سه ماه یک کشتی در اینجا آمده و از طرف همجاسان مانفگی انداخته شده ، و ساچه آن بر آن آهوبورده خورده و باز عودت کرده رفته اند .

ناب — پس معلوم شد که طالع نارسا ما را با اینها ملاقا نمود که باینسب چاره یگانه
عودت وطن را نیز از دست بدادیم .

یا نقروف — چون چاره عودت وطن از دست برآمد حالاً باید که چاره رسیدن
بمسکن خود را بیندیشیم . بر خیزید که براه اقیم چرا که وقت باقی نماند .
رفقا بر پا خواستند . وارکنه از جنگل براه افتادند . درین اثنا توپ فریاد زدیم . ساخت
از طرف جنگل در پیش صاحبان خود سیاه شد که بد هوش یک پاره قماش گل پری گرفته
بود . یا نقروف از دهن سنگ قماش را گرفت مگر این قماش یک تکه سه آن بسیار کلفتی
بود . توپ بشدت فریاد میکرد . و بحركات خود چنان میخه بهانید که بسوی جنگل
برویم . مهاجران در پی سنگ پیروی کردند ، و تفنگهای خود را حاضر گرفتند . در
جنگل هیچ نشانه انسان و اثر قدمی ندیدند . توپ بقدر پنج شش دقیقه رفته دریای
درختی بایستاد ، و فریاد و فغان خود را بیشتر کرد .
مهاجران هر طرف را دیدند و پاییدند هیچ چیزی نیافتند . یا نقروف دفعه فریاد
بر آورده گفت :

— من دیدم و دانستم که چیست .

— چیست ؟ کجاست ؟

— بر زمین نه بینید بالا نظر کنید بالا .

هر کس نظر خود را بسوی بالا دوختند . مهندس گفت :

— دانسته شد این همان قماش بلون ماست که بقیه آن را برد آورده درین درختان بند
کرده است .

یا نقروف بکمی ممنونیت فرید بر آورده گفت که :

— اینست سه آن بسیار اعلا و محکم که سه اله از آن پیراهن وزیر جاه ساخته بتوانیم

و هیچ ترم نشود . اما راست بگو و بسوی سپیده چنین چیزی که درختان آن سه آن باشد .
پسند - آن چیست ؟

بحقیقت که پیدا شدن قماش سان بالون برای مهاجران يك نعمت غیر مترقب شمرده میشود. برای رهایی دادن بالون از شاخهای درختان و قرو آوردن آن خیلی جد و جهد بعمل آوردند. تاب، وهارپر، و پانقروف بر درخت بالا برآمدند، و بسیار زحمت کشیدند تا آنکه بدو ساعت تمام ریسمانها، و سان، و اسباب آهنی و لنگر آهنین آنرا همه رهایی داده بزمین انداختند. پانقروف گفت که:

— «و سیوسیروس! هرگاه از جزیره برآمدن خواهیم معلومست که با این بالون نخواهیم برآمد. زیرا دانستیم که بالون انسان بجائی که دلش میخواهد رفته نمیتواند. اگر از من میشنوید يك کشتی محکم و متینیکر و اری بسازیم و ازین سان يك بادبانی برای او ببریم، باقی آنرا نیز برای لباسهای خود صرف کنیم.»

— این کارها را بعد ازین خواهیم اندیشید پانقروف حالا اینها را در یکجای خوبی بخوب صورت نکه داریم.»

بواقعی که بالون را با جمله آلات و لوازمات آن تا بغرائتها و زبردن محالست چرا که همه آنها بسیار سنگینست برای نقل دادن آن تا بوقتیکه عرابه بسازند و عرابه را آورده بالون را بر نندباید که آنرا در یکجای حفظ کنند.»

مهاجران به بسیار کوشش و کوشش بالون را تا بحد سنگلاخهای ساحل رسانیدند و در میان سنگلاخهایك شکاف بسیار بزرگی یافته بالون را با همه لوازمات آن در آن گنججا نیدند، و هر طرف آنرا باخته سنگها و شاخهها را پوشانیدند. تا بساعت شش به این عملیات زحمت کشیده و این حوضه را نیز «حوضه بالون» نام نهادند. راه دماغه پنجه را پیش گرفتند.»

پانقروف با مهندس در راه از کارهاییکه بعد ازین ساخته میشود بحث رانده میگفتند که: اول يك پلی بر روی نهر مرسسی ساخته، يك سرك، كمپلی نیز از پشته و نظره و سیمه تا بحوضه بالون کشیده میشود و يك عرابه سبك و محکمی بعمل آورده خود ما آنرا به نوبت تا بحوضه بالون کشیده، بالون را در آن باز کرده بغرائتها و ز نقل میدهم.»

بعد از آن يك كشتی باد بان دار بسیار كملى بعمل می آریم، و بواسطه آن دور و پیش جزیره را گردش میکنیم هنوز چها! چها!

بوقت شام بدماغه بیصاحب که صندوق اشیار ایافته بودند رسیدند. در اینجا نیز هر طرف را بکمال دقت پالیده هیچ اثری نیافتند.

از اینجا نیز بی درنگ بر راه افتادند. هنگامیکه بکنار نهر مرسی رسیدند از نصف شب گذشته بود. در اینجا نهر بقدر هشتاد قدم وسعت داشت. و مهاجران ازین مانعه نهر مرسی بسیار دلنگ شدند. چونکه بسیار راه پیوده اند، و از سبب کوشش بلینی که برای فرو آوردن و کنجانیدن بالون بعمل آورده اند از حد زیاد مانده شده اند. حالاً که هیچ چیزی آرزو ندارند. گر اینکه در غرض اینها و در آمدن بخواب راحت در آیند. حالاً نکه در چنین حالت ماندگی خود را در آب سرد انداخته بشناوری در چنین شب تیره گذشتن خیلی مهلك است. لهذا با نقروف بنا بر وعده که کرده اند است که يك جاله تدارك نماید.

یا نقروف و ناب بدون تانی و درنگ يك درختی را انتخاب کرده به تیر زدن آغاز نهادند. سیروس سمیت، و زه ده تون در يك کناری نشسته، به انتظار ماندند. هر بر نیز بکنار نهر برگردش بود.

درین اثناء هر بر به نزد رفقای خویش دویده روی آب نهر را نشان داده گفت که:

— بر روی آب به بینید، این جسم سیاهی که می آید چه چیز است؟

یا نقروف کار خود را گذاشته بکنار نهر آمد، و بدقت تمام بر روی نهر نظر انداخت. و بعد از لحظه که ملاحظه نمود فریاد بر آورد که:

— کشتی! کشتی!

همه رفقا بسوی جسم مذکور توجه شده دیدند که بحقیقت يك كشتی كوچكیست که آب آنرا می آورد یا نقروف بصدای بلند فریاد بر آورد که:

— اووو! ... کشتی والا!!

هیچ جوانی از طرف کشتی نیامده لحظه بلحظه نزدیکشده میرفت . تا آنکه بجائیکه
مهاجران بودند کشتی نزدیکشده برسد . پانقروف چون خوب نظر کرد فریاد
برآورده گفت که :

— وای ! این کشتی خود ماست ! به بینید که چه کشتی وفادار است . ریسمان خود را
بریده دویده دویده آمده است .

مهندس — ایاصندال خود ماست ؟

پانقروف — بلی ! بینید که بچه وقت و زمان مناسب خود را رسانیده است .
بحقیقت که این کشتی خود مهاجرانست که در نزدیک سرچشمه هر مرسی بدور ریسمان
بد و درخت بصورت بسیار محکم بسته کرده مانده بودند . پانقروف و تاب بد و عصا
چوب دراز کشتی را کشیده بکنار رسانیدند . از همه پیشتر مهندس در کشتی جهید .
ریسمانی که کشتی را بان بسته بودند معاینه نمود . دید که ریسمان بریده و خورده نشده
بلکه باز گردیده است . دیگر رفقان نیز در کشتی سوار شدند . زده تون چون حالت
ریسمان را بدید گفت :

— اینست مسئله که

مهندس — بسیار حیرت آور است !

زه ده تون — هم بسیار بسیار حیرت آور !

بواقعی که اینمسئله خیلی غریب است . هرچه که باشد دم نقد برای مهاجران نعمت
بسیار بزرگی شد . اما از همه غریبتر اینکه باینچنین وقت لارم و موقع ضرورت رسیدن
کشتی مسئله ایست که بجز کرامت و خارقه بر دیگر هیچ چیز حمل نمیشود . هرگاه يك
قدری اولتر از رسیدن مهاجران میرسید البته که آنرا آب بدریامی انداخت .

اگر این واقعه در زمانهای پیش واقع میشد و از جای مهاجران هم مردمان کهنه
عقل میبود همان لحظه حکم میشد که اینجزیره پرتلسم است . و پاراز دیوو پرست ولی
مهاجران ما از انگونه اشخاصی نیست که باینگونه چیزها باور کنند البته سبب حقیقی و

معقول آنرا باید بیابند در دم حاضر سبب معقول آن اگر چه مجهولست اما آخر پیدا خواهد شد . بیک چند پرکشی کشتی را با آن طرف نهر رسانیدند کشتی را بخشکه کشیده بر زه بن مناسب نهادند . و بجایکی تمام بطرف زینه غرایتهاوز . توجه شدند . درین اثنا توپ شدت و لوله فغان برداشت . تاب که از هم پیشتر بزر غرایتهاوز رسیده بود فریاد بر آورد که :
— زینه بجای خود نیست !

{ — باب ششم — }

فهرست

قهر و غضب یا نقروف — شب گذراندن در شیشه ها — فکر
سیروس سمیت — يك مسئله غیر منتظر — در غرایتهاوز
چه چیزها شده — بخند مت مهاجران چسان يك
نوگری نوی میدر اید .

سیروس سمیت از کم شدن زینه خیلی اندیشه ناک و اندوهگین گردیده مبهوت
بایستاد . رفقای دیگر بگمان آنکه مبادا باد زینه را بیکطرفی انداخته باشد بیالیدن و
جستجو آغاز نمودند . هر طرف را بیالیدند زینه را نیافتند . شب هم چون خیلی تاریک
بود . هیچ چیزی دیده نمیشد .

یا نقروف — اگر زینه را کسی بطریق لطیفه و مزاح برداشته باشد ، لطیفه شیرین
و مزاح نمکینی نیست ؛ بعد ازین قدر مانده کی و خسته کی به پیش خانه خود بیایم و
زینه را نیابیم ، چقدر مشکل ؟

تاب — در جزیره لیتقولن معلوم است که چیزهای خارق العاده ناشدنی بوقوع می آید .
زه ده تون — درین باب چیز خارق العاده نیست وقتی که منبوده ایم دیگر کسی آمده
در خانه مادر آمده . و زینه را بیالاکشیده است .

یا نقروف — آیا دیگر کسی ؟ آن دیگر کس کیست ؟

زه ده تون — مگردانه ساچه را فراموش کردی ؟

یا نفرو ف — هرگاه که میگوئید در بالا کسی هست يك فریادی کنیم بلکه جواب بدهد .
کشتیبان این را گفته و بيك صدای بسیار بلندی (اووووو) گفته فریاد بر آورد .
مهاجران بجواب گوش گرفتند . اگر چه بعضی صدا های که ندانستند چیست
از غمرا نیها وزمی آمد ولی صدای یا نفرو ف را کسی جوابی نداد . حقیقتاً که این مسئله
تنها مهاجر ایرانی بلکه هر قدر دلا و راسخ خاصی که باشند دوچار خوف و حیرت و بسا زد
مهاجران بیچاره مانده گی و مشقت خود را فراموش کرده بغم از دست بر آمدن اقامتگاه
نازنین خود افتادند . حال آنکه غمرا نیها و زتنها اقامتگاه شان نی بلکه بمنای خزینه
بی بهای شانست . درین هشت ماه هر چیزی که ساخته ، و یافته اند همه کی در انجاست
که اگر آنها از دست شان بر آید سر از نو آنها را بوجود آوردن چقدر مشکل و مدهش
است . سیروس سمیت گفت :

— برادران ! هر چه که آمدنی بود آمد . امشب راه بیاید که بشمین هارفته بسر آریم ،
و تا بصبح انتظار بکشیم . فردا که روشنی شود به بینیم که چه میشود .

یا نفرو ف — بسیار خوب ! اما من به این حیرانم که این آدم بی ادب لا ابالی کیست
که اقامتگاه ما را ضبط کرده است ؟

این سخن را یا نفرو ف به نهایت قهر و غضب و روی خود را بسوی پنجره های
غمرا نیها و ز کردانیده با وار بلند گفت . و الحاصل این بی ادب هر کس که باشد امشب
بیاید که مهاجران بشمین هاروند ، و تا بفر داصبر کنند . لهذا توپ را در میان سنگهای
زیر دیوار غمرا نیها و ز در یکجای مناسبی گذاشتند که اگر واقعه ظهور کند بجا یکی آمد .
مهاجران را خبردار گرداند ، و خود شان بسوی شمین هاروانه شدند .

اگر بگوئیم که مهاجران بیچاره شب را راحت گذرانیدند غلط محض است . بیچاره
ها تمام شب را تا بصبح بیصبرانه و نا آرامانه بهزار گونه عذاب گذرانیدند . هر ساعت
بیرون میبر آمدند که بباد توپ غفلت نماید ، و بيك حادثه ظهور کند . سیروس سمیت
از وقتیکه بجزیره آمد تا به اینوقت بچنین پریشانی خاطر گرفتار نیامده ، زده نون



زینہ و اسباب بالا کر دنا ایزار جهت پایان نوک آنہارا بالا کشیدہ

نیز با مهندس هم افکار است چند بار آهسته آهسته با هم دیگر در خصوص اسرارها بیگانه در جزیره مشاهده شده و میشود سخن هاراندند، البته که در جزیره یک سری موجود است، آیا این سر را چگونه کشف نمایند؟ هار بر نیز تخیالات گوناگونی افتاده تصورات عجیب و غریبی میروراند، باب بسببی که اینگونه کارها به افندیان اورا جمع و عائد است خود رانها برای کار و خدمت و معاونت آنها حاضر و آماده داشته از اینگونه افکار است سراسر آزاده و یک گوشه خنزیده بکمال راحت خوابیده است یا تقرووف خیلی بقر و غضب است، هر ساعت خود بخود میگوید:

— این بازی که با ما کرده اند هیچ خوش من نیامد، اگر کننده آن یکبار بدستم بیاید وای بر حال او!

سپیده صبح دیدیم، مهاجران تفکهار حاضر کرده و قه هارایکمر آویخته بساحل دیگر از پیش روی غرانیتهاوز آمدند، بعد از کمی ضیای شمس بر توافشان گردیده پخره های بسته غرانیتهاوز را از میان سزه هانمودار گردانید.

اگر چه پخره ها چنانچه که خود شان بسته گذاشته اند بحال خود است ولی در واژه غرانیتهاوز را که در وقت بر آمدن محکم بسته بودند باز یا قند که ازین یک بخوبی معلوم شد که یکی آمده و در واژه را باز کرده بغرانیتهاوز داخل شده است، زینه، و ریسان اسباب بالا کردن نیز از جهت پایان نوك آنها را کشیده بآستان در واژه گذاشته اند که یک قسم بالائی ریسان زینه نیز یکقدری آویزان است که ازین هم معلومست که غصبان چگونه مردمی هستند این مسئله هنوز هیچ معلوم نیست زیرا هیچ کسی معلوم نمیشود، یا تقرووف باز فریاد بر آورد: باز هیچ کسی جواب نداد، یا تقرووف غضب که گردیده فریاد بر آورد:

— اووو! خاینهای مامون! گویا که در خانه پدر خود نشسته اند که هیچ جواب تمید میدهند، ای غصبان مال مردم! ای دزدان دریایی! ای رهنزبان مایزی! اگر مردم باشید اول بیایید با مردمان پنجه بدید بعد از آن خانه شان را غضب کنید! ای ژون بول زاده ها!

پانقرو ف هرگاه کسی را با اصول امریکا ژو نیول زاده طعن و تشنیع کند بداند که قهر و غضبش بد رجه نهایت شدت گرفته و لی این شدت وحدت او را هیچ جواب دهند پیدا نشد حتی مهاجران بشبه افتادند که بلکه کسی نیا شد اما از بالا بودن زینه بواقعی معلوم میشد که این شبهه شان خطاست . هاربر بفکر آن افتاد که اگر یک تیری را بر یسمانی بسته و تیر را بواسطه کمان بیکی از پسته پایه های زینه پرتاب کنیم که تیر ریسما ترا از پسته پایه زینه بگذراند امید است که بکشیدن ریسمان زینه را فرو آورده بتوانیم . این رأی هاربر را همه رفق پسندیدند تیر و کمان و ریسمان در سه پسته ها موجود بود تاب دویده آنها را بیاورد . پانقرو ف ریسما ترا به تیر بسته کرده به نوجوان بداد . هاربر نیز یکی از پسته پایه های زینه را نشان گرفته تیر را پرتاب کرد - تیر بمجردیکه از خانه کمان بر آمد به نشا نگاه . مطلوب بر خورد ، یعنی بیکی از پسته پایه های نزدیک دروازه برابر آمده ریسما ترا از آن بگذرانید . هاربر ازین کامیابی خود شادان گردیده همان ریسما ترا گرفته میخواست که بکشد که دفعه یکدستی از دروازه بر آمده تیر را بر بوده بدرون کشید پانقرو ف فریاد بر آورده گفت که :

— وای خائن ، وای ، دیدمش که چیست و کیست آخ ! اگر بیگ که پایانت نینداختم آدم نخواهم بود !

اینرا گفته بسوی تفنگ دوید . تاب گفت :

— کرامزنی ؟ کیست ؟

— وای ، اگر توندید ولی نشناختی که که بود ؟

— نی ! یکدستی دیدم و نشناختم .

— آن دست ، دست بوزینه بود . مگر وقتی که ما بر آمده ایم بوزینه گان آمده اقامتگاه

ماراضیط و استیلا کرده اند . زینه را نیز آن ملعونان بالا کشیده اند .

درین اثنا بنجر ، های غرا نیتها و زباز گردیده چهار پنج بوزینه های بزرگ قوی

الجنه پدیدار گردیدند . گویا صاحبان کهنه غرا نیتها و زرا سلام میگردند . پانقرو ف گفت :

— من گفته بودم که این يك بازيست که با ما کرده اند اما عیدانند که با من بازي کردن چیست .

اینرا گفته و تفنگ را برداشت . نشان گرفته یکی از میمونهارا به پایان انداخت و باقی آنها گریخته بدرون درآمدند . بوزینه که به پایان افتاد از بزرگترین جنسهای بوزینه هاست که شکل آن تیر به انسان بسیار مشابهاست دارد . هار بر چون این بوزینه را دید گفت که : — این نوع بوزینه را در علم حیوانات « اورانغ اوتان » میگویند که بزرگترین اجناس بوزینه شعرده میشود ، و مانند انسان بدو پاراه میروند دم هم ندارند .

با تقرو ف — هر بلا که باشند باشند ؛ حالا وقت درس خواندن علم حیوانات نیست ؛ من باین حیرانه که حالا در خرا نیتهاوز چسان خواهیم درآمد .

سیروس — صبر کنیم ؛ این حیوانات با ما بسیار وقت ایستاده کی و طاقت نمی آورند . آخر يك چاره برای دفع آنها پیدا خواهیم کرده . شکر است که در هزبان دریائی ، الیزی نیست . — و سیوسیروس ؛ من تابه اوتانف خود ندر ایم هیچ باور نمیکنم که باز خرا نیتهاوز

را صاحب شویم . چونکه بقدر دوسه در جن بوزینه بالاست . راه بر آمدن ما را بز یک قلم از ما سلب کرده اند ، هم که میدانند که چه خرا بیهار سائیده اند ؟
زه ده تون — هر گاه باز يك تیری بیندازیم بلکه زینه را بیایان آریم .

هارر باز تیر را بخانه کان کرده پرتاب نموده باز اگر چه تیر به پته پایه زینه رسید ولی چون زینه را بوزینه گن سراسر بدرون کشیده بودند بمجرد کشیدن طناب ریسمان از هم کسبخته زینه به پایان نیفتاد . با تقرو ف از قهر و غضب کف بر لب آورده هزار هزار کفر میگوید ، بحقیقت که حث ، هاجران بسیار ، شکل ولی خیلی خنده آور يك حالتیست . دو ساعت گذشت ، میمونها دوباره در بجرها معلوم نشدند . اما گمان نشود که رفتند ، چرا که راه بدرفت شان بجز زینه خرا نیتهاوز گراهی نیست . و هم گاه گاه دستها ، و سرهای شان از گوشه و کنار پدیدار میشود که هر تا محظه به گاه تفنگ نشان گرفته میشوند .

مهندس — مابیک گوشه پنهان شویم. ژه ده تون و هار بر در پشت یک سنگی پنهان شده تفنگهای خود را حاضر و آماده دارند بلکه میموتها باز معلوم شوند .
این رأی و فکر مهندس قبول گردید ، ژه ده تون و هار بر یک سنگی را سپر کرده تفنگ بدست حاضر نشستند دیگر رفقا برای شکار و تدارک کردن غذا بجنک رفتند چرا که خوردنی هم ندارند .

دو ساعت دیگر نیز گذشت . بازاری از بوزینه گان معلوم نشد . چنان معلوم میشود که بسبب کشته شدن یکی از آنها ، و صدا های دهشتناک تفنگها در مخور ده در اوتاقهای غرانیتها و ز پنهان گردیده اند . یا آنکه ذخیره خوردنی و نوشیدنی . مهاجران بیچاره را بجنک آورده بخوردن و نوشیدن منقول گردیده اند . مهاجران چون هر بار تلف شدن اسباب و ذخیره های خود را بدست این خبیثان می اندیشند دودازد ماغ شان . میراید . ژه ده تون گفت :

— اینکار را باید خاتمه بدیم چرا که بسیار دراز شد .

یا نقروف — هیچ چاره برای دفع این خبیثان نمی یابم . آیا چسان با لایبرامده خواهیم توانست ؟

— من یک راه و چاره اندیشیده ام .

— راه و چاره را چون شما اندیشیده اید . منم حکم میکنم که بغیر از همان چاره دیگر چاره هیچ نیست !

— من میگویم که از راه مجرای اول غرانیتها و ز که آنرا در تالاب بند و سد کرده بودیم باز کرده داخل شویم .

— آی خدا از شمار اضی شود ! حقیقت که خوب اندیشیده اید . اینراه هیچ بخاطر من خطور نکرده بود . بواقعی که برای داخل شدن غرانیتها و ز و دفع کردن بوزینه گان غیر از این هیچ چاره نیست . اگر چه مجرای مذکور از طرف مهاجران به بسیار محکمی بند شده است ولی ناچار باید که باز شود . این فکر از طرف همه رفقا قبول گردید .

همان بکار آغاز کردند . بعد از پیشین بود که مهاجران از شعیبه عابیل و کلنگهارا بر داشته از زیر پنجره های غرائت هاوز گذر کرده بسوی تالاب غرائت روانه شدند . توپ را برای پاسبانی در اینجا گذاشتند هنوز بقدر نجاه قدم دور نشده بودند که یکی یکبار ولولاه و فغن شدید توپ بلند کردید . مهاجران توقف نمودند . پانقروف گفت که :

— بدوییم به بیایم که چیست ؟

همه رفقا بتاخت واپس گشتند . سبحان الله ! چه تبدلات غریب از پنجره های غرائت هاوز مانند باران بوزینه باریدن گرفته است .

آیا چه خوف و دهشتی برای میوه و نهادر داخل غرائت هاوز حاصل شده که چنین بی اختیارانه و خوف کانه خود را از دروازه و پنجره هرتاب کرده می اندازند ؟ حتی باوجود ذکاوتی که بوزینه ها دارند هیچ اندیشه مرگ خود را نکرده بی تانی و بلا درنگ یکی بر دیگر خود را از پنجره و دروازه پرتاب کرده می انداختند حالا نکا کاش شدن در زیر دیوار غرائت هاوز دست شکسته و باشکسته و سرشکسته می افتادند . آیا ایچچه بالای مبره . و ترس دهشت تو می در غرائت هاوز برینها وارد آمده که مرگ را از آن آسآس تره یسهاوند ؟

والحاصل این غریبه و خارقه عجیب راه مهاجران بیک نظر حیرت و دید عبرت تماشا کرده بی غرائت هاوز آمدند ، و از آرامی و سکوتی که حاصل آورده اند که هیچ یک بوزینه در داخل غرائت هاوز باقی نمانده است . در پای دیوار غرائت هاوز بقدر ده پنزده بوزینه بصورت بیچون و بعضی مردم افتاده بودند . پانقروف پتی هم « هور را » های شایانه را با و زباند تکرار می کرد زده ده خون گفت که :

— پانقروف ! آنقدر آزار شد ما می و ما .

— آیا چیزی که مگر همه من مردار شد .

— همه گی در مرده پنزده روز . میری بیچه تیده به هنوز بر راه من غرائت هاوز

برای ما پیدا نیست .

- بمجرای اول بتا زیم .
- مهندس — بلی ، باید که بمجرای کهنه مراجعت کنیم اما ایکاش اگر يك چاره دیگری پیدا شود .
- درین اثنا گویا سخن مهندس راجواب بود که دفعه زینه از دروازه پایان افتاد .
- پانقروف چون این را دید بطرف مهندس نظر کرده گفت :
- دیدید ، و سیروس ! اینست مسئله که هیچ عقل بآن نمیرسد .
- مهندس — بواقعیکه همچنینست پانقروف .
- اینرا گفته و زینه بالاشدن گرفت . پانقروف گفت :
- و سیروس ! مبادا که هنوز از آن خبیثها کدام دانه موجود نباشد و بشما
ضرری نرساند . . .
- خواهیم دید .
- در فغان مهندس ا پیروی کردند . بعد از کمی همشان یغرائتم او را اصل شدند .
- هر طرف را گردیدند هیچ کسی را نیافتند . پانقروف گفت :
- آیا نخواهیم دانست که این زینه را برای ما که انداخته باشد ؟
- درین اثنا يك صدای خرخری بگوش شان آمد . مگر يك بوزینه بزرگی از
معلبج برآمده در پیش روی پانقروف بدویدن آغاز نهاد . پانقروف تبری که بدست داشت
بالا کرده خواست که بر میمون حواله کند . ولی مهندس مانع آمده گفت :
- مزن پانقروف .
- وای این موزی خبیث را چسان بگذارم ؟
- بگذار چرا که زینه را او برای ما انداخته خواهد بود چرا که دیگر کسی نیست .
- پانقروف تبرا انداخته معاونت ناب و هار بر در پی بوزینه افتادند ، و بمشقت بسیاری
اورا گرفته با یسمان محکم بستند . بعد از آنکه از گرفتن و بستن آن فارغ شدند پانقروف
يك (اوتخ) درازی بر آورده گفت که :

— حالا اینرا چه خواهیم کرد ؟

هاریز — اینرا خد متکار خواهیم کرد .

هاریز اینسخن را بطرز لطیفه و مزاح نگفت بلکه با او معلوم بود که این جنس بوزینه اگر تعالیم و تربیت شود مانند انسان کار می تواند . هاریز و دیگران فقط بوزینه نزدیک شدند هاریز جنس این بوزینه را نیزم « اورانغ اوتان » نشانداد مگر آن دیدند که اینجنس را به انسان بسیار مشابحت دارد زاویه و جهیه این بوزینه بازایه و جهیه مردمان هونتو ه . و اوسترلیه اشیه بسیار نزدیک و برابر است . آثار و حست . و بی فکری ، و بی صبری و ناپاکی که در دیگر بوزینه گن دیده میشود درین جنس بوزینه دیده نمیشود . این جنس بوزینه که مانند انسان بریهی خود راه میروند هر گاه در خانه ها تربیه و تعالیم شود بکارهای جزوب کردن خانه . و گذاشتن سفره . و پرس زدن کالا . و رنگ دادن بوت و بسی ازینگونه کارها خیلی بکار می آید . بکار دوپنجه نان خوردن . و شراب نوشیدن نیز خود ما نف میگردد (بونون) تا حکم مشهور طبیعی ازین جنس يك بوزینه را در زیر تعالیم و تربیه گرفته بسیار سنهاخور متدگر صادق اوشده مانده است .

این بوزینه که هاریز آنرا بسته گرفته کرده انده بلندی شش قدمه . و وجودش قوی . و سینه ش فراخ . کمره خانه سرش مدور . پشمپیش نرم . چشمه پیش کوچک و شرف کاهت در آن پیدار . دندان پیش سفید . زدم و سرین سرخ نیز محروم . دست پیش در يك بوزینه بود . در ذقش يك کبکی . پیش سرخ رنگی نیز وجود است پانقروفي گفت :

— يك خد متدگرتنو مند باهوشی هارود همیشه و راه ایگاش که بزانش میفهمیدیم که اجرت نوکری اورا با و کوتاه و قیصه میگردیم .
باب از مهندس پرسید که :

— آیا اندای من براسقی این بوزینه را بخد متکاری خود قبول خواهند فرمود ؟
— آری باب او . تو میباید که رشك نبری .

هاز بر -- من امید قوی دارم که خد متکار بسیار امین و صادقی خواهد شد. هنوز جوانست تربیه و تعلیمش بسیار آسان، هرگاه جبروزور بر و نکنیم، و خوب پرورش دهیم او نیز بامس بوط گردیده میآید، و جدائی نمیخواهد.

پانقروف کین و غضبی را که به بوزینه کان پیدا کرده بود فراموش کرده گفت که: — پرورش و تربیه بوزینه خود را من بعهده میگیرم. بعد ازان بسوی بوزینه دیده گفت:

— ای رفیق تو ما! بگو به بنیم چه طور هستی؟

بوزینه بیك خرخری جواب داد. پانقروف باز پرسید که:

— خوب ای رفیق بعد ازین تو هم از ما مهاجران شمرده میشوی؟ آیا خد متکاری
• و سیوسپروس را قبول میکنی؟

بوزینه باز بیك خرخری کرده که جذباتی نمود.

پانقروف — اما نخوآه، سخوآه نیست، تنها شکمت را سیر میکنیم.

بوزینه باز در تمام تصدیق خرخری بعمل آورد.

ژده تون — خد متکار ما بسیار کم گو افاده.

پانقروف — بسیار خوب است. چونکه بهترین خد متکاران کم گو ترین آنهاست.

اینست که باینصورت يك مخلوق نوی دیگر نیز در میان مهاجران آمیخته گردید.

پانقروف نام این بوزینه را بنابر عایت بوزینه کوچکی که در مملکت خود داشت (ژوبیتز)

نهاد که برای تحضیف تنها (ژوب) فریاد کرده شود. این نام هم از طرف همرففاقبول

گردید. استازوب نیز یسما نهایش باز گردیده در غرا نیشهاوز باقی بماند.



— (باب هفتم) —

— (فهرست) —

پل برنهر مرسی — نحویل پشتة منظره وسیعہ راہ جزیرہ — پل

عاریتی — حاصل گندم — جای — پلہای کوچک —

مرغانچہ — کبوترخانہ — گرفتار کردن دو گورمخر —

ساختن عرابہ — رفتن بہ حوضہ بالون .

مہاجران بسببی کہ بدون باز کردن مجرای کہہ بہ اقامتگاہ خود درآمدہ توانستہ اند. وہی آنکہ بز دو خوردہ بوزینہ کن مجبور شوند خود بخود از شر آنها وارہیدند خیلی شاگرد و سرورہ یباشند. و بحقیقت کہ اینستہ شایان شکران و ممنونیت یک مسئلہ ایست. درحالتی کہ بیل و کلنگ را برداشته برای کشادن راہ مجرای قدیمی. میرفتند دراحالات گرفتار آمدن بوزینہ کن بیک خوف و دہشت مجہول سببی و انداختن خود را از بجرہ ہی غرابینہاوز حقیقتاً کہ ہم شایان حیرت، و ہم سزاوار ممنونیت یک حادثہ ایست. آنروز راتہ بہ بہ نقل دادن لاشہ ہی بوزینہ کن را از پیش غرابینہاوز و انداختن آنها را درنہر مرسی مشغول گردیدند. وقت شام بہ اقامتگاہ خود آمدہ بہ انتظام دادن جای خودہ پرداختند. بوزینہ کن بسیار خرابی در غرابینہاوز ترسیدہ بودند، و هیچ چیزی را نشکستہ بودند. تنہا اشیا و اسبابہم را زیر و زبر کردہ بودند. باب بہ ساختن و ترتیب دادن خانہ ہ مشغول شدہ بیکساعت باز ہر چیزی را پس بجایش نہادہ. و او جانہار آتش کردہ بہ حاضر کردن طعام سرگرم شد.

مہجران چون خیلی ماندہ و گرسنہ شدہ بودند بکمان شتہا شکہ ہی خود را سیر کردند. ژوب را نیز کہ نوکر نوشتہ است فراہوش نکردہ از خوردنیہی خود بسیر چیز ہ در پیش بریختند کہ او نیز بیک طور شکر گذارنہ خوردن گرفت. بہد از طعام مہاجران برگردمہ نیز گرد آمدہ از بعضی کارہ شکہ سخته شود، و نقشہ ہا شکہ کشیدہ شود مذاکرہ و مشاورہ کردند.

مهمترین کارها شیکه اولتر ساختن آن ضروری دیده میشود همانا ساختن يك پلیست بر روی نهر مرسسی که بواسطه این پل پشته منظره وسیع را با جهت جنوبی جزیره ربط نمایند . دوم کاریکه اجرا شود بوجود آوردن بعضی مرغابچه ها ، و کبوترخانه هاست که در آن مرغ و کبوتر پروراند و از تخم و گوشت آنها فایده برگیرند . و دیگر اینکه برای پروراندن گوسفندان کوهی که در کوه فرانقلن دیده اند يك آغیل بسازند تا از چوپا چه گیری و شیر و پشم آنها منفعت بردارند .

دو زد دیگر مهاجران برای آغاز کردن بکار پل سازی جمله اسبابهای نجاری . و میخها و پیچها را برداشته بساحل فرامدند . ژوب را در غر اینتهاوز گذاشتند و برای احتیاط که مبادا بگریزد يك زولانه چوبی اختراع کرده کئی خود یا تقرو ف را به پایش انداختند . و هم برای احتیاط که مبادا زینه را ببالابکشد در زیر غر اینتهاوز یکدو میخ چوبی بسیار محکمی بر زمین زده زینه را با آن محکم به بستند و بکنار نهر مرسسی آمدند . در جائیکه نهر کج گردی پیدا کرده مهندس توقف نمود زیرا پیش ازین مهندس آنجا را برای پل ساختن موافق یافته بود . و بحقیقت که به این محل هر گاه پل ساخته شود تا به حوضه بالون سه میل مسافه باقی میماند که تا آنجا راه را نیز یکقدری هموار و برابر ساخته تا بطرف جنوبی راه رفت و آمد و نقلیات بسیار آسان میشود .

سیروس سمیت در اینجا از مسئله که از بسیار وقتها در انباب تصور و تفکر دوا نمیده بر نقای خود بیان نمود . تصور مهندس اینست که پشته منظره وسیع که شمشینه ها ، و غر اینتهاوز ، و کشتزار گندم ، و چیزهاییکه بعد ازین ساخته میشود مانند آغیل گوسفند ، و کبوترخانه ، و مرغابچه همه گئی در داخل آنست بحالت جزیره تحویل دهند تا آنکه از مهاجمه و تعرض حیوانات و حشیه و غیرهم محفوظ و مصون بماند . صورت اجرای اینکار نیز بسیار آسانست . چونکه در وقت حاضر سه طرف تیه منظره و سیمه با آب محاطست . با اینصورت که در طرف شمال غربی از حد مجرای کهنه تا بحد مجرای نورا آب تا لایب غرانت احاطه داشته است . جهت شمالی را نیز آب مجرای نو که بواسطه

آبشار برکنار ساحل جوی آبی تشکیل داده است ، و بسببی که بواسطه نیتروغلیسرین مهندس آنرا بعمل آورده نام آنرا « نهر غلیسرین » نهاده اند احاطه کرده است جهت شرقی از حد آمیختن نهر مرسی تا بحد نهر غلیسرین با بحر محاطه است جهت جنوبی نیز با نهر مرسی گرفته شده است . مانند يك جهت غربی که اگر از تالاب غرانت تابه نهر مرسی يك جوئی یا خندقى كنده شود پشته منظره وسیع از هر طرف با آب محاط گشته شكل جزیره مكملی را میگیرد . و از هر گونه تعرضات و مهاجمات محفوظ میماند . این جزیره پشته منظره وسیع را با سه پل متحرك عاریتی که شب برداشته شوند و روز گذاشته با اطراف سازه متصل میگردد .

سیروس سمیت برای آنکه فکر و تصور خود را خوبتر بر فقای خود بفهماند نقشه تیه وسیع را کشیده تصورات خود را بخوبی نشان داد که همه رفقا بخوبی دانستند و از طرف همه گوی با اتفاق آرا و کمال ممنونیت قبول کردند . با تقروفا از شادی بسیار برجهیده گفت :
— اول از پل ساختن آغاز کنیم .

مهاجران بکمال شوق و گرمی به پل سازی ابتدا کردند . از جنگل ستونها بریدند . بقدر لزوم آنها را تقسیم نمودند . این پل بدو قسم تقسیم مییابد که قسم جهت تیه منظره و سیع ثابت ساخته میشود . و قسم طرف جنگل متحرك یعنی که در وقت لزوم گذاشته و برداشته شود . بر نهر مرسی بسبب پربری او پل سازی یکم مدت درازی میخواستند . ولی هر گونه تخته و ستون و چوبهای کار آمدنی در جنگل فاروست بسیار است . آلات و ادوات نجاری شان نیز مکملست . مانند مهندس يك کار فرمائی و مانند رفقای مهندس مزدورانی هم موجود است که به این سببها هیچ مشکلاتی دیده نمیشود .

سه هفته کامل بی فاصله مهاجران سعی و کوشش بعمل آوردند . هوا هم خیلی خوش و موافق بود تنها در وقت خواب بغرائتهاوز میروند باقی تمام روز را بساختن پل صرف مینمایند . در ظرف این مدت ژوپ بمهاجران خیلی از خیلی آموخته گردید . اما با تقروفا هنوز زوالانه پای او را برداشته . سراسر آزاد ماندن ژوپ را معطل

مانده اند تا آنکه منظره وسیع حالت جزیره را بگیرد ، توپ نیز با ژوب خیلی خوب الفت پیدا کرده بدوستی گذران میکنند ، ژوب در خصوص چوب آوردن و آره کشی و غیرهم بسیار معاونت به مهاجران میرساند .

در ۲ ماه تشرین ثانی پل با تمام رسید ، قسم متحرک آن به بسیار آسانی برداشته و گذاشته میشود ، هر وقتیکه برداشته میشود بقدر بیست قدم يك كشاده گی حاصل می آید . بعد از آنکه پل تمام شد مهاجران بالون را آوردن خواستند ، ولی آوردن بالون موقوف بدو چیز دیگر است ، اولاً ساختن راه دوم ساختن عرابه ، با وجود آنهم تا ساخته شدن این دو چیز تاب و یا تقروف یکبار به حوضه بالون رفته بالون را معاینه و مشاهده کردند در جایی که حفظ کرده بودند دیدند که هیچ آسیبی بآن نرسیده و همچنان بحال خود مانده است .

روز دیگر با تقروف گفت که :

— آیا کشتزار گندم خود ما ترا فراوش کردیم ؟

حالا آنکه وقت درو رسیده است .

بواقعیکه دانه گندم بکمال رسیده بود ، چنانچه مهندس گفته بود همان یکدانه گندم ده خوشه بمعل آورده بود که باین واسطه مهاجران صاحب هشتصد دانه گندم گردیدند . محصول گندم چون در شش ماه بسر رسیده است ازین معلوم گردید که در سال دوبار حاصل گرفتن ممکن است . مهاجران پنجاه دانه گندم را برای احتیاط نگاه داشته هفصد و پنجاه دانه دیگر آنرا در زمین شیار کرده که به بسیار دقت و احتیاط حاضر کرده بودند کاشتند . با تقروف دوازده مزرعه گندم را یک دیوار خار بست بسیار محکم کشیده ، وهم برای نزدیک نشدن مرغان و ضرر نرسانیدن پرندگان به شکلهای مختلف و صورتهای مدش چشمهار و هاساخته در هر جای کشتزار بخلائید .

در ۲۲ تشرین ثانی سیروس سمیت نقشه خندقی که در طرف غربی پشته منظره وسیع کنندن آن تصور شده است حاضر نمود ، در انطرف چون سنگستان موجود بود



دره ۳ ماهه مشورین لونا پس به انچه رسید -

باز به نیتروغلیسرین سراجمت کردند . بعد از پانزده روز سعی و کوشش يك جبر بسیار کشاده بمطلوبه و افقی باز گردید ، و از تالاب غرانت آب درین جبر جاری گردانیده تا به نهر مرسسی جوی جاری بعمل آوردند . نام این جبر را نیز (جوی غلیسرین) نهادند . دوسه روز دیگر نیز بساختن پل متحرك آن کوشش ورزیده در پانزدهم ماه کا تون تمام کارهای جزیره ساختن بشته منظره وسیعه با تمام رسید و بنا بر تصوری که مهندس کرده بود چار طرف بشته منظره وسیعه با آب و پلهای متحرك محاط آمد .

در ماه کانون اول هوا خیلی گرم گردید . ولی مهاجران با زهم از کار و عمل فارغ نه نشستند . به ساختن مرفانچه و کبوتر خانه ها آغاز نهادند .

جای مرفانچه و کبوتر خانه را در جهت جنوب شرقی تالاب انتخاب کردند . بقدر نیم جریب زمین را بيك دیوار چوبی خار بستی جدا کرده در میان آن چند عدد مرفانچه و کبوتر خانه بنا کردند .

در مرفانچه ها از نوع کلنگ ، و مرغ آبی ، و قاز يك يك جفت گذاشتند که آنها را نیز با نقرو و تاب به بسیار سهولت بواسطه دامها و تلك ها گرفتار آوردند . کبوترها را نیز از میان شکافهای سنگلاخهای کنار مرسسی بدام آورده در کم مدت در کبوتر خانه ها آنها را آموخته کردند .

تپه منظره وسیعه از وقتیکه بحالت جزیره تحویل نموده زولانه را ازین ژوب برآوردند . نوزینه به افندیان خود يك رابطه و دوستی عجیبی رسانیده که هیچ خین جدائی و گریختن را ندارد .

در اول ماه کانون ثانی يك واقعه عجیبی ظهور نمود : در حالتیکه مهندس ، و ژوبه تون ، و پانقرو و هاربر در غرانتها و زمشغول به بعضی کارها بودند و تاب ، و ژوب ، و توپ در جزیره منظره وسیعه گردش میکردند . دفعته صداهای تاب و توپ بيك و اوله شدید بگوش مهاجران برخورد . مهندس و رفقا بچا بکی برآمدند . دیدند که يك دو حیوان بسیار خوش شکل و ظریف جا بکدوی که به بزرگی يك خر بزرگی

می آمدند باینطرف و آن طرف بدویدن بودند و تاب و توپ و ژوب در پی آنها افتاده « بگیرید ! بگیرید ! » گفته فریاد و ولوله میکردند مگر اینچنینها در وقتیکه پل نهر مسی بند بوده داخل جزیره منظره وسیعه گردیده اند و چون پلها برداشته شده در جزیره اسیر گشته باقی مانده اند . اینچنینها از اسپ خوردتر ، و از خربزرگتر متناسب الوجود و خیلی چست و چالاک چارپایانی بودند . هاربر بمجردیکه آنها را دید گفت که :

— اینها اوناغاست ! اوناغا !

تاب — خر خواهد بود !

هاربر — نی تاب ! اینها اوناغا میگویند . اگر چه از جنس خر شمرده میشود ولی نمی بینی که گوشهای اینها از خر کوتاه تر و در جبهه و تنه بزرگتر و توانا تر هستند . با تقروف — هر چه که هست باشد . برای ما بسیار لازم و کار آمدنی میباشد . توقف

لازم نیست بگیریم بدویم چونکه برای کشیدن عرابه ما را بسیار بکار است .

تاب و یا تقروف دو بد یک دوریسمان آوردند . و از آن کندی ساخته بعد از بسیار تک و تاز یکی از آنها را گرفتار آوردند . پایها و گردن آنرا بسته در دایره که برای صرغها و کبوتر خانه ها ساخته بودند در یک گوشه میخ کردند . ماده آن بعد از کمی خود بخود داخل دایره گردیده در پهاوی تر خود بایستاد آنرا نیز با سانی ریسمان بند کرده از دست و پا بمیخها بسته کردند .

بها جبران چند روز متصل بساختن و هموار کردن راه سرك مانند حوضه بالون کوشش ورزیدند . از حد پل مرسی تا بحوضه مذکور بقدر سه میل مسافه . و جود است سنگ ها و درختها تیکه پس کردن و زدن آنها لازم دیده میشد . بر طرف کرده چتو ریه او باند پها را بقدر ضرورت هموار و برابر ساختن بر کوتاه ترین راه های سرك مگلی بوجود آوردند .

چند روز دیگر نیز بساختن کادی بارکشی بسیار سبك و محکمی مشغول گشتند . بپارت نجاری یا تقروف و مدد رسانی رفقا آنهاهم بحسن صورت انجام یافت . مانند کار

ساختن جوت و لجام و دیگر اسباب عسریه که آنرا نیز بیک طور سردستی و کار گذرانی
با نقر و ف و پهنس بدوسه روز حاضر کردند.

در صرف این چند روز هاربر و ناب از تیهار و تربیه اوتانها یعنی گوره خرها نیز فا
رخ نه نشسته حیوانات مذکور را بخوبی رام و آموخته گردانیدند . در پنجم ماه کا
نون ثانی گوره خرها را بعراه بستند . در اول امر راندن آنها خیلی مشکل شد ولی
عناد با نقر و ف و قچین نواختن یا نقر و ف رفته رفته گوره خرها را مجبور آبراه آورد . بعد
بعد از آنکه یک چند بار در زمین های صاف پشته ، منظره وسیعه با منظره و آن طرف دوا
نیدند یا نقر و ف لجام آنها را گرفته ، و میندس و ژده ده نون و هاربر در عسریه نشسته
و ناب گوره خرها را قچین زده راه حوضه بالونرا گرفته و در کم مدتی بیواقمه و حادثه
بحوضه مذکور و اصل شدند بالونرا با جمله لوازمات آن در عسریه بار کردند . و تا پیش
دیوار عسریته روز رسانیدند . و قتیکه مهاجران بغرانیتهها و ز رسیدند شب شده بود .
یا نقر و ف اوتانها را از عسریه باز کرده و بجای شان بسته کرد ، و آب و علف و تیهار آن
را بجا آورده بغرانیتهها روز آمد .

یا نقر و ف هاگ میک در ارتق خود در آمد بر خویا بگام خود در از کشید ، چنان
(اویخ !) دور و دوری بر آوردند عکس صدایی آن در میان سنگهای عسریتهها و ز
بقدردوسه دقیقه طنین انداز گردید .

— باب هشتم —

== فهرست ==

ساختن کالا — ساختن پروس — ساختن باروت — کشت کاری —

شکار ماهی — خرمین تخته سنگ پشته — ترق کردن ژوپا —

شکار گوسفند و بز کوهی — نباتات و معادن نویدا —

یاد آوری وطن .

—

هفته اول کا نون ثانی را بدو ختم و بریدن لباسهای خود حصر کردند ، قهقش

سان بالونرا از همدیگر باز کردند و آنرا تخته تخته ساخته در اول امر با جوهر اشقار و یوناس پوست و موم جابه گئی آنرا برداشتند . بعد از آن آب بسیاری گرم کرده با صابون آنرا بصورت مکملی شسته مانند تخم مرغ سفید کردند . بعد از خشک شدن از آن پاستون ، و جاکشها ، و پیراهنها و جرابها حتی پوشهای نپالین ، و سکا ، و لحاف نیز بریدند ، و آنها را با سبزه های خشکیده دریا پی پر کرده بر نختهای خواب خود انداختند و لباسهای پاک سفید خود را پوشیده ، و شکرهای عظیمی بدرگاه خالق کار ساز ادا نموده استراحت کردند .

مهاجران از پوست ماهی فوق بوت های بسیار محکم و همین کار آمدنی که از زینت کاری بود ولی راه رفتن به آن خیلی آسان و راحت مینمود نیز ساختند .

گرمیهای بسیار شدید جزیره لینقولن نیز آغاز نمود . در زیر درختهای بهم پیوست جنگل برکنار نهر مرسی شکار خیلی خوش و لذت آوری بعمل میآمد . تفنگ زده ده تون هیچ تیرش بخطا نرفت ها در برو یا نفرو ف نیز خیلی در نشان زدن مهارت پیدا کرده اند . مهندس اگر چه شکار انداز بسیار ماهریست ولی به شکار مشغول نمیشود چونکه بدیگر تصورات مشغولست .

سیروس سمیت به این فکر افتاده که یک چیزی بجای باروت بسازد چونکه کفایت کردن باروت یافته کی خود شانرا میداند . بسببی که معدن اسرب در جزیره نیست مهندس از دانه آهن کله و ساچه ساختن را تصور کرده . ولی برای باروت همه مساله وجود است که ساختن آنرا مهندس آسان میداند . اما با وجود آن هم چون ساختن باروت بسیار دقت و احتیاط میخواهد . مهندس خواست که جسم دیگری بعمل آرد تا بجای باروت قائم گردد ، و هم کار آسانتر شود ، و هم قوت آن از باروت بیشتر باشد .

پانفروف پرسید که :

— بهوض باروت چه چیز را استعمال خواهیم کرد ؟

— پیرو قسیل .

— پیر و قسیل چه چیز است ؟

— باروت پنبه .

— باروت پنبه باید که از پنبه ساخته شود ، پنبه کجاست ؟

— فی یا تقروفا ! باروت پنبه از پنبه ساخته نمیشود . بلکه از جسمیکه آنرا سلولوز

میگویند ساخته میشود که این جسم نیز در جزیره ما بسیار است .

— سلولوز چیست .

— سلولوز تارهای غبار مانند است که بر لیفهای اولئی پوستهای نباتات موجود است .

و چون این تارهای غباری در پوست بوته پنبه بیشتر است از آنسبب اکثر از آن جمع می کنند . اما در جزیره ما اگر چه بته پنبه نیست ولی دیگر نباتاتی که این مواد را در د بسیار

است . حتی درخت بیاسان نیز در اینجا موجود است که مواد سلولوز بر آن بسیار است .

— بسیار اعلا ، باروت سازی را بتنا کنیم .

— مهندس رفقای خود را بجمع کردن لیفهای درخت بیاسان امر نمود . رفقا نیز

بسیار شاخهای نبات مذکور را گرد آورده ، و تارهای غباری لیفهای اولئی اینهارا

جدا ساختند . حالا این سلولوزها را پیر و قسیل ساختن لازم است که آنها را موقوف بر تدا

دک کردن جوهر حامض آزوتست . و چون حامض کبریت نام جوهر را ، مهندس پیش

ازین برای نیترو غلیسیرین حاضر کرده بود و حالا مقدار کافی از آن جوهر بدست دارند و

شوره حامض نیز بسیار است لهذا جوهر حامض کبریت را بشوره ، ماء کیمیاوی به داده

جوهر حامض آزوت که مخلوبست بعمل آورده شد . بعد از حاضر شدن حامض آز

زوت سلولوزها را در حامض مذکور بقدریکشاید روز بخواب میدند . و بعد از آن کنیاده

و آب شسته خشک کردند که باینصورت پیر و قسیل بوجود آمده حاضر گردید . این

قسم باروت از باروت عادی بشدت وقوت برتر از قوت تراست . و هم در رطوبت خراب

نمیشود . و هم تفک را چرک نمیکند دودش نیز خیلی کم و رنگ آنها سفید است . اما

عانی که دارد قوت و شدت فوق العاده اوست که باینسبب هر گاه بیک قدری از درجه لازمی

آن بیشتر گردد تفنگ را از هم می‌کفاند . برای دفع این علت دقت و احتیاط را پیشه گرفتن لازمست . اینست که باینصورت خیلی باروت مهاجران را بدست آمد .

بقدر دو جریب زمین را از تپه منظره وسیع جدا ساخته بخوبی شادیار کردند ، و دیگر طرفهای آن را برای چراگاه بحالت چمنزار گذاشتند . سرکها و راهها ، منتظم و کرد بست های گلکاری نیز در جاهای مناسب تپه منظره وسیع بوجود آوردند . در زمین شادیار شده خویش که غیر از کشتزار کند . مست انواع نباتات سبز کاری مانند سبزی پالک ، و پتیرک ، و سیب زمینی و غیر هم که هار بر آنهار از جنگل فاروست و دامنه کوه فراقلان بحالت بیابانی و خود روئی یافته جمع کرده بود کاشتند ، و آنهارا تربیه و پرورش کرده محصولات خوبی ازان حاصل آمد در کرد بستهای گلکاری نیز انواع تخمهای گلکهای خود روی بیابانی را کاشته بعد از تربیه و پرورش خیلی گلکهای اعلائی باغی بعمل آمده . سرکها نیز رفته رفته بسبب گردش و مرور عرابه پنجه و محکم گردید ، و الحاصل پشته جزیره منظره وسیع حالت زمینهای متمدنی را پیدا کرد . در یکطرف کرد بستهای گلکاری یک صفا هشت رخ و بر سر آن یک چپری بسیار منتظم خوش هندسه نیز برای تزه خود بنا کردند .

در کرک دامها ، و تلکهای که با نقروف در بیرون جزیره منظره وسیع ساخته همیشه ، خرگوش ، و آهو ، و دیگر جانوران گرفتار می‌آمد . که از آنها یک یک نرو ماده آنرا برای پرورش و چوپه گیری نگاه میداشتند . و غیر از این بادامهای اختراع کرده کبی با نقروف از تالاب ماهیگیری نیز میکردند .

مهاجران یک روزی برای سیروساحت بطرف دماغه ماندیبول رفته بودند . در انجا در میان ریگها بسیاری از تخم کاسه پشت یافتند . کاسه پشتهای دریایی چون از حیوانات بزرگ ، میباشد از آنرا و تخمهای آنها نیز خیلی بزرگ و بسیار لذیذ و مغذی میشود . کاسه پشتها انجا را گویا برای تخم دادن ، و چوپه کشیدن خودشان یک دار الو لاده قرار داده اند که هزاران تخم در انجا دیده میشود . زیر ایک سنگ پشت در یکسال بقدر

دو صد و بیست دانه تخم مینهد که از نسیاب مهاجران در هر وقتی که دل شان بخواهد
ازین دارالولاده تخم برداشته میتوانند .

• مهاجران بقدر لزوم تخم سنگ پشت را با يك دو عدد خود سنگ پشت جمع و
شکار کرده عودت نمودند . ژوپ در نروزها بقدر يك پیشخدمت بسیار مکهلی در کار
و خدمت ترقی ورزید ، بوزینه رفته رفته بکار و خدمت و نان و نعمت اقلدیان خویش
محبت و آه و خسته گی پیدا میکنند . برای ژوپ از قماش بالون يك جاکت و پانسیون سفید
نیز ساختند که بوزینه از جیبهای این لباس خود بسیار سرور و ممنون گردید . همیشه
دستهای خود را در جیبهای خود گذاشته بدانصورت راه میرفت ، علی الخصوص که
جیبهای او را از بادام جنگلی نیز پر بساختند . هر گاه کسی بچپش دست دراز کند از بیم
آنکه بادا جیبش را بگیرند خیلی بد میبرد . تاب ژوپ را بکارهای مطبخ نیز آشنا و
ماهر گردانید . در مابین تاب و ژوپ الفت و محبت خالصانه پیدا شده که ژوپ بنا بر همان
محبت و وداد هر چیزی که از تاب میبند و میشوند بزودی می آموزد و اجرا میکند . علی
الخصوص يك روزی بود که ژوپ سقره طعام را بجاظر کردن آغاز نهاد . مهاجران
از مشاهده انحلت ژوپ بسیار سرور گردیدند . ژوپ آنقدر بمهارت و درستی طبقها ،
و کاسه ها را میبرد و دو میگذارد که از اقلدیان خود صد ها آفرین میشوند . در اثنای طعام
خوردن یا قروف میگوید :

— ژوپ ، گوشت بیار .

بوزینه همان مطبخ دویده از پیش تاب در بشقاب گوشت گرفته میآورد .

— ژوپ ، یکقدری شور با بیار .

بوزینه باز مطبخ دویده کاسه شور بار میآورد .

— ژوپ ، يك بشقاب خلی بیار .

بوزینه هماندم بشقاب را گرفته و بدستی که در کمرش آویزانست یالش کرده میگذارد .
و الحاصل ژوپ بسیر خند متگاز کار گذار چالاکی برآمد آرزوی فرار کردن نیز

یکفلم از دلش بر آمد . بمها جرآن يك محبت و اخلاص عجیبی بهم رسانیده در جنگل با ایشان یکجامی رود . و عصا چوب کلفتی که با نفرو ف برای او ساخته بر شانه خود گرفته خیلی بنواز و غروری بر او می رود . هر گاه عرابه از راه بر آید و یاد رجائی بندد بماند پشاهه های قوی خود آنرا تیله داده بر او می آورد . بر شاخه های بسیار بلند درختان بکمال آسانی بر آمده میوه ، یا از آشیانه های مرغان تخم ها را جمع کرده و جیبهای خود را پر ساخته فرو می آید .

در آخر ماه کانون ثانی به بعضی کارهای مهم دیگر نیز آغاز کردند . اولاً از حد بل جوی غلیسرین تا پدانه کوه فرا نقلن يك سرک خوشنمای دیگر کشیدند چند روز متبادیاً در نیرام کار کردند . بعد از آن در دامنه کوه برای پرور آیدن حیوانات پشم دار شیردار مانند بز و گوسفند کوهی که گرفتار آوردن آنها را مهندس تصور کرده ساختن آغیل بزرگی را بنا کردند . برای این آغیل در دامنه جنوبی کوه فرا نقلن يك چنزار وسیع خوش هوا و بافضائی را انتخاب کردند . این چنزار خیلی لطیف و دلکش است ، یگان یگان درختان خوشنمای نیز در آن موجود است يك جوی كوچك آبی نیز از نهر (قریق روژ) جدا گشته از میان این چنزار گذر کرده پس به نهر مذکور می آید . کار تنها کشیدن يك دیوار چوبی خارجستی محکم است که بر اطراف این چنزار ساخته شود . مهندس نقش دیواری را که کشیده میشود بر زمین خط کشید . چوبهائی که برای دیوار لازم بود بریدند ، و بر خطی که مهندس رسم کرده بود چوبها را با فاصله ده ده قدم خلاصیدند ، و مابین يك چوب بر آنرا دیگر چوب شاخه های برک دار پر خار را با هم دیگر بسته در ظرف پنج شش روز يك دیوار محکم و کملی که به بلندی یکفد آدم بود بر پا کردند . در یکطرف آغیل مذکور يك دروازه مضبوط چوبی نیز ساختند . در داخل این دیوار حاجبچیزیهای سر پوشیده پیچیده زمستانی نیز موجود آوردند . همه این کارها بقدر سه هفته دوام ورزید . در ظرف این مدت ، مهاجران صبح وقت در عرابه نشسته بر سرک هواداری که بر کنار نهر قریق روژ کشیده اند در زیر درختان سایه دار می آمدند

و تا بشام کار کرده باز بغرائتها وز برمی گشتند تا آنکه آغل بسیار ماکمل و محکمی
بوجود آمد .

حالا کار بر شکار گوسفندان و بزهای کوهی ماند . گله های گوسفندان پرموی را
در دامنه های کوه بسیار بارها دیده بودند . و هندس برای گرفتار آوردن آنها نیز
یک تصور بسیار خوبی کرده در ۲۵ ماه شباط بنه بر تیب نقشه هندس هاربر و ژه ده تون
بر اونجاها سر از گشته و توپ و ژوب با آنها رفیق شده در پی یک گله بز در کی از گوسفندان
افتادند و رفتی دیگر ازین طرف و آن طرف دسته های چراغ چوب را بدست گرفته و ما
ننه شعبه ها آنها را در داده گوسفندان مذکور را از بر آمدن کوه مانع میدادند تا آنکه
آهسته آهسته آنها را برای آغل برابر کردند . بعد از آن با جبران و توپ و ژوب بی یک
وضع مناسبی بر اطراف وی گله منقسم شده رفته رفته دایره فرار آنها را تنگ میکرد
دند و چون نزدیک دروازه آغل رسیدند بیکباره کی با مشعلها و صداهای تشنگی ،
و فریادهای و فغانها بر گله هجوم بردند . گله گوسفندان ازین هنگامه و ولولته روم خورده بد
و بدین آغوشها دند . بقدر دو صد حیوانیکه در گله موجود بودند تار و مار گردیده هر
یک یکطرفی گریختند . و به جبران چنانکی و کوشش و در زنده بقدر سعی دند از آنها را رگه
جدا کرده و زهر طرف را در آنها بریده جبراً بدروازه آغل سر راست توانستند .
حیوانات مذکوره نیز آنچنانکه برای خود دند پنداشته در ، دند و بدین صورت
گرفته رده آغل گردیدند .

در حیوانات کوشش دده و کم تر شدن تر بود و غیر از گوسفندان بز کوهی نیز
موجود بود . اگر چه بسا زحمت کثیر دند ، و خینی مانده شد . اما کفایت زحمت خود
را هم یافتند . در واره آغش محکم بند نمودند بغرائتها . و ز عودت کردند . آنشب
را بکن استراحت و بمنوایت بسر آورده علی صبح در صرا به نسبت به آغش آمدند .
دیدند که گوسفندان گرچه برای بر آمدن از آغل و بر چیدن از دیوارها بسیار سعی
و کوشش کرده تند و بی به بر آمدن کایب نشده اند . چندان روز متهدی با پشت دادن

وانسیت پیدا کردن حیوانات مذکور کوشیدند. تا آنکه بعضی از آنها را تا یکدرجه رام توانستند که به رام شدن دیگران نیز امید وازی شان پیدا شد .

مهاجران بیکار نشستن را برای خودشان یکمذابی می‌شمارند . بعد از آنکه سرک راه حوضه بالون و سرک راه آغل را بخوبی پخته کاری و انتظام دادند یک سرک دیگری نیز بجهت غربی تابحوضه نهر آبشار نیز آوردند و چند روز را متصل درینکار بسر آوردند که این سرک از سرک آغل و سرک بالون بیشتر بزمخت بسر رسید در جزیره لینگولن جای نامعلومی باقی نمانده که مهاجران برای کشف آن مجبور باشند . تنهایشه بر اذنی و لخ کوتاه درخت شبه جزیره مار است که در مابین جبهه زارتا دورن ، و جنگل فاروست واقع شده است ژم ده نون این بیته را از بعضی علامات آن بخوبی میدانند که در آن بسیار حیوانات درنده و وحشی خواهد بود . از آنرو حرص شکارش روز بروز برای رفتن آنجا افزونی میگردد ولی منتظر فرصت میباشد .

کار کشتکاری شان نیز یوماقیوم در تر قیست مزرعه گندم شان سبز و خرم ایستاده ، مزرعه سبزی و ترکاری شان نیز بکمال خرم پست .

در آخرهای موسم تابستان مرغان مرغانچه ها و کبوتران کبوتر خانه ها کثرت و تنوع پیدا کرد . مطبخ ناب هیچ روزی نیست که از طعناهای گوناگون لذتبخش نماند . اینست که بدینصورت مهاجران فلاکتزده جزیره لینگولن بهر چیزیکه رخ آوردند و کوشش ورزیدند مظهر عنایت ربانی گردیده . و هق و کاه یاب آمدند . و بنا بر ضرب المثل مشهوری که گفته شده « یک بدیگر . معاونت کنید تا که خدا نیز بشما مدد کند » این آدمان دلاور باغیرت و کوشش نیز اولایکدیگر . معاونت میکنند ، و بعد از آن مظهر عنایت ربانی میشوند .

در روزهای گرمی بوقت شهادت ریش بانچه گل کاری خود شان آمده بر سر صفا در زیر چپری خود در عالم مهتاب می نشینند . شیرین شیرین صحبتها میکنند . در آشنای صاحبیت و طن خود شان را بخاطر می آورند . هر کس اقربا و تعلقات خود را بخاطر

آورده اشکریز حسرت میشوند . گاهی نتیجه محاربه جنوبی و شمالی را که تا تمام گذاشته آمده اند می اندیشند . زه ده ثون برای رسیدن يك نسخه نیورک هرالد درینوقت خیلی حسرتکس میباشد چونکه یازده ماه تمامست که از همه دنیا جدا افتاده اند و بغیر از روی هم دیگر خودشان روی دیگر هیچ اثر اندیده اند .

سیروس سمیت وقتیکه رفقا به مکالمه و مصاحبه مشغول میشوند خاموش و ساکت میزند و تنهاری نکته های هازبر و لطیفه های بانقرو ف يك تبسمی میکند زیرا او همیشه همه وقت خود را به اندیشه و فکر پیدا کردن اسرار عجیبه و غریبه که در جزیره گاه گاه به ظهور آمده و صرف میدارد .

— (باب نهم) —

فهرست

بد شدن هوا — ساختن ماشین با لاشدن و پایان آمدن — ساختن

شیشه — پرورش گوسفند و بز — بزرگ شدن گله — يك

سوال مخبر — خط ترتیب جزیره لینگولن — تکلیف بانقرو ف

در هفته اول ماه مرت هوا تیرا و وزید . در هوا الکتريك بسیاری وجود گردید . هم جبران دانستند که طوفان هوایی ظهور خواهد نمود لهذا لوازم احتیاط را از دست ندادند . بعد از کمی باد بسیار شدیدی با رعد و برق بوزیدن و ضربیدن و لطمه پاشی آمد . باران بسیار شدیدی بباریدن گرفت . هم اجران به بستن پنجره ها و دروازه های غریب آنها و ز مجبور گشتند . رفته رفته شدت رعد و برق بیشتری گرفت . باران نیز به جابه تحویل یافت . بانقرو ف چون باریدن این جابه مد هشی را که به بزرگی تخم کبوتر بود بدید گشتزار گندم را اندیشیده خیلی غمگین گردید . لهذا هم جامه بزرگ باقی مانده با لون را باریسهای آن بدوش کرده بجدی تمام از غریب آنها و ز فرو آمد . تاب و هاز بر نیز اورا پیروی کردند . آنکه دوان دوان به پیش گشتزار گندم برسیدند . گندمها خوشه های سبز بزرگ بر آورده بودند . موم جبهه را بر روی آنها از سردیوار خار بستی که بر

اطراف آن کشیده بودند در کشیدند که باینصورت گندم هار از آسیب جاله وار هانیدند .
اگر چه بخوبی تر شدند و بسیار زحمت کشیدند ولی بمطلوب خود هم واصل شدند .
این هواهای طوفانی تمام هشت روز دوام نمود در عدها و برقهها از غرش و درخشنده
گی هیچ وانه استاد . حتی چند بار صاعقه های بسیار مدش نیز افتاد یکبار صاعقه بر
سردر خنهای بلند کنار تالاب غرائت نیز بیفتاد .

تا بوقتیکه هواهای بد دوام ورزیده مهاجران نیز در درون غرائها و زبه تکمیل کردن
بعضی نوقصات خود دوام نمودند . يك الباری مکملی برای گذاشتن اسلحه خود
ساختند که به اسلحه شان بواسطه این دو لای بکمال خوبی و پاکیزه گی نگهبانی شد . مهندس
يك اسباب خراطی نیز ساخت که بواسطه آن برای کالای خود شان دو کده های بسیاری
ساختند زیرا از بی دکه گی بسیار به تنگ آمده بودند . برای ژوب نیز يك اوتاق
جدا گانه مخصوصی ساختند . و الحاصل در بیرون هر انقدر که صداهای رعد و برق
حکفر ما میبود در درون غرائتها و ز این صداهای اده و پیشه و زنده و کان خراطی
دوام میورزید .

ژوب نیز روز بروز در کار و خدمت ، و پیشه و صنعت در ترقی بود . یا تقرو ف
باب را مخاطب کرده میگفت .

— ژوب بسیار خوش من می آید . چقدر بخوبی و درستی کار میکند . هیچ تردد
و سرکشی هم ندارد آیا همچنین نیست باب ؟

— بی اولشا اگر دمن بود ولی حالا در هر کار با من برابر است .

— نی یکت چیز از تو هم بهتر است . چونکه تو بسیار یاوه گوئی ، یکنی ولی او کار می

کند و سخن نمیگوید .

حقیقتاً که ژوب هر کار را بخوبی اجرا میکند . کالای مهاجران را پاک کرده بدرستی
قات میکند سیخهای کباب را چرخ میدهد . خانه را جاروب و صفائی میدهد . سفره
و احاطه میسازد . در وقت نان خوردن بشقابهای طعام را میبرد و میگذارد . چوب

هارا بدرستی میچینند . بر سر اینهمه پاهاى یا تقروفا نیز در وقت خواب چایى میکند .
حال صحت . بها جران نیز بکمال خوبی و تندرستىست . هواى جزیره لیتقولن بسیار
صاف و از هرگونه عوارض آزاده است خوردنیهای خبلى مغذی و خوبی میخورند .
ریاضت بدنیه شان نیز بسیار است پس جسان به صحت و تندرستى نباشند .

در نهم ماه مارت طوفان هوایى بر طرف گردید و لی ابرها هنوز جو سمارا تیره
داشته بود . درین اثنا ماده اوناغها يك چوپچه زائید . در میان گوسفندان نیز بسیار
بره ها تولد یافت . شیر و ماست و پنیر و روغن مسکه و امثال آنها برهها جران کثرت
پیدا کرد . گوشت بره های تازه بالاتر .

يك روزى بود كه یا تقروف مهندس را گفت :

— شما يكوقتى گفته بودید كه يك ماشینی خواهید ساخت كه بواسطه آن ماشین را عذاب
بر آمدن و فر آمدن زینه رهایی خواهیم یافت . آیا آن ماشین را فر اوش کردید ؟ آنكه
از ساختن آن صرف نظر کردید ؟

— ساختن آن آسانست . اما شما آیا آنرا بسیار ضرورى و لازم میدانید ؟

— البته لازم میدانم . چونكه هرگاه چاره آسان برای بر آمدن و فر آمدن غرنیتام و ز
در دست داشته باشیم بر آمدن بر اینقدر زینه های دور و دراز و زحمت کشیدن چه معنی دارد .
— بسیار خوب . تقروف ، چونتو آرزو میکنی مهندس بكار آغاز میکنیم .

روز دیگر مهندس بكار ساختن ماشین بر آمدن و فر آمدن آستین همت بر زد .
اولا چوپچه كك آبی را كه در غرنایتهاوز آورده بودند بقدر نیم گز دیگر چقود تر كندند
و مجرای آبی را كه از غرنایتهاوز برای آب این چوپچه سوراخ کرده بودند فر ختنه
کرده بقدر يك نوه آسیا آب را در جوی داخل غرنایتام و ز جری ساختند . و آب جو
را در چاهیكه با خر غرنایتهاوز موجود است بصورت آبش روان کردند . اینكار
چونى تم شد مهندس از تخنه چوپها يك چرخ پروانه دار مضبوطى ساخته بردهن چاه
ربط نمود كه این چرخ را نیز بر چهار چوب دار منندى استوار ساخت بصورتيكه شدت

اطراف آن کشیده بودند در کشیدند که باینصورت گندم ها را از آسیب جاله و از هانیبندند .
اگر چه بخوبی تر شدند و بسیار زحمت کشیدند ولی بمطلوب خود هم واصل شدند .
این همه اهالی طوفانی تمام هشت روز دوام نمود در عدها و بر قها از غرش و در خشنده
کی هیچ و نه استاد . حتی چند بار صاعقه های بسیار مدهش نیز افتاد یکبار صاعقه بر
سردر خسهای بلند کنار تالاب غرا نت نیز افتاد .

تیره قتی که هوا ی بد دوام ورزیده مهاجران نیز در درون غرا نیها و ز به تکمیل کردن
بعضی نوعی خود دوام نمودند . يك الهاری . مکملی برای گذاشتن اسلحه خود
ساختند که به اسلحه شدن بواسطه این دو لابل بکمان خوبی و پاکیزه گی نگهبانی شد . مهندس
يك اسباب خراطی نیز ساخت که بواسطه آن برای کالای خود شان دو کله های بسیاری
ساختند زیرا زنی دکه گی بسیار به سنگ آمده بودند . برای ژوب نیز يك اوتاق
جـ . ساخته مخصوصی ساختند . و الحاصل در بیرون هر انقدر که صدا های رعد و برق
حکمران میبود در درون غرا نیها و ز نیز صدا های آره و تیشه و رنده و کان خراطی
دو . میو . زید .

ژوب نیز روز بروز در کار و خدمت . و پیشه و صنعت در ترقی بود . یا تقریب
بـ . محضب کرده میگفت .

-- ژوب بسیار خوش من می آید . چقدر بخوبی و درستی کار میکند . هیچ تردد
و سرکشی هم ندارد آیا همچنین نیست باب ؟

— بی ریش گرد من بود ولی حالا در هر کار با من برابر است .

— فی یک چیز از تو هم بتر است . چونکه تو بسیار باوه گوئی . میکنی ولی او کار می
کند . و سخن نمیگوید .

حقیقت که ژوب هر کار را بخوبی اجرا میکند . کالای مهاجران را پاک کرده بدرستی
قت میکند . ریخته گی کباب را چرخ میدهد . خاله را اجار و ب و صفائی میدهد . سفره
را حاضر میسازد . در وقت نان خوردن بشقابهای طعام را میبرد دارد و میگذارد . چوب

هار ابد رستی میچینند . بر سر این همه پاهای پانقر و فرائز در وقت خواب چایی میکند .
حال صحت . مهاجران نیز بکمال خوبی و تندرستیست . هوای جزیره لیتقولن بسیار
صاف و از هر گونه عوارض آزاده است خوردنیهای خیلی مغذی و خوبی میخورند .
ریاضت بدنی شان نیز بسیار است پس جسان به صحت و تندرستی نباشند .

در نیم ماه مارت طوفان هوایی بر طرف کرید و لی ابرها هنوز جو بسیار تیر .
داشته بود . درین اثنا ماده او ناغاهای یک چوچه زائید . در میان گوسفندان نیز بسیار
بره ها تولد یافت . شیر و ماست و پنیر و روغن مسکه و امثال آنها بر مهاجران کثرت
پیدا کرد . گوشت بره های تازه بالاتر .

یک روزی بود که پانقر و فرائز را گفت :

— شما یکی وقتی گفته بودید که یک ماشینی خواهید ساخت که بواسطه آن ماشین را عذاب
بر آمدن و فر آمدن زینه رهایی خواهیم یافت . آیا آن ماشین را فراموش کردید ؟ آنکه
از ساختن آن صرف نظر کردید ؟

— ساختن آن آسانست . اما شما آیا آنرا بسیار ضروری و لازم میدانید ؟

— البته لازم میدانم . چونکه هر گاه چاره آسان برای بر آمدن و فر آمدن غرنیتها و ز
در دست داشته باشیم بر آمدن بر اینقدر زینه های دور و دراز و زحمت کشیدن چه معنی دارد .
— بسیار خوب پانقر و فرائز ، چونتو آرزو میکنی ما هم بکار آغاز میکنیم .

روز دیگر مهندس بکار ساختن ماشین بر آمدن و فر آمدن آستین همت بر زد .
اولا جوچه کک آبی را که در غرنیتهاوز آورده بودند بقدر زینه گز دیگر چقورتر کردند .
و مجرای آبی را که از غرنیتهاوز برای آب این جوچه سوراخ کرده بودند . فرختن
کرده بقدر یک ناوه آسپا آب را در جوی داخل غرنیتهاوز جاری ساختند . و آب جو
را در چاهی که با خر غرنیتهاوز موجود است بصورت آبش روان کردند . اینکار
چون تمام شد مهندس از تخته چوبها یک چرخ پروانه دار مضبوطی ساخته بر دهن چاه
ربط نمود که این چرخ را نیز بر چهار چوب دارمانندی استوار ساخت بصورتیکه شدت

آب آبشار بکمال سهولت و آسانی چرخ مذکور را بواسطه پروانه هاب سرعت و تیزی بدور می آورد . یکسو محور این چرخ پروانه دار را از دروازه غرانیتهاوز بیرون بر آورد . یک ریسمان محکم زینه را باز کرده و یک تخته متینی که یک آدم بلکه دو آدم بر آن نشسته بتواند مانند پله ترازو بسه ریسمان کو تاد محکم بیک نوک ریسمان کلفت به بست . نوک دیگر ریسمان را به محوری که از دروازه بیرون بر آورده بود ربط نمود . وقتیکه قوت آب چرخ را بدور می آورد محور نیز بدور افتاده ریسمان را بالا میکشید و هر چیزی که در تخته نشسته باشد بکمال آسانی بر می آمد . و یک حرکت دیگری نیز برای محور ساخت که در وقت فرو آمدن به آهسته گی و تدریج فرو آید که باینصورت ماشین صعود و نزول حاضر و آماده گردید . در هفتم ماه مارت اول بار ماشین بکار افتاد . مهاجران به بسیار آسانی و سهولت خودشانرا و اسباب خودشانرا بالا و پائین کردن گرفتند . ازین اصول نوازمه زیاده تر توپ ممنون و مسرور گردید . زیرا توپ مانند زوب در فن بالا بر آمدن بر پشته پاهای زینه مهارت ندارد . علی الاکثر بر پشت زوب یا ر شانه تاب بالا و پائین میشد ولی حالا بواسطه ماشین مذکور بکمال راحت و سهولت میراید .

مهندس بعد از ساختن ماشین صعود و نزول ساختن شیشه سازی را بنا نهاد . چونکه برای پنجره های غرانیتهاوز شیشه بسیار ضروری مینمود . لهذا در بیست و هشتم ماه مارت داش کلائی را سر از نو آتش دادند . و بدرجه شیکه هر چیزی را در آن آب و مذاب بتوانند گرم گردند . صد حصه ریگ ، سی و پنج حصه تباشیر ، چهل حصه کبریتیت سودا ، دو حصه خاکه زغال را با هم آمیخته در بوتۀ بزرگ گلی که مخصوص برای این کار ساخته بودند بر یختند . بقوت حرارت اجرای مذکور با همدیگر آب و مذاب شده بقوام یک معجون در آمد . مهندس یک عصای آهنین دراز میان خالی با یکی که پیش ازین برای همین کار حاضر و آماده ساخته بود در میان بوتۀ معجون مذکور فرو برد و یکمقدار دی از آنرا بر نوک عصای مذکور برداشت و آنرا بر روی لوحه آهنین گرمی که برای کار شیشه سازی از پیش در داش حاضر شده بود در داده تا شکل مطلوبی که مهندس میخواست

پیدا کرد . بعد از آن عصای میان خالی مذکور را به هار بر داده گفت که :

— درین عصا هر آنقدر که نفست کار میکنند میدن گیر .

هار بر لوله آهنین را بدهن گرفته بشدت تمام دیدن گرفت . معجون مذکور نیز
آما سیده . برفت و باز معجون مذکور مهندس بر آن علاوه میکرد ، و هار بر بد میدن
دوام میورزید تا آنکه بقدریک هند وانه گردیده . مهندس عصا را از دست هار بر گرفته
با ستطرف و آنطرف بچرخ دادن آغاز نهاد تا آنکه معجون مذکور شکل اسطوانه را پیدا
کرد . دو نوك این اسطوانه مخروطی بود که هر دو نوك آن را با یک کارد با آب تر شده
بریدند و اسطوانه مذکور را بر لوحه آهنین گرم شده گذاشته با همان کارد از میان پاره
کردند . و لوحه مذکوره را گرم کرده با لوله آهنین گرم شد چنانچه خیر را برای آس
پارانه هموار میسازند . معجون مذکور را بر لوحه آهنین سطح و هموار نمودند . بعد از
سرد شدن و هموار گشتن لوحه های بلوری بسیار مکملی بوجود آمد . برای پنجره و در
وازه و الهاری های ضرائتهاوز بقدر پنجاه لوحه بلوری لازم بود که به پنجاه بار همین گونه
عملیات لوحه های بلورین مذکور را بعمل آورده بغرائتهاوز رفتند . و پنجره های خود
شانرا بهمین آئینه ها مزین ساختند . اگر چه این شیشه ها بسیار سفید و منتظم نبودند
ولی بدرجه که انسا تر از باد و باران و هواهای مخالف محافظه کند و مانع نظاره بیرون
هم نشود و ضیاء را هم بخوبی داخل گرداند بودند که مطلوب مهاجران هم همینقدر راست .
یک روزی در اثنای گشت و کناری که در جنگل فاروست میکردند یک درختی
بر خوردند که ازین درخت نیز فایده کلی برای مهاجران حاصل آمد . این درخت که
(سیقاس ره ده لوتا) نام دارد در میان درون شاخهای آنهایک ، وادی موجود است
که عیناً خاصیت و رنگ و لذت آرد گندم را دارد . و در همه زیباست درخت را (درخت
تان) میخوانند . مهاجران جای و راه این درخت را نشان و علامه کرده بغرائتهاوز
عودت کردند . روز دیگر عرابه دستکی خود را به پیش درخت مذکور آورده از چوبهای
مذکور باز کردند و بغرائتهاوز برده مواد آردی آنرا از میان شاخهای مذکور کشیدند .

از آرد مذکور آشیز ما هر مائاب بغیر از نان خشك دوسه رنگ بقلوا و پراته و شیرینیه نیز پخته کرده بر سر سفره طعام شام در پیش روی افندیان خود بنهاد . اگر چه نان و حلواها نیکه ازین آرد پخته شده بقدر آرد گندم لذت ندارد ولی باز هم از آردیت سراسر بدر بست . یا تقرووف از خوردن این آرد خیلی ممنون و مسرور شده گفت :

— آیا این يك را باور نکنیم . و سیوسیروس که خدا برای قضا زده گن فلاکت رسیده جزیره های مخصوصی خالق فرموده باشد ؟

— مقصدت را ندانستم یا تقرووف !

— من چنان میگویم و اعتقاد میکنم که خداوند ما برای بندگان خود بعضی جزیره های مخصوصی خالق فرموده که هرگاه بعضی بندگان فلاکت زده خود را در آنجا ببینند از هر چیزیکه بکارشان باشد در آنجا بیابند .
— بلکه همچنین باشد .

— (بلکه) میخواید ! جزیره لینگولن برای اینسخن من شاهد عادلست .

اینست که باینصورت هر کاره . هاجران در جزیره لینگولن بخوبی سرانجام میگرفت . اگر چه از وطن خود بيك صورت بسیار فلاکت انگیزی دور گردیده اند ولی جزیره لینگولن را وطن ثانی برای خود شمرده يك محبت صمیمی بآن پیدا کرده اند اما با وجود آنهم باز وطن بيك چیزیست که آرزوی آن گاهی از دل انسان بیرون نمیراید . لهذا اگر اسروزيك و ابوری از پیش جزیره بگذرد ها نلاحظه به ترك کردن جزیره و عودت کردن بوطن خود حاضر میباشند . و هم ازین بيك ترس و اندیشه دارند که مبادا بيك نتیجه و خیمه ظهور یابد و انحال استراحت شان بيك فلاکتی منجر نشود .

ار وقت ورود شان بجزیره تا بحال يكسال و چیزی بالا میسود . ههاجران هر روز بعد از طعام در زیر چپری که در میان بانچه پشته . منظره وسیعه ساخته اند جمع می آیند و همیشه از جزیره لینگولن بحث میبرانند . يك روزی بود که باز ههاجران بر صفا پشته . منظره وسیعه گرد آمده از احوالات جزیره لینگولن . با حثه و مصاحبه میگردند .

زه ده ٹون پرسید کہ :

— «وسیوسروس ! آیا با آلت سکستان کہ از میان صندوق برآمده هیچ یکبار حد و قع و محل جزیره را معین کرده اند یا نی ؟
— نی .

— اگر یکبار بواسطه آن آلت طول و عرض جزیره خود را از روی حقیقت تعیین تا ئیم بد نخواهد بود . چونکہ بواسطه آلت فنی البتہ صحیحتر و راست تر معلوم کرده خواہیم توانست .

یا نفروف — ازین چه فایده حاصل خواہد شد ، زیرا این یک معلومتست کہ جزیره ما پای نکشیده باشد . و از جاییکہ بود براہ افتادہ دیگر جارفتہ باشد .

— نی یا نفروف البتہ کہ جزیره پای کشیده نمیتواند و بدیگر جارفتہ نمیتواند . اما من میگویم کہ بہادا در تعیین طول و عرض اولئی ما خطائی پیش نشدہ باشد .

• مهندس — راست گفتی زہ دہ ٹون ! من اینستہ را باید از اول می اندیشیدم . اما باز ہم اگر خطائی پیش شدہ باشد از پنج درجہ بیشتر نخواہد بود .

زه دہ ٹون — کہ میدانند . بلکہ بیکی از زمینہای مسکو نہ نزدیک باشیم ؟

مهندس — این را فردا خواہیم دانست .

یا نفروف — «وسیوسروس در تعیین خود هیچکام خطا نکرده است . ہر گاہ جزیره از جای خود حرکت نکرده باشد جزیره خود در ادراہانجائیکہ یافتہ بودیم خواہیم یافت .
— بہ بینیم .

روز دیگر مهندس طول و عرض جزیره را با آلت سکستان تعیین نمود .
در تعیین اول چنین یافتہ بود .

طول غربی از : ۱۵۰ تا ۱۵۵ درجہ .

عرض جنوبی از : ۳۰ تا ۳۵ درجہ .

حالا چون با آلت سکستان معین کردند چنین برآمده

- طول غربی! ۱۵۰ درجه و ۳۰ دقیقه .
- عرض جنوبی : ۳۴ درجه و ۵۷ دقیقه .
- پس معلوم شد که مهندس در معلوم کردن طول و عرض جزیره تنها در دقیقه ها
 فرق کرده اما درجه را هیچ فرق نداده است . ژه ده تون گفت :
- حالا در نقشه اطلسی که بدست داریم نیز یک نظری بیندازیم . به بینیم که برین
 خط طول و عرض دیگر جزیره نزدیک ماهست یانی :
- ها بر دو پنده خریطه را از غرائبها و زیباورد مهندس خریطه را در پیش روی خود
 باز کرد . بر کار و ابدست گرفته موقع جزیره را معین نموده . مهندس دفعته متحیرانه
 توقف نموده گفت که :
- وای ! درین نقطه بحر محیط یک جزیره در خریطه نوشته شده است .
 یا قروف — آیا هست ؟
- ژه ده تون — اگر باشد جزیره خود ما خواهد بود .
- مهندس — نی جزیره ما نیست ! چرا که از جزیره ما دو نیم درجه بطول غربی ،
 و دو درجه بعرض جنوبی دورتر افتاده است .
- ها بر — آیا اسم این جزیره را چه نوشته اند ؟
- جزیره (تابور)
- آیا از جزایر مسکونه معموره است ؟
- نی ، بلکه در شجره نژای انسان هیچ وقت نرسیده .
- یا قروف — ماهیرویم ، درین جزیره قدم بینیم .
- آیاما ؟
- البته ما ، یک کشتی بزرگترک بادبان داری که ساختیم ، و کپتان آنرا نیز من بمعهد
 گرفته ام . جزیره تابور چه چیز است . آیا از اینجا چقدر مسافه دارد ؟
- از اینجا تا جزیره تابور بجهت شمال شرقی ۱۵۰ میل مسافه دارد .

— یکصد و پنجاه میل مسافه چه چیز است هر گاه کشتی خوبی باشد در چهل و هشت ساعت این مسافه را قطع خواهیم کرد .

زه ده تون — اما ازین رفتن چه فایده ؟ چونکه جزیره خالی ست، و مسکون نیست . بعد ازین مکالمه قراردادند که يك کشتی بسیار کمال و خوبی بسازند .

— باب دهم —

فهرست

ابتدا کردن ساختن کشتی — حاصل برداشتن از گندم — یافتن نبات

بسیار نافع — ماهی بالینه — یاره یاره کردن ماهی بالینه —

جهت استعمال دندانهای بالینه — خوشی پانقروف

پانقروف هر گاه بريك چیزی قرار بدهد حکماً آنرا اجرا میکند . حالادیدن جزیره تابور را قراردادده تانه بیند امکان ندارد . و چون دیدن و رفتن جزیره تابور متوقف بر ساختن کشتیست مطلق باید که کشتی ساخته شود .

در باب ساختن کشتی مهندس و پانقروف قراری که داده اند اینصورتست :

طول این کشتی ۳۵ قدم باید شود . و عمق آن شش قدم . روی این کشتی سراسر پوشیده باید بود برای فرو آمدن بزرگ کشتی دو دریچه از روی کشتی باز شود زیر این کشتی بر دو اتاق تقسیم باید شود . سه بادبان کوچک و بزرگ برای آن ساخته شود . چوبی که کشتی از آن ساخته شود یا از سیاه چوب ، و یا از چوب ارچه باید بود .

بعد از قراردادن اینصورت پانقروف و مهندس بکار کشتی سازی مشغول گشتند .

زه ده تون و هار بر نیز بکارشکار سرگرم شدند . ناب از مطبخ هیچ نباید که بر آید . زوب هم شاگرد ناب است . توب البته که از شکار یان جدا نمیشود .

مهندس و پانقروف در جنگل در آمده درختهایی که چوب آن برای کشتی بکار بود انتخاب کردند . تخته ها و چوبهای مکابی بریدند برکنار در مابین شمیته ها و سنگلاخ يك

جای مناسب را برای کشتی سازی انتخاب کرده بکار آغاز نهادند هشت روز تمام به آرم کشتی و تبرزنی سرگرم شده بطول سی و پنج قدم استخوان بندی کشتی عیدان برآمد . ولی به اتمام رسیدن آن چنان معلوم میشود که بقدر دو ماه کار خواهد خواست . یا نقروف یکدقیقه از سرکار خود دور نمیشود . و میخواید که يك آن اولتر کشتی به اتمام برسد . اما درین اثنا وقت دروکندم رسیدلهذا با نقروف يك دو روز به ترك کردن کشتی سازی مجبور گردید . دریا نزد هم ماه نیسان از دروکندم بقدر يك پیش ازین تخمین کرده بودند کندم حاصل آمد . یعنی پنج پیمان که عبارت از شش لك و پنج هزار دانه باشد . باز یکقدری برای احتیاط نگاه داشته باقی آن را بکاشت . که ازین حساب بدیگر درو چهار هزار پیمان کندم . میپردازند .

با نقروف کشتزار نوکندم خود را بخوبی و درستی شدیاد و یار و تریه کرده و کندم را در آن کاشته و مترسهارا در آن خلائیده پس بر سر کار کشتی سازی خود بیامد . ژده تون در باهار بر از شکار بیکار نمی نشستند . هر روز به جنگل فاروست رفته از هر گونه شکار بدست می آرند .

یک روزی در اتنای کشت و گذار ژده تون در میان جنگل يك نبات بسیار نافع و مفیدی کشف نمود . در ۳ ماه نیسان در آخر جنگل فاروست شکاریان گردش داشتند . ژده تون يك بوی سبز آشنا بدماغش رسیده بر زمین نظر کرد ، و بعضی برگهای نبات را جمع کرده به هار برگفت :

— به بین هار بر ، این نبات را میشناسی ؟

هار بر که چند قدم پس تر از ژده تون بود نبات را گرفته و مایه کرده گفت :

— این را از کجا پیدا کردید ؟

— در اینجا پیدا کردم ، و هم بسیار است .

— موسیو ژده تون شباهه این کشف خود یا نقروف را تا بدنت دار خود کردید .

— مگر این تو تونست ؟

— بلی تو تونست . اگر چه از جنس بسیار اعلا نیست ولی بد کفتی هم نیست .
— بگو که یا نقروف مسعود و مختیار گردید . لکن همه را به او نمیدهیم . برای خود
تیز چیزی نگاه میداریم .

— « و سید سبیله ، من دیگر چیزی فکر کردم یا نقروف راهیج خبر ندهیم ، تو تو نه را
از اینجا جمع کنیم ، بعد از آنکه آنرا خشک و میده کردیم یکروز بخبر در یک پیوئی برگر
ده یا نقروف پیشکش کنیم .

— بسیار خوب کفتی هاربر ، بعد از یافت شدن تو تون هیچ آرزوی یا نقروف باقی
نماند ژده تون سبیله و هاربر مقدار واقری جمع کرده بغر اینتهاوز آمدند ، و بکمال
دقت آنها را پنهان کردند و تا بوقت خشک شدن و میده کردن آنها همیشه به پنهان کردن ،
و نشان نه دادن آنرا به یا نقروف کوشش ورزیدند . گویا که یا نقروف ماهوز گریزی گرفت
تو تون بوده باشد که اینها در پنهان نمودن تو تو را از و اینقدر احتیاط و دقت می کنند .
و چون یا نقروف همیشه بکار کشتی سازی خود سرگرم میباشد ، و تاشب نشود بغر اینتهاوز
نمی آید از آنرو مسئله پنهان کردن تو تون آسان میشد .

در پنجم ماه مایس یک شکار بسیار بزرگی پیش آمد که همه مهاجران برای این شکار
دست یک کردند . این شکار عبارت از یک ماهی بزرگ « بالینه » بود که چند روز پیشتر
در میان دریاه نزدیکهای جزیره در گردش و جولان میبود . معلوم است که ماهی این بالینه
در تمام حیواناتیکه خداوند عظیم الشان در بر و بحر خلق فرموده بزرگترین و جدیدترین
آنهاست . یک ماهی بالینه بقدر چهل قیل جسامت دارد . مهاجران که بهوس شکار آن
افتاده اند محض از برای فایده برداشتن از روغن و استخوانهای دندان اوست که در همه
اطراف انحیوانرا از برای همین دو چیز فایده مند او شکار میکنند . یا نقروف گفت :
— آه ، اگر این ماهی را بدست آورده میتوانستیم چه قدر نعمت بزرگی میبود ، را
حق اینستکه از هنگام دیدن این بالینه چشمم را آنقدر حرص شکار آن دود آوردن
خته که هیچ کار کرده نمیتوانم . زیرا وقتیکه در ملک خود بودم بسیار بارها به شکار بالینه

موجود گشته ام . آه اگر حالا يك كشتی متین و يك ژبپقین یعنی تیر بالینه شکار بدستم
میبود بلا محایا در پی آن می افتادم .

ژده تون — بخدا که منم بسیار آرزوی دیدن تیر اندازی ترا داشتم . چسان با تفر
وف ! آیا شکار بالینه ذوق آور شکاری هست یا نه ؟

سیروس — خیلی ذوق آور و شایان تماشا است اما تها که ناک هم هست . چرا که منم
يك دوبار در کشتی بالینه شکار آن برای تماشا سوار شده ام . اما بسبب بی اسبابی محققست
که حالا ما بشکار این بالینه کامیاب نخواهیم شد لهذا بهتر آنست که ازین شکار صرف نظر
کرده بکار خود مشغول گردیم .

ژده تون — من از دیدن بالینه را درین دریا ها متحیر شدم . چرا که اینها همان
اکثر در بجزر های محیط شمالی و جنوبی پیدا میشود .

هاربر — نه ، وسیوسپیه ! دریای محیط هندی از حد افریقای جنوبی تا به جزیره
زه لاند جدید خرمین بالینه شمرده میشود ، و چون ما هم در همین خط میباشیم از
بسیار ندیدن بالینه متحیر باید شویم .

یا تفر و ف از سبب بی اسبابی و کامیاب نشدن به شکار ماهی يك آه سردی کشیده پسر
کار کشتی سازی خود بیامده دیگر رقعا نیز امر و زمد دکاری یا تفر و ف را بکار ازم و تیشه
ورنده بر خود لازم شمر دند . اما این يك شایان دقت و تعجب است که ماهی بالینه چند
روز است که از اطراف جزیره هیچ دور نمیشود . در مابین کمانه جماهیر متفقه و دماغه ماند
یبول که ببالا و کاه بیابان ؛ و کاه آهسته و کاه خیلی بسرعت رفت و آمد دارد . گاهی به
جزیره گنگ سلامت بسیار نزدیک شده همه وجود آن پدیدار میشود که از سیاهی رنگ و
همواری سر آن معلوم میشود که از نوع بالینه های اوستریا است . در انشای گردش از
شکافهایی که در پیش سوراخ بینیش موجود است مانند دو فواره بسیار بلندی آب یا آنکه
بخار ما در فوران میبود . اینرا آب یا بخار ما ازین سبب گفتیم که هنوز درین باب يك حکم
قطعی از طرف حکمای طبیعت داده نشده که آیا این آبست یا بخار که از نفذ های بالینه

قوزان می یابد . اما کثر برینست که بخار است اما بعد از بر آمدن و تماس کردن به هوا به آب تحویل می یابد .

پیداشدن بالینه در آبهای دریای جزیره فکر مهاجرانرا مشغول ساخت ، پانقروف در اثنای کار دفعته آره پائینه که بدست اوست گذاشته بسوی بالینه نظر میکند . تاب نیز هر گاه که بالینه بخشکه نزدیک میشود کفگیر را انداخته به تماشای آن میدود ، هار پرو زه ده تون از شکار صرف نظر کرده ، و دور بین بدست گرفته متصل بطرف دریا میگردند . علی الخصوص فکریا نقروف بدرجه بالینه مشغول گردید که در خواب نیز خود را بشکار کردن بالینه دیده « ژیقین ؛ ژیقین » گفته از خواب بر میجهد .

در دهم ماه مایس صبح ناب چون برای دیدن بالینه بلب پنجره آمد یک فریادی زده رفقاز اطلید ، مهاجران دویدند . دیدند که ماهی بالینه سه میل دورتر از غرانیتهاوز در دماغه بیصاحب بخشکه افتاده است . همان لحظه همه مهاجران تیرهاوتیشه و کاردهارا برداشته بسوی دماغه بیصاحب ساخت شدند .

اگر چه میدانستند که هر گاه ماهی بالینه یکبار در خشکه بیفتد دوباره خود را رهائی نمیتواند داد باز هم از شوق و هوس بسیار مهاجران میدویدند تا آنکه به نزدیک بالینه رسیدند . ناب بمجرد دیدن رم خورده فغان بر آورده گفت :

— وای ! اینچه بلا جانوریست !

این تعبیر ناب بسیار صحیحست چرا که ماهی بدرازی هشتاد قدم ، و بزرگی و جسمت چهل قیل یک بالینه بزرگی بود . اما این جانور همچنانکه افتاده هیچ حرکت نمیکند ، و برای رهائیدن جان خود کوشش نمیورزد . مهاجران از سخت بالینه به تعجب افتدند . و قتی که جزر حاصل شد و تمام وجود بالینه از آب بیرون بر آمد سبب ب حرکت بودن ماهی معلوم گردید . مگر بالینه مرده است : در گرده چپ اونو یک چوب ژیقینی هویدا است . زه ده تون گفت :

— گمان میوم که درین نزدیکیها کدام کشتی شکاریان بالیه گذر کرده است .

یا نقروف — از چه دانستید ؟

— مگر تیرانمی بینی !

— ازین حکم نمیشود که ماهی این تیر را درین نزدیکیها خورده باشد زیرا بالینه اگر

در دریای شمالی تیر بخورد تا بدریای جنوبی شناوری کرده میتواند بیاید .

مهاجران به پاره پاره کردن ماهی بالینه آغاز کردند . یا نقروف چون بارها شکار

بالینه را کرده در فن پاره پاره کردن بسیار ماهر است . همه رفقا با شکار دست یك کرده

همان جاهای روغندار آنرا جدا کردن گرفتند . مهندس و هاربر بکشیدن دندانهای

آن مشغول شدند . تمام سه روز اینکار امتداد ورزید . دیکمهای بزرگ کلی خود را

در اینجا آورده بروغن کشیدن آن آغاز کردند تنها از زبان و لب زیرین آن بقدر شصت

سیر، وغن حاصل آمد . از پوست خود ماهی بمهارت ناب و یا نقروف مشکهای بزرگ

و مکملی دوخته بقدر یکنیم خروار روغن ماهی را در آنها پر کرده و دندانهای آنرا نیز که

هر يك پدر ازی شش قدم در عرض دهن آن . وجود بود کشیده بواسطه عرابه خویش

بغرا نیتهاوزرسانیدند و باقی آنرا برای سرغان لاشه خوار گذاشتند . مهندس گفت :

— اینست برادران که بعد ازین سالها برای شمع ریزی ، و غلیسرین سازی بروغن

محتاج نخواهیم شد .

مشکهای روغن را در مغاره بالائی غرانتهاوز که آنرا چوب خانه و زغال خانه

قرار داده اند نگاه داشتند . مهندس از دندانهای بالینه که در تاب و پیچ خوردن مانند

پی نرم و در طبیعت و خاصیت مثل استخوان سختست بساختن بعضی میلهای مشغول

گردید که هر دوسر آنرا بسیار تیز میکرد . رفقا حیران شدند که آیا این میلها را مهندس

چه خواهد کرد . هاربر پرسید که :

— مویس و سیروس ! اینها را چه خواهید کرد ؟

— گرگ ، و روباه حتی زاغها را با آن تلف و هلاک خواهیم کرد .

— آیا حالا ؟

— نی ، وقتیکه پنج بندی شود .

— ندانستم ، چنان ؟

— بدانانم ، که چنان میشود پس من ! اینکار اختراع کرده من نیست . در طرفهای
مالک شمال بسیار مردمان اینکار را بعمل میآرند . هر دو نوك این میلها را قات کرده
همدیگر میزنیم ، بعد از آن در آب فرو برده آنرا پنج می بندد ، و پنج همان کجی و حلقه کجی
آنرا حفظ مینماید . بعد از آنکه خوب پنج گردید اطراف آنرا چربی و گوشت گرفته
بر روی پرفها میگذارم . حیوانات وحشیه آمده آنرا فرو میبرد و قاتیکه در معده شان
فرو رفت پنج آب کشته دفعته هر دو نوك آن بشدت باز میشود و معده حیوان را دوچاره
میسازد . حیوان در حال هلاک میگردد ، و به این سبب گله و بازوت ماسر فیه میشود .
یا نقروف — بخدا این عجب شکار خوب و آسانست !

ناب — از دام هم آسانتر است .

یا نقروف — حالا خدا زمستان را زود بیارد .

کار کشتی سازی پانقروف نیز روز بروز به ترقیست پانقروف بشدت و سرعت
فوق لعاده کوشش میورزد اصلاً از ماندگی نشان نمیدهد از صبح وقت که بر سر کار می آید
بعد از شام بغیر اینکه او ز عودت میکنند در ۳۱ ماه مایس از طرف رفق پانقروف يك مكاتبات
بسیار بی تکلف و ساده برای کشتیبان ترتیب گردید تا اینصورت که در آنروز همه رفقا
در پیش دستگاه کشتی سازی گرد آمده طعام چاشت را با هم یکجا تناول کردند بعد از ضمه در
شامیکه از سفر بر میخوابند از پشت سر پانقروف زده ده تون بر شانه اش دست نه ره گفت :
— استایا نقروف ! بر شخیز یکتا دری هنوز صبر فرما . آیا بعد از ضعام یکتا دری
میوه نمیخورد ؟

— تشکر میکنم دوست من ، میوه میل ندارم بگذار تا بکار مشغول شوم .

— آیا يك قنجان قهوه هم نمینوشی ؟

— نی ، آنرا هم آرزو ندارم .

چون چنینست بفرمائید ، بشما يك پيو توتون پیشکش کنم .
یا قروف رنگش زرد شده ، و وجودش بلرزه آمده بر پا خواست . زیرا پیوی
خوشنما تیکه زه ده تون پیش کرده بود ، و آتشیکه هار بر بدر دادن آن گرفته بود چشمان
یا قروف را بدر کشیدن آورده بود . یا قروف خواست که چیزی بگوید . ولی گفته
نتوانست همان پیورا حمله کرده بدهن خود برد . هار بر نیز آتش را بران بگرفت ، و
شش باز بلا فاصله کشیدن گرفت دود پیو بالا بر آمد . در میان دود این سخن شنیده شد :
— صحیح توتونست ، توتون ، توتون ، هاهاها !! !

مهندس — بلی ، یا قروف ، هم از جنس بسیار اعلا توتونست .
— آه یارب ، هزاران شکر دیگر هیچ کمبودی برای ما نماند .
اینرا گفته و متصل بکشیدن پیو مشغول گردید . بعد از مدتی که کیف خود را حا
صل کرد گفت :

— خوب ، حالا بگوئید که اینرا که یافت ، آیا تو یافتی هار بر ؟

— نی یا قروف ، من نیافتم . موسیو سپیله یافته است .
یا قروف بشدت مخبر را بسینه خود کشیده ، و فشار داد . گفت :

— آیا موسیو سپیله یافته ، موسیو سپیله ؟

زه ده تون بزور نفس خود را کشیده گفت :

— اوف یا قروف خفکم کردی . قسم بزرگ تشکر خود را به هار بر ادا کن

که نیات را اوشناخت ، باز موسیو سیروس که نیات را به توتون تحویل نمود بعد از آن به
تاب که آنرا از تو پنهان ساخت .

— دوستان من ! بمن عنایت بزرگی کردید . همه تان تشکرها میکنم .



— ❁ باب یازدهم ❁ —

❁ فهرست ❁

رسیدن موسم زمستان — پشم — ماشین — فکریا ثروف —
دندا نهایی بالینه — مرغ آلباتروس بچه کاری آید — توپ
وژوپ — طوفان — خرد شدن — گشت و گدار
درجیه زار — تنهاماندن سیروس سمیت —
تفتیش چاه غرا پتھا وز .

در ماه جزیران علامات زمستان در جزیره لیسقوان هویدا گردید . در نصف
کره جنوبی که ماه جزیران باشد . در نصف کره شمالی ماه کانون اول میباشد . مهاجران
اول کاری که لازم دانستند ساختن لباسهای گرم بود .

گوسفند هاشیک در آغل بودند پشمهای بسیار خوب و کار آمدنی دارند . کار
موقوف بر ساختن قماشست از آنها . سیروس سمیت چون آلات و ماشینها هاشیک پشمها را
پریشد ، و بیافندارد لهذا مجبور است که پشمها را در زیر تضییق و فشار آورده قماش
عبایعمل آورد .

مهندس بمعاونت رفیقان خویش بکار عباسازی آغاز کردند . با ثروف بالمجبوریه
کار کشتی سازی را ترك نمود در اول امر پشمهای گوسفند را بریدند . مقدار و افری
پشم حاصل آمد . بعد از آن پشمها را در آب گذاشته بهفتاد درجه حرارت جوشانیدند .
بیست و چهار ساعت در همین درجه حرارت نهادند . بعد از آن در آب سودا یعنی اشقار
آنها خوب شستند ، و به آفتاب آنرا انداخته خوب خشک کردند . حالا کار ، تدبیر ساختن
اسباییکه پشمها را به آن تضییق و فشار داده بحالت قماش عبادر آورند . مهندس سیروس
سمیت درینکار باز مدد رسانی نمود . از قوت جریان آب چنانچه ، ماشین صعود و نزول را
ساخته بود این بار برای سفت ساختن و بهم مزاج کردن پشم ، شین تضییق یعنی فشار
دادنرا بعمل آورد .

این اسباب بیکه مهندس آنرا بساخت عبا رت از يك ميل محوریست که بقوت آب آبشار تالاب غرائت دور میکند، این میل محوری بیک ميل دندانۀ دایر دیگر مربوطست که آن دندانۀ هابك لوحه بزرگ چوبی را که روی زیرش خیلی صاف و هموار و روی بالای آن بیک تخته سنگ سنگینی گرفته شده بالا بر آورده بصورت لایق قطع بر لوحه چوبی هموار دیگری که پشم بر آن گذاشته شده بشدت فرو می آورد . و بدین کیفیت پشم همیشه در زیر فشار و کوفتن مانده میده و باهم مزج و چسبیده میشود که باین واسطه قاش عباي نمائی بسیار صافی و لی یک قدری غلیظ بعمل می آید .

مهاجران مدتی است روزگاری را بساختن ماشین و قاش صرف کرده برای هر یکی از خودشان بقدر یکتایک دست بوی پشمی زمستانی قاش حاصل کردند . اگر چه این قاش در اور و پاوامریکامیچ قبیل و التقاتی ندارد اما در جزیره لینقولن برای اینگونه مهاجران بیچاره برهنه درین موسم زمستان خیلی گرانیها و عقبه است . اینست که باینصورت يك صنعت دیگر نیز در صنایع جزیره لینقولن ضم و علاوه گردید . چند روز دیگر نیز در غرانتها وز درآمده بدوختن و بریدن لباسهای خود مشغول شدند .

برف اول زمستان جزیره لینقولن باریدن گرفت . آغل گوسفندان ، و طویله گور و خران ، و مرغانچه مرغان را مهاجران پیش از باریدن برف به بسیار دقت و خوبی پوشانیده و محافظه کرده بودند عاف او سبزه های بسیاری نیز بادانه های مختلفه نباتات جنگلی ذخیره کرده بودند . در بیست و چهار ساعت یکبار بنوبت یکی از مهاجران رفته تیار و غم آب و دانه آنها را بخوردند . کرک دانهها ، و تلکها نیز ساختند . ترتیب مهندس که برای دندانهای بالینه تصور کرده بود نیز اجرا گردید . دندانهای مذکور را حلقه کرده در آب گذاشتند تا آنکچ بست . بعد از آن پیسه و گوشت بر آن گرفته بیرون جزیره منظره و سیعه بر روی برفها گذاشتند و به این واسطه بقدر دوازده روبا ، و هشت گراز ، و دو پلنگ را بر روی برفها مرده و هلاک یافتند .

در روز ۳۰ ماه حزیران یکی از مرغان بسیار بزرگ جثه نیز بال دور پرواز که آنرا



کوهستان

« آلباتروس » مینامند در روی هوا دیده شد . هاربر همان تفنگ خود را برداشته مرغ
هوا را نشان گرفت کله بر پای مرغ مذکور رسیده بر زمین افتاد . هاربر دویده مرغ
آلباتروس را زنده گرفت . بالهای این مرغ از روی بخرهای محیط در گذشته مسافت بسیار عظیمه را طی
میتوانند کرد . هاربر مرغ مذکور را که بسیار کم بجر و وح شده بود زخم آنرا شسته
و تیسار کرده التیام پذیر نمود . و خواست که آنرا با خود آموخته کرده نگهدارد . ولی
زه ده تون گفت :

— فی هاربر . این عجب فرصتی بدست آمده بلکه بقوت این مرغ بقطعات مسکونه
يك خبری از خود فرستاده بتوانیم .

زه ده تون حالاً يك مقاله مخصوصه بجلی اركيفيت احوال خود ها بنام جریده
نیورک هرالد نوشت ، و آن کاغذ را در میان يك کاغذ دیگری که در انهم استر حاضمانه
یاخضمون : که هر کس این کاغذ را بیاید به جریده نیورک هرالد بساند نوشته شده بود
بود به پیچاید . و همه آنرا در يك . و محاسبه پیچاید . بگردن مرغ ربط نمود . مرغ را
تیزویل کرده به هوا کردند . مهاجران بکمال حسرت از پی مرغ نظر کرده تا از چشم شدن
پنهان گردید . هر گاه این مقاله به اداره خانه جریده نیورک هرالد برسد چقدر شرف
و سعادت بزرگی خواهد بود و هم برای دهائی دادن مهاجران را از جزیره تک و تنها
البتة کوشش خواهد نمود چونکه طول و عرض جزیره را نشان داده با تقریف پرسید که :
— آیا مرغ نامه بر ما بر کدام راه و کدام استقامت میرود ؟

هاربر — بر استقامت راه زه لا بد جدید .

با تقریف — خدا سلامت دهد .

در موسم رهستان با ز در غرا بیتها و رکارها ، و صنعتها گرمی و پیشرفت گرفت .
مهاجران بکار خیاطی مشغول گشتند پنبه و پاره البسه های قدیمی ، و بریدن و دوختن
کالاهای نو خود را بکمال شوق و ذوق اجرا می نمودند . علی الخصوص برای دوختن و

ساختن باد با نه‌ای کشتی شب و روز کوشش می‌رزی‌دند .
در ماه تموز سردیها بسیار شدت نمود . سیروس سمیت یک او جاغ دیگری نیز در
میان دالان غرائتها از بساخت . و بها جران همیشه اوقات خود را در پیش بخاریهای
دالان غرائتها و زبکالمه ها و صحبتهای شیرین شیرین میگذرانند . گاه گاهی بمطالعه
کتاب ، و گاهی بحکایات و خاطره های وطن ، و گاهی بمباحثات عامی و فنی امر از اوقات
میمنایند . در میان این دالان سنگ سماقی که بشمعهای متعدد روشن ، و به بخاریهای
مکمل گرم کشته طعمهای گوناگون خود را خورده ، و شراب و چای و قهوه اختراع کرده
کی خود شار نوشیده ، و پیوهای توتون خوش دود خود را کشیده ، و لباسهای گرم
بشمی خود ساخته کی خود شار را پوشیده از پشت آئینه های پنجره قصر سماقی خود
گردله های باریدن برف ، و شدتهای وزیدن باد را بکمال سقیدی و بی پروائی تماشا
میگردند . یک روزی زده تون سیبیه بسیروس گفت که :

— موسیو سیروس ، اینخرکات جسیمه تجار به وصاعیه که در وقت حاضر در قطعات
متمدنه حکمفرما میباشد آیا کروزی دوچار تعطیل و انقطاع نخواهد شد ؟

— چرا دوچار تعطیل شود . و بچه سبب انقطع گردد ؟

— بسبب تمام شدن معدنهای زغال سنگ که قیسه تدارکترین جمله معدن شمرده میشود .

پانقروف — او موسیو سیبیه ، اینچه سخاست که شما میگوئید ! اول زغال سنگ

چرا تمام شود ، و گیرم که تمام شود آبالماس ، گراز جنس زغال سنگ نیست ؟ بعد از تمام
بودن زغال الماس میسوزانند .

رقف : اینسخن پانقروف خنده بسیاری کرده مهندس گفت که :

— فی دوست من ! چنین نیست . معدنهای زغال بسیار بزرگ و توانگراست بدین

زود تمام نمیشود .

زده تون — یعنی چقدر مدت دیگر دوام خواهد ورزید ؟

مهندس — تا سه صد سال دیگر هنوز خوب خواهد چایید .

پانقروف — برای ما خوب ، اما برای نواسه نواسه های ما بسیار زحمت و مشقت خواهد شد . چرا که اگر یکبار این معدن سیه روی پر نور از عالم مدنیت و داع نبرد عالم را یک ظلمت ، و عضلات کلی فر خواهد گرفت .

ژر ده ثون — البته ، البته ! ماشین ها ، کارخانه ها ، شمد و قره ها ، واپورها ، رو شینمای شهر همه گی از عالم بر طرف خواهد شد .

هاریر — چه ، مد هس حال !

مهندس — با یک واسطه دیگری برای سوزانیدن خواهد دریافت .

ها بر — آیا بجای زغال چه چیز قیم خواهد شد ؟

مهندس — آب .

پانقروف — مشاء الله مهندس اندی ! ذکر چیزی نرفتند مگر آب ! هه هه هه !

هاهان ! بگوئید که آب را با آب گرم کرده بحر حاصل میکند اح اح اح ! قح قح قح !

تاب — بسیار خنده مکن پانقروف ، مبادا که دلت را درد بگیرد !

مهندس — هر قدر که خنده میکنی بکن پانقروف ! من باز میگویم که آب بجای

زغال سنگ قایم خواهد شد و هم آب دریا های محیط ، نژده معدنی زغال سنگ قیم

تر می نماید . و بی چنین گمان نشود که همین آب بحر را از دریا برداشته و یک کبریتی زده

در دهند ، بی چنین نیست . بلکه بواسطه الکتریک آب را تخلیص کرده جوهر های

مولدانه و مولد الحوضه آتراهی سوزاننده که قوت حرارت این دو جوهر با زیر از حرارت

آتش سنگ زغال بیشتر و قویتر است . بعد از تمام یافتن سنگ زغال واپورها و شمد و

قرها ، و ماشینها بجای سنگ زغال در آتشخانه های خود آب پر خواهد کرد ، و آن

آب با قوت الکتریک حل نموده جوهر های آنرا خواهد سوخت این آب هم بی بحر محیط

زغال استقبالیست !

پانقروف — خیلی افسوس میکنیم که ایکاش اینحال را این میدیدیم .

تاب — چون چاینست بسیار وقت از خواب بیدار شده پانقروف .

این است که مهاجران در دالان گرم روشن قصر غرا نیتهاوز باینگونه کلامها ، و صحبتها بسر میآوردند که درین اثنا باز توپ بقرار عادتی که دارد در اطراف چاه آخر غرا نیتهاوز به ولوله و عوعوه آغاز نهاد ، و در چار طرف چاه مذکور بشدت گردیدن گرفت ، و دستهای خود را در زیر نخته روی چاه فرو برده بالا کردن میخواست . یا نقر و ف گفت :
— آیا این سگ درین چاه چه حس میکند ؟

هازبر — ژوب راه بیند ، اونیز با توپ همداستان گردیده در اطراف چاه گردش و خرنش دارد ؟

بحقیقت که این هر دو حیوان در اطراف چاه به اندیشه و تلاش گردش میکردند .
زه ده ثوق گفت :

— این چاه بسببیکه با دریا اتصال دارد بهمه حال از جانوران بحری کاه گاهی درین این چاه آمده نفس میگیرد .

یا نقر و ف — اینستله بجز همین تا ویدل دگر چیزی قبول نمیکند . توپ ! توپ ! سا کت شو ، ژوب توهم برو بجایت آرام بنشین !

حیوانات مذکور خاموش شدند . ژوب به کوفته خود در آمد ، توپ اگر چه از عوعوه شدیدی که داشت ساکت شد ولی از غر زدن فارغ نشد . اگر چه از جستله دیگر بجنی و سیخی رانده نشد اما ذهن و فکر بهتندس را خیلی مشغول ساخت .

در آخرهای ماه جوزیاد انهای شدیدی باریدن گرفت . سردی هائیشدت پیدا کرده اما امسال مانند پارسال زمستان سردی نداشت . درجه حرارت در زیر صفر از سیزده نگذشت . ولی آنقدر طوفانهای بارهای شدیدی بعمل آمد که دهشت بخش دلها گردید بحر آنقدر موجهای بلند و بزرگی پیدا کرد که به بیان نمیکنجد شمینه ها و جزیره سلامت در زیر وجها پنهان گردید . مهاجران از پشت آئینه های پنجره ها به کمال استراحت شدت و طلاطم بحر را تماشا کردند . بحر از صد قدم بیشتره وجهای بلندی حاصل میکرد که ساحل ریگزار پایان خراتیه باوز را نیز در زیر کفهای سفید و وجها پنهان می

ساخت . حتی بعضی موجها بشدت تمام بساحل بر خورده چیه های آن تابه نصف دیوار
غرا نیتهاوز مییرید ، حتی قطرات آب تابشیشه های پنجره هامیرسید .

این طوفان بقدرسه چهار روز متصلا دوام ورزید مهاجران بالمجبوریه درین مدت
بیان شده نتوانستند . در دوم ماه آغستوس طوفان کسب آرامی نمود . مهاجران بجا
یکی برای خبر گیری سرخانچه ها ، و کبوتر خانه ها ، و آغل گوسفندها ، و طویله کوره
خرهای خود بشتافتند . اگرچه آغل و طویله را چیزی آسیبی نرسیده بود ولی سر
خانچه ها و کبوتر خانه هارا خسارت بسیاری رسیده بود . ترمیمات لارمی آنها را کرده ،
و غم دانه ، و تیار آب و علف حیوانات خود را خورده و ایس آمدند .

در سوم ماه آغستوس مهاجران کمر همت را برای يك شکار گاه بزرگی چست بستند .
و بطرف جه زارتادورن رفتن را اقرار دادند . بغیر از مهندس که يك بهانه پیش گرفته
نرفت دیگر همه رفاحتی توپ و ژوب نیز بسیار عزیمت کردیدند . مهندس میخواست
که تصویری که از بید وقتها آنرا اجرا کردن آرزو داشت اجرا نماید لهندا تنها ماند .
تصور مهندس آنست که در چاه غرا نیتهاوز در آمده کشف نماید که آیا در اینجا چه
چیز است که توپ همیشه در اطراف آن ولوله ، و اظهار تلاش و اندیشه نشان میدهد ؟
علی الخصوص که ژوب نیز با توپ در بندب اشتراك ورزیده . آیا از اینجا بغیر از دریا بدیگر
ضرف جزیره راهی و رابطه خواهد بود ؟ اینست که مهندس اینچیزها را بخود معلوم
کردن میخواهد .

مهندس زینة ریسمانی را که پیش از ماشین صعود و نزول بدر وازة غرا نیتهاوز
آویزان بود برداشته بکنار چاه آمد . بیکدست خود طپانچه شش لوله که از صندوق
یافته کی خودشان بر آمده بود گرفته ، و بکمر خود يك قمه آویخته ، و بدست دیگر شمعدانی
گرفته بکطرف زینة ریسمانیرا بکنار چاه بيك چیز محکمی بدستی ربط نموده آهسته آهسته
از پته پایه های زینة فرو آمدن گرفت . دیوارهای اطراف چاه بطرف مخروطی الشكل
منتظمی رو بپایان دوام مینمود ، و در هر جا سنگهای برآمده قدمه مانندی در دیوارها